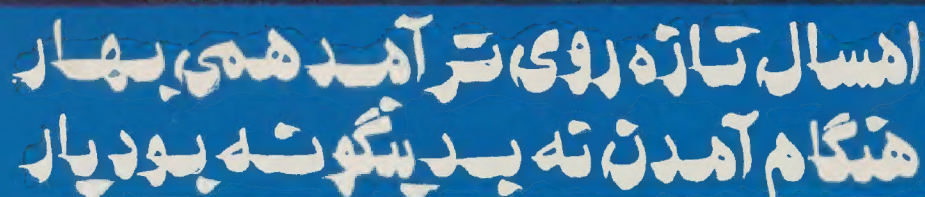


شوق

شماره فوق العاد سال نو







بهار پر شکوه امسال، که شکوهش  
از پیروزی بزرگ ملت افغان

(نظام جمهوری)

بارور گردیده، بتمام هموطنان

گرامی مبارک باشد

# پیام رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت سال نو تصمیم قاطع، خلل ناپذیر و دوامدار یک ملت میتواند اورایه هدف عالی اش برساند

## خواهران و برادران گرامی !

اولین نوپار جمهوری افغانستان  
و نخستین روز سال نو را بشما خواهران  
و برادران عزیز در هر گوشه و کنار  
مملکت و در هر نقطه‌ای از نقاط جهان  
که هستید از طرف خود و رفقای همکار  
خود صمیمانه تبریک میگویم و توفیق  
افراد ملت و کارکنان دولت جمهوری  
را برای رسیدن به هدف های مشترک  
ملی که سربلندی وطن و سعادت مردم  
ما را تضمین و تامین میکند، از خدای  
بی نیاز مسئلت می‌نمایم.

سالی که گذشت یکی از سالهای  
تاریخی بود که سرزمین کنشال ما در  
طول تاریخ چندین هزار ساله خود  
بارها، شاهد آن بوده است. در ۲۶۰۰  
سربان سال گذشته انقلاب بزرگ  
تاریخی ما که فقط و فقط از اراده ملت  
افغانستان سر چیده گرفته بود  
به نیروی همت و سر بازی اردوی

فداکار وطن رویکار آمد و با چنان  
یک استقبال گرم و احساسات  
پر شور و پشتیبانی صمیمانه از طرف  
تمام طبقات مردم بخصوص جوانان  
منور و وطن پرست روپرو شد که  
جذات خود دوتاریخ کشور ما بی نظیر  
بود و خاطره آن برای هر فرد افغان  
افتخار آمیز و فراموش ناشدنی باقی  
خواهد ماند.

## سوال مهم برای زندگی شراختننده

دورتر و این انقلاب ملی نظام‌ترقی  
جمهوری در کشور برقرار شد و در  
روشنی این نظام جدید تا آنجا که  
در چند ماه گذشته امکان داشت از  
یکسو در راه حل مشکلات گوناگون و  
متعدی که از رژیم سابق پیاد گسار  
مانده بود قسم های نسبتاً مؤثری،  
پرداشته شد و از سوی دیگر بمنظور  
اعمار یک افغانستان نوین که بتواند

حیثیت ملی خود را که شایسته آن است  
حفظ کند، یک سلسله تعویلاتی در  
حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی  
جامعه در ظرف همین چندماه مختصر  
آغاز شد که البته به لطف و پشتیبانی  
بی شایه هموطنان عزیز دوا خواهد  
داشت. سوال مهم، این است که یک  
ملت در شرایط کنونی جهان و موافق  
با عصر ماحظور میتواند شراختننده  
و آبرومندانه زیست کند و برای رسیدن  
به آن هدف عالی، چه وظایف و تکلیفات  
هرا انجام دهد.

طیاً نمیتوان این سوال مهم را به  
چند سطر مختصر به تفصیل جواب  
گفت، اما یقین است که با داشتن شعور  
ملی، تعلیل و تشخیص درست منافع  
ملی، تامین وحدت نظر و عمل و از همه  
مهمتر تصمیم قاطع، خلل ناپذیر  
و دوامدار یک ملت میتواند او را به هدف  
عالی اش بالاخره برساند و با کم  
از کم نزدیک سازد.

لطفاً ورق بزنید



## اولین شرط وصول بمقصد

پس از تجارب تلخ تاریخ امیدوارم تصمیم قاطع ملت افغانستان همین باشد.

برای ملتی که تازه در راه تگما مل قدم نهاده و هنوز مشکلات و مسئولیت های بزرگی در پیش دارد، اولین شرط

وصول به مقصد درک و تشخیص نقایص و نقاط ضعیف خود، سپس تلاشی و

کوشش برای تکمیل نقایص و اصلاح آن نقاط ضعیف است.

ملتی که نخواهد و یا نتواند نسای

رسانی های خود را درک ویا در صورت

درک کردن با ایمان کامل و عزم قوی

در اصلاح آن نکوشد هر سعی و تلاشی

که برای رسیدن بکمال مطلوب خود

میکند ممکن بی ثمر باشد، بنا براین

هر یک از ما، در هر جای، هر وظیفه و

مقامی که هستیم، باید قبل از هر

چیز این شهادت را داشته باشیم

که در پی درک نقایص شخصی و ملی

خود براییم و به اصلاح آن از صمیم

قلب بپردازیم.

در این صورت میتوانیم به لطف خدا

مطمئن باشیم که به زودتر این فرصت

به اهداف عالی خود خواهیم

رسید.

## هموطنان عزیز!

همانطوریکه استقرار، نظام جمهوری ما محصول فداکاری جمعی از فرزندان جانباز و شجاع وطن است رشد و تکامل

این نظام نیز مستلزم فداکاری

و زحمت کثیف نه تنها آنها بلکه هر

فرد افغان است. که امیدوارم با رعایت

مصالح اجتماعی مملکت و منافع اساسی

جامعه ما را به سر منزل مقصود نزدیک

تر سازد.

وقتی پای مصالح کشور و منافع مردم در میان می آید، مسئولیتی بس بزرگ و مهم متوجه تمام افراد میشود

که به موجب آن هر کدام به نوبه خود به

اندازه توان خود و به تناسب مقام

اجتماعی خود باید در رعایت مصالح

مملکت بکوشند و منافع جامعه خود را

حفظ نمایند تا از این راه خسد مت

شایسته ای به مردم و وطن خود نموده

باشند.

**وطنپرست واقعی فداکار است**

در بعضی از موارد امکان دارد که

مصالح ملی با منافع شخصی بر خورد

کند و در این مورد است که شخصی وطن

پرست واقعی از فداکاری کار میگیرد

و برای مصلحت و نفع عامه از نفع شخصی

و خصوصی چشم می پوشد. تاریخ

نشان میدهد مللیکه عزم کرده اند

متکی بقوت شوند، منابع شان را بکار

بندازند و برای خود یک زندگی ملی

بسازند و در این راه از هیچ نوع

جدوجهد دریغ نکرده اند، حتما موفق

گردیده اند. چرا ملت افغانستان از این

روش پیروی نکند؟

چرا حالا که فصل جدیدی در زندگی

ما باز شده، بایک تصمیم خلل ناپذیر

مانند ملل دیگری که مثل ما و هم دوش

ما آغاز کردند، بسوی ترقی پیش

نرویم؟

**خصلت به اکثریت از وظایف عمده:**

بجاست تادر این طلیعه فصل دل انگیز

بهار از دهقانان و زارعان نجیب، این

خدمتگاران جامعه که هم در پیشرفت

و استواری بنیان اقتصادی مملکت نقش

باز و برجسته دارند و هم سرسبزی

و شادابی هر گوشه و کنار مملکت مرعوض

عرق دیزی و تلاش های خستگی ناپذیر

ایشان است، با حق شناسی یاد کنیم

و اهمیت وجود این عناصر مفید و مهم

اجتماع را بهتر و بیشتر درک نماییم.

بخصوص که اکثریت نفوس کشور ما را

که تاحال در حقیقت یک گشور و

زراعتیست همین طبقه زحمتکش تشکیل

میدهد لذا دولت جمهوری همانطوریکه

باوها گفته است خدمت به اکثریت

مردم افغانستان را که این طبقه

زحمتکش جزو مهم آن محسوب میشود

یکی از وظایف عمده خود می شمارد.

امیدواریم تلاش های مداوم دولت

در راه بهبود وضع حیاتی و اجتماعی دهقانان

به نتیجه برسد و یک تحول مثبت و سالم

در زندگی ایشان وارد شود تا حسب

شناسی جامعه از این خادمان حقیقی وطن

واقعا تحقّق پیدا کند.

## فرزندان افغانستان!

وطن و نظام نوین جمهوری ما از همه

ما انتظار دارد همانقدر که وظایف

و مسئولیت های آینده ما دشوار و

سنگین است به همان تناسب چلو جهد

ما باید بیشتر عزم ما خلل ناپذیر تر و

همت ما عالی تر باشد. فراموش نکنید

آنچه را که گذشته مان ما انجام داده اند

و امروز ما آنرا قضاوت میکنیم آنچه را

امروز ما انجام میدهیم فردا در معرض

قضاوت تاریخ و نسل های آینده قرار

خواهد گرفت. خدا نکند که بعضی و

خدا و در پیشگاه قضاوت تاریخ شرمند

و سرافکنده باشیم.

در خاتمه یکبار دیگر حلول سال نورا

به همه شما و به همه آن برادران پشتون

و بلوچ که مشغول یک کار ملی خود

مباشند و همه مردمان غیتی از صمیم

قلب تبریک میگویم.

تاما دارم این سال نو برای همه

مردمان جهان، سال صلح و نیکی بختی

باشد.

سر بلند باد افغانستان، پاینده

باد جمهوری.



# الاستحیر نظم نو

نوبهار آمد طبعیت تازه سازد روزگار  
سبزه روید. لاله خندد. از غولش پوشد قبا  
انقلاب افت میان لاله رویا چشم  
نوبهار امسال زانک تازه دارد در دهن  
دوره خلعت سر آمد. نوبت عشرت رسید  
سرمه سرانگشت لکن زمان یکست  
روزگار تحکیم با سر دیگر که گشت  
سیر کله گشت بهار کعبه ازین فرحت افزا  
بعد ازین غنیمت عشق و مستی برود  
قامت تا هم نکرده دیگر از افسوس  
سبز کرد و بخت با چرخ مجلین بخت  
رخت بند بعد ازین بخت سیرین مرز دوم  
دست بهمت برزند برنا و پیر این طغ  
اغش یار مستند کس ناز نفرودند  
بعد ازین زانک بهار از تیر به باشد جدا  
نازم آنکه بهمت بلند راه با غم متین  
کس جلوه نرود با آتیا و مشک مردی  
کار مردم بعد ازین در دست کبر خیرت  
اختلاف رنگین و تبخیر از طغ کرد و برون  
روشنی بر تو افتد است بخت بختی

مربار زانک بهار خرمافضد بهار  
لاله کمر کعبه صحار مجلین کوه و کنار  
خرم جوشد ز باغ و دشت کعبه لاله زار  
از سر و برگ چمن فرحت فراید اشعار  
بعد ازین سیر و جلوه کرد و به عشرت کامکار  
ملت انقاص بدست آورد جام افتخار  
خند رویان طغ کس نکرده استظار  
چشم آن روشن و طغ از کعبه فرخ بهار  
کام جان شیشه شعله و صوت شیرین  
بعد ازین بر بنیادان نیست رخ بهار  
سرخ کرد و روزگار در نزد اقران و تبار  
پار در زنجیر کرد و طغ الم مردم شکار  
تا بر سبزه گر آید خاره این خارزار  
بعد ازین داد و مردت و طغ کرد و شعار  
بعد ازین گنج نهان بسبزه شعله و شکار  
سرخ در خدمت میهن پاشه مرد و کار  
رستخیز نظم نو آورد در افغان دیار  
خدمت مردم بعد ازین در اعتبار  
جولان بر طغ باشد با هم دوست  
بعد ازین سرشار باید زیست با غرور و قار

سرشار روشنی



# با فراشتن علم روضه شاه ولايت مآب

## ميله گل سرخ مزار شريف آغاز گرديد

ميله عنعنوی و باستانی اول  
حمل ضمن مراسم با شکو هی

افتتاح گردید .

ميله عنعنوی و باستانی اول حمل پس از تلاوت چند آیه از قرآن عظیم الشان ساعت ده قبل از ظهر اول حمل ضمن مراسم باشکوهی درخیزخانه مینه برگزار شد.

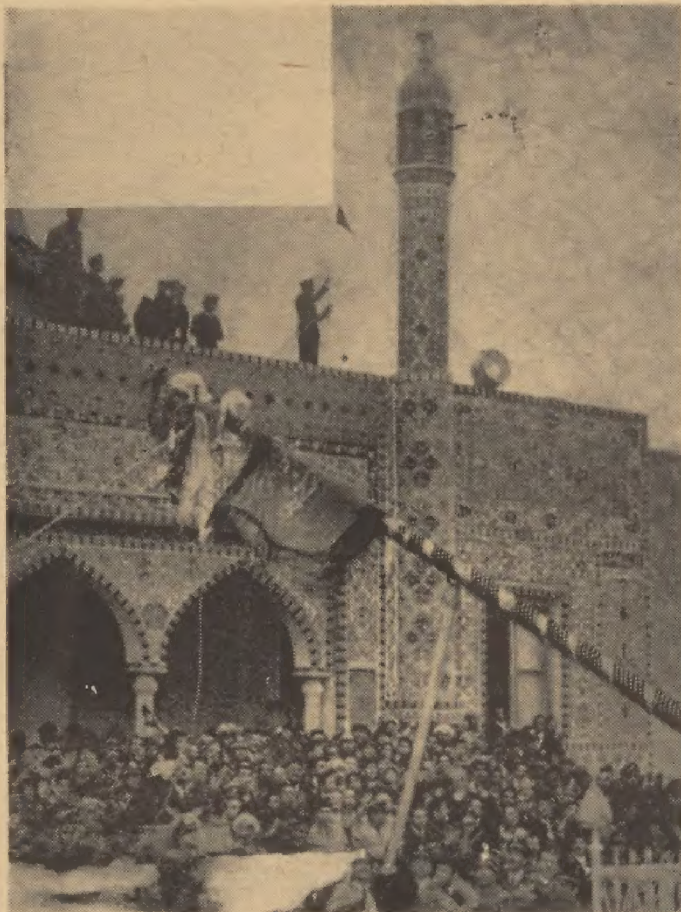
همچنان بعد از انجام مراسم این روز نهالشی با غرس نهال های زیبنتی در ساحه خیزخانه مینه آغاز گردید.

در محفل روز دهقان بدعت وزارت زراعت و آبیاری بعضی از اعضای کابینه، مستوفی ولایت کابل، کابل بناروال بعضی از مامورین عالی رتبه و برخی از خارجی های مقیم کابل اشتراک ورزیده بودند.

بناغلی جیلانی باختری وزیر زراعت در بیانیه افتتاحیه خون ضمن اشاره به پیروزی کشور مبنی بر تأمین رژیم جمهوری و فعالیت های هشت ماهه وزارت زراعت و آبیاری بطور مفصل یاد آور شد.

پیرامون میله گل سرخ مزار شریف اراکه نمود و شماره فوق العاده روز نامه بیداره حاضرین توزیع گردید.

دولت جمهوری در جهت اعتلای کشور عزیز خواستار گردید .  
بعدا تون جنرال گل محمد غریبیار



علم مبارک در حال افراشتن

با افراشتن علم روضه مطهر شاه ولايت مآب و بدعای پیروزی نظام نوین و ترقی و سعادت افغانستان صحت وسلامت زعيم بزرگ نما بنا غلی محمد داؤد میله باستانی گل سرخ مزار شريف صبح روز اول حمل آغاز گردید. علم روضه شاه اولیا ساعت هشت و بیست دقیقه صبح در حالیکه موزیک سرود ملی را نواخت توأم باشلیک های توپ در میان اوج احساسات و شادمانی هزار ها نفر از مردمان نقاط مختلف کشور و وسیل سیاحین ممالک جهان افراشته شد.

در آغاز مراسم آیاتی چند از قرآن عظیم الشان قرائت گردید و متعاقبا بنا غلی محمد عالم نوابی والی بلخ بیانیه ای مبنی بر استقبال سال نو و افتتاح میله باستانی گل سرخ ایران نمود و طی آن همکاری مردم را در تطبیق پروگرام های نافع و فعالیت های عام المنفعه

نتایج بررسی دو سیه های ۹۴۵  
محبوس ولایت کابل به مراجع  
مربوطه خبر داده شد

بررسی دو سیه های مربوط به ۹۴۵ نفر محبوسین و توقیف شدگان ولایت کابل توسط هیات های مختلف وزارت های عدلیه و داخله انجام یافته و نتیجه آن به مراجع مربوط خبر داده شده است.

بناغلی عنایت الله ابلاغ عضو شورای عالی قضا و رئیس کمیته بررسی احوال محبوسین گفت نظر بایجابات نظام نوین و توجه به تسریع در عمل و جلوگیری از تراکم دو سیه ها و بی سر نوشت ماندن متهمین قیلا از مقام دولت جمهوری فرمائی در باره بررسی احوال محبوسین صادر گردیده بود که به موجب آن هیات مختلف وزارت های عدلیه و داخله به تمام ولایات کشور اعزام گردید و بعد از نمود و بررسی در زمینه تصمیم شان رابه مراجع مربوط خبر داده اند.

موصوف گفت يك تعداد زیاد دو سیه های مربوط ولایت کابل نظریه گشت آن که از مدتی لاینحل مانده بود تحت بررسی هیات قراو گرفته و نتایج به مراجع مربوط خبر داده شد. بنا غلی ابلاغ علاوه کرد برای جلوگیری

از تراکم دو سیه ها و معلوم شدن سر نوشت متهمین بعد از این راهپو اجرا ات محاکم وقتا فوقتا از طرف مسئولین اداره قضای وزارت عدلیه اوزیابی میشود تا عدالت به شکل واقعی آن تأمین شده باشد و این اوزیابی در تنظیم بهتر رویه قضایی تأثیر مهمی خواهد داشت.

در طول بهال جاری محکمه  
ابتدائی چار ده ی ۳۴۵۷۳۲۶  
افغانی عاید خالص بدست آورده  
است

محکمه ابتداییه چهار دهی مبلغ سه میلیون و چارصد و پنجاه و هفت هزار و سه صد بیست و شش افغانی از فروش محصول و تاقیطی سال ۱۳۵۲ عواید خالص نموده و در طول این سال ۱۵۷ دو سیه جزایی راجل و فصل نموده است.

بنا غلی عبدالله قاضی محکمه ابتداییه چهاردهی ضمن توضیح این مطلب گفت عواید امسال به مقایسه سال گذشته در حدود شصت هزار افغانی بیشتر میباشد که این عواید از مدرک فروش و تاقیط مانند قبایله جات رسمی ابراء خط، نکاح خط، رسید خط و امثال اینها بوده که پول آن بحساب دولت تحویل شده است.

قاضی محکمه ابتداییه چهاردهی علاوه نمود همچنان ۱۵۷ فقره جزایی در طی سال جاری در این محکمه فیصله شده که به مقایسه سال ۱۳۵۱ یکصد و بیست و سه دو سیه اضافه تر بوده است.

از ماه اسد تاکنون

شش دستگاه اکسریز و جنرال تور  
در شفا خانه های کشور به کار  
انداخته شده است .

دوماه اسد تاکنون شش دستگاه جدید اکسریز و جنرال تور در شفا خانه های کشور بکار انداخته شده است .

يك منبع وزارت صحه گفت دستگاه های جدید اکسریز که قیمت مجموعی آن به بیش از ۹۶۱ هزار افغانی بالغ میگردد در دستاوردیم نسوان، مرکز اکسریز و شفاخانه های ولایات بادغیس، بلخ، فراه و ولسوالی کشم نصب شده است.

منبع گفت : وزارت صحه در پیلهوی فعالیت های مرکز ولایات بیش از سی و شش مرکز اکسریز از نظر تکنیکی ترمیم گردیده و آماده فعالیت بیشتر شده است.

منبع گفت وزارت صحه در پیلهوی فعالیت های که به منظور گسترش بیشتر ساحات طب و قایمی بعمل می آید برای افزایش خدمات مملوئی اکسریز های مرکز و ولایات را مجهز تر میسازد .

نامه نگار باختر علاوه میکند روضه شاه ولايت مآب چاره های شهر مزار شريف بالاحصار، پارکها و تاقظر جمهوری که ضمن مراسم خاصی افتتاح شده بود بایریق ها و چراغها تزئین شده بود.

نامه نگار باختر از قول يك منبع ترافیک اطلاع میدهد که از هفته گذشته تا صبح روز اول حمل بیش از دوازده هزار بس تیز رفتار و واگون از نقاط مختلف کشور مسافران را بمزار شريف انتقال داده اند.

وی گفت با وجود کثرت ترافیک تا قبل از ظهر روز اول حمل اطلاع کدام حادثه ترافیکی داده نشده است .

قوماندان قوای نمبر ۱۸ درباره شخصیت بزرگ و مقام والای حضرت علی کرم الله وجهه سپهسالار عالیقدر اسلام بیاناتی ایراد نموده ضمن اظهار تبریک سال نو و نوبهار جمهوری ترقی مملکت و آسایش مزید مردم را از بارگاه ایزد متعال استدعا کرد.

در ختم مراسم دعایه ای توسط مولوی عبدالقدیر شهاب معاون مسلکی اداره عالی اوقاف وزارت عدلیه خوانده شد و حاضرین اعتلای کشور را در بر تو نظام نوین تحت رهنمائی زعيم بزرگ ما از خداوند بینای تمنا کردند.

بناغلی و غوانقل تمنا مدیر عمومی اطلاعات و کلتور ولایت بلخ در شروع مراسم شرحی



# جواب پیامر رئیس دولت از طرف شاهنشاه ایران موصلت نمود

اخیراً به تعقیب پیام جوابیه اعلیحضرت شاهنشاه ایران که خبر آن چندی قبل نشر شده بنا علی احمد حسن البکر رئیس جمهور عراق نیز پیامی فر ستاده اند که مفاد آن چنین است :

تیلگرام برادرانه شما را با نهایت احترام تسلیم شدم ازین اهتمام بزرگ شما اظهار شکران مینمایم.

بنا علی احمد حسن البکر علاوه داشته اند که برای حل مشکلات از راه مسالمت آمیز مطابق قانون و بیجان های بین المللی با نهایت جدوجری از خون ریزی بین مسلمانان و مسیحیان برای برقراری روابط حسن همجواری بین دو کشور عراق و ایران حاضر و آماده میباشیم. در خاتمه مراتب تقدیر و احترامات خالصانه ام را به آن برادر گرامی تقدیم میدارم.

مسلمان متائیم. امید داریم که آتشرس فعلی سر آغاز فصل نوین در روابط بین دو کشور باشد.

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پایان پیام جوابیه خویش آرزوی تند دستی را برای بنا علی رئیس دولت، پیشرفت ملت افغانستان از خداوند منالیت نموده و علاوه داشتند که مساعی خیر خواهانه بنا علی رئیس دولت و همچنان گوشتی که برای اعتلای کشور افغانستان میزول میدارند فرین موافقت باشد.

خبر دیگر حاکی است که :

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد در جواب پیام بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به سران کشور های دوست عراق و ایران راجع به تصامات نظامی که در سرحدات آن دو کشور چندی قبل رخ داده بود

و همواره معتقد بوده هستیم که حل اختلافات بین کشور ها جز در محیط آرام و به مسالمت ممکن نیست.

آن حضرت با مسئولیت خطیر و تجربه دیرینی که دارند بهتر از هر شخصیت دیگر با این امر وقوف حاصل نموده اند که سیاست دولت شاهنشاهی ایران پیوسته براین اصل استوار بوده که با کشور های همسایه نه تنها در صلح و مسالمت پسر برد بلکه با دوستی و با همکاری نزدیک و سود مند به تلاش مرم ایران و مردم کشور های منطقه برای رسیدن به زندگی بهتر و شایسته تر کمک کند.

اعتقاد ما بر اینست که وجود اختلافات بین کشور های همسایه بسود آنان نیست چون ما قلباً و عقیقاً از خو نریزی بین برادران

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داده است که در جواب پیام بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به سران کشور های دوست ما ایران و عراق راجع به تصامات نظامی که در سرحدات آن دو کشور رخ داده بود و خبر آن چند روز قبل نشر گردید اخیراً پیام جوابیه از طرف اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران موصلت نموده که مفاد آن چنین است :

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پیام خویش نوشته اند که تیلگرام آن برادر گرامی که حاکی از احساسات اخوت اسلامی و در عین حال دال بر درود اندیشی و جهان بینی آن حضرت است با امتنان دریافت گردید. ما نیز بان برادر ارجمند در مورد مذکور توافق داریم

## پیامهای تبریکه تعاطی گردیده است

باجو و پشنتوستان آزاد شمالی، صافی، شینوار و خانزادگان، سور کمر، البریدی، شینوار تیرا و خیر، بزرگان و دکنزی و پروچکنی تمام قبایل موند همچنان مشران مناطق پشنتی، و زیر، مسید و داور پشنتوستان آزاد وسطی، تمام بزرگان منطقه کورم و به همین قسم تمام مشران قبایل پشنتو و بلوچ ایالت بلوچستان پشنتوستان محکوم جنوبی و مشران چترال طی پیام ها بی که عنوانی حکومت ارسال نموده اند به مناسبت حلول با سعادت سال نو ۱۳۵۳ مراتب تبریکات شانرا به بنا علی محمد داؤد رئیس دولت جمهوری و صدراعظم بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان صمیمانه تبریک گفته و اعلام مزید افغانستان و آسایش بیشتر ملت افغان را تحت قیادت مدبرانه بنا علی محمد داؤد در پرتو نظام نوین و مسعود کشور آرزو نموده اند.

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که پیام های تبریکه به مناسبت حلول سال نو از طرف سران و صدراعظمان کشور های دوست عنوانی بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان بوده است.

همچنان تیلگرام های تبریکه به همین مناسبت از طرف بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم عنوانی اعلیحضرت محمد رضا پهلوی شاهنشاه ایران و بنا علی امیر عباس هویدا صدر اعظم افغانستان به تهران مطایره شده است.

طبق یک خبر دیگر :

بزرگان قبایل مختلف پشنتو و بلوچ طی پیام هایی حلول سال نو را به بنا علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم افغانستان و تمام مردم افغانستان تبریک گفته اند.

یک منبع وزارت امور سرحدات گفته که اقوام سالارزی، ماموند، اتمانخیل، چارمنگ

۱۳۵۳ سال

## بودجه تصویب شوه

دولت در رئیس او صدراعظم بنا علی محمد داؤد به مشری دوزیرانو عالی مجلس افغانستان دجیموری دولت ۱۳۵۳ سال برای واکنشانی بودجه تصویب او منظور کرده.

دعائی وزیر بنا علی سید عبداللہ دویل: چه د ۱۳۵۳ د کال بودجه کی ۱۳۵۲ کال به مقایسه په عایداتو کی په سلو کی ۱۲ به شاوخوا کی او په انکشافی بودجه کی په سلو کی شه د پاسه لس زیاتوالی راغلی دی.

دوزیرانو عالی غونډی :

## ددانه لرونکی پومبی دبی زیاتوالی تصویب کر

گرامه گیری ۱۷۰ افغانی زیاتوالی راغلی دی. همدغه شان د دوزیرانو عالی غونډی په هیواد کی د پومبی د کرنو دسیمو داستفادی دپاره د حاصلاتو دلوولو په مقصد د ۲۱۰۰ زرو تنو کیمیا سیری او د پومبی د ناروغیو او آفتونو سره د مجادلی په مقصد یوسلو او پنځلس تنه د «بی، ای، سی» درملوتخصیص او ویش په آسانو شرطونو دپور په ډول تصویب کی.

پدغه تصویب کی چه د کرنی او اوږو لگولو دوزرات په پیشنهاد شویدی یادونه شویده چه د پومبی د کرنی ډیر ښه تخم د پومبی د شکرکتنو له لاری د پومبی کروند گروته وړیا ورکړ شی.

د دولت در رئیس او صدراعظم د ښو نظریو او د جیموری دولت د لوړو هدفونو په اساس دوزیرانو عالی غونډی دراتلونکی کال د تلې د میاشتې د کمپاین دپاره د دانه لرونکی پومبی د بی زیاتوالی تصویب کی.

ددغه تصویب له مخی چه په هیواد کی د کروندگرو تشویق حمای او دعالی بنسټ د پیاوړی کولو او د پومبی د کرنی د پراختیا په مقصد شویدی لومړی سود پومبی یوم چه ۷۰۰ کیلو او ۶۰۰ گرامه گیری بیه یی یوسلو او اته افغانی د دویم سود دپوه من بیه ۱۰۰۰ افغانی او د دریم سود دپوم من بیه ۱۶۶ افغانی تثبیت شویده چه په دغه صورت په منځنی ډول په یوه من کی چه ۷۰۰ کیلو او ۶۰۰

## پخته کاران ولایات از تصویب ترئید

### قیمت پخته استقبال کر دند

پخته کاران ولایات کشور از تصویب ترئید قیمت پخته دانه دار در کمپاین سال آینده که بمقصد حمایه و تقو په بلیه مالی زارغان صورت گرفته استقبال کرده آنرا نظیر اراده دولت جمهوری ما خوانده اند.

نامه نگاران باخترا از ولایاتیکه زرع پخته در آنجا صووت میگیر د ضمن مصاحبه با پخته کاران اطلاع داده اند زارغان این اقدام دولت را که بمقصد تشویق، حمایه، تقو به بلیه مالی پخته کاران و انکشاف زرع پخته بعمل آمده مفید و ارزنده خوانده اند.

همچنان زارغان توزیع کون وادویه خدافات پخته و پنبه دانه را برای انکشاف زرع پخته عامل بزرگ خوانده اند.

ولایاتیکه از نگاه زرع پخته مساعد شناخته شده عبارت است از کندز، تخار، بغلان، بلخ، سمنگان، جوزجان، هرات، بادغیس، فراه، هلمند و کندهار.







# روشن افق سال ۱۳۵۳

یگانه چیزی که میتواند بر خط زمان بخصوص درجات يك جامعه نقاط آغاز و پایان دوره ها و اعصار را حاکم کند و دوام درنگ ناپذیر زمان را فصل بندی نماید ، عمل اجتماعی انسان است .

و حالا که سالی را پشت سر گذاشتیم و با آگاهی های گاه تند و گاه کند در جاده سال نو می رانیم باید ببینیم که سال گذشته را چه چیزی مشخص می سازد و سالی که با آن لحظه به لحظه به پیش می رویم چه چیزی از ما می طلبد .

آنچه سال هزار و سیصد و پنجاه و دورا در تاریخ ملت ما در بخش خاصی می بخشد و آنچه که بر خط زمان در آن سال نقطه ای بسیار دور و تاریکی را حاکم می نماید و سر آغاز مرحله تازه و نوین را می نگارد همانا عمل اجتماعی عظیم و فراموش ناپذیر است که در بیست و ششم سرطان بار سال انجام شد .

انقلاب جمهوری افغانستان عزیز نه تنها سال گذشته را منتهی بخشید بلکه تا رنج سده یازدهم هجری کشور را در نیمه دوم آن از نوفصل بندی کرد و روشن افق سالی برای آینده را به وضوح نمایاند . درین مورد شا هدر سخن ما بیانیه «خطاب به مردم» در شب اول سنبله بار سال است ، بیانیه ای که خط مشی عمومی و تکامل جامعه ما را ، مطابق به شرایط و قانون تکامل علمی جامعه ، در برابر چشم ما قرار داد .

ایراد این بیانیه و محتوای علمی و عملی آن در ساحت اقتصادی ، سیاسی اجتماعی و دیگر جهات یکی از نشانه ها و مشخصات عمده بار سال است که نه تنها در چند سال گذشته سابقه نداشته و مورد توجه فرا ر نگرفته بلکه پس از استرداد استقلال افغانستان بی نظیر بوده و آغاز گر دوره تازه ای در حیات سیاسی و اجتماعی ملت ما محسوب میگردد .

یکی دیگر از مشخصات بار سال ها آگاهی های عملی مبتنی بر منطق تکامل اجتماعی است که با اساس ارزش های مندرج خط مشی جمهوری از همان روز اول تأسیس جمهوریت افغانستان تاکنون در گونه گونه جهات زندگی اجتماعی اقتصادی و سیاسی کشور صورت گرفته است .

و حالا به روشن افق سال ۱۳۵۳ می نگریم .

چنان میتوان این سال را نمود بدو بخش و میتوان نیز روزمندان به آن روشن افق به پایان سال رسید ؟

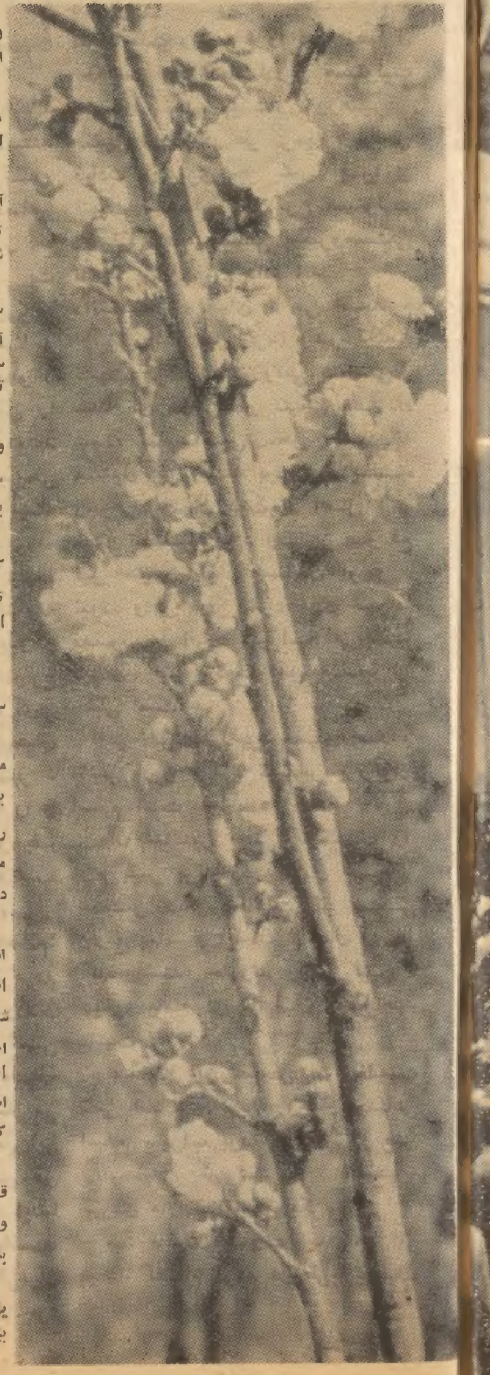
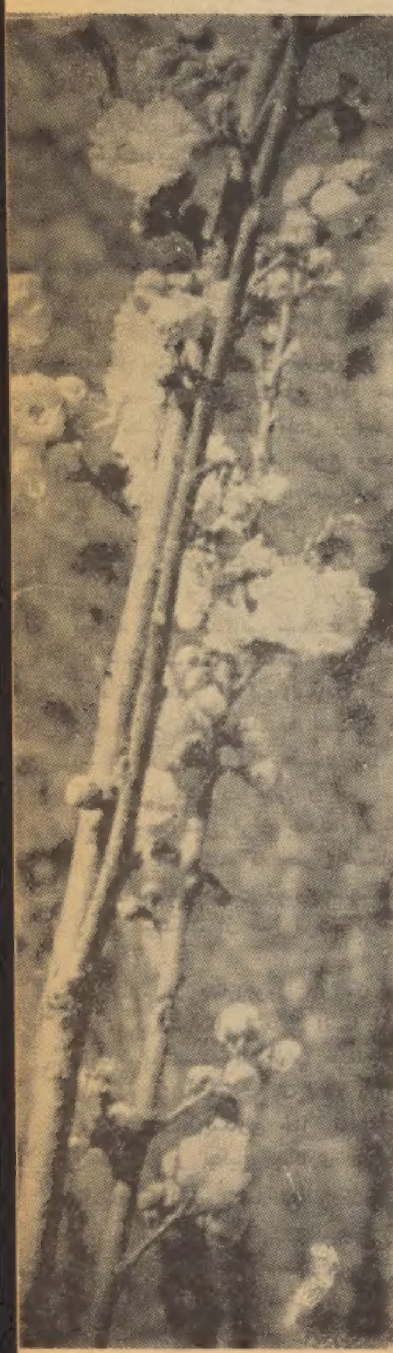
این امر در صورتی امکان پذیر است که ما با درک عمیق وظایف و وجایب سنگین و خطیر ملی خود ، آسین کار و فعالیت را بالا بزنیم و سالها را صرف به مفهوم چار فصل گذرانیم بلکه سال را محدود زمانی تصور کنیم که درین محدوده انجام يك سلسله وظایف در جهت رفیع یسانی ها و نارسا یها و مشکلات گوناگون زندگی اجتماعی و اقتصادی در برابر مافراد گرفته است و این وظایف و وجایب بسیار نباید سهل و ساده انگاشت .

در همین مورد در بیانیه «خطاب به مردم» چنین میخوانیم .

«ولی وضع آشفته و فلا کت باریکه رویم گذشته به میراث ماند طالب و غایب سنگین از جانب ماست عقب ماندگی ها در همه شش زندگی اجتماعی اقتصادی فراوان و بزرگ است که باید رفع گردد نارسایی های د یر شیوه های کار وجود دارد که باید اصلاح شود ، وضع اقتصادی کشور سخت برهم و درهم و بی نظم است ، مشکلات گوناگون در حیات اجتماعی مردم موجود است . دستگاه اداره دولت فوق العاده فاسد و فرتوت است . بی عدالتی های اجتماعی در کلیه ساحت زندگی آشکار است ، فقر و بیکاری ، بیماری و بیسوادی در جامعه مسلط است . تبعیض و نابرابری نتایج نامطلوبی را به بار آورده است و بهین ترتیب همه مشکلات دیگر که باید حل گردد و صدها وظیفه میرم ملی که باید انجام گیرد .»

سال ۱۳۵۳ برای حل همه ی مشکلات و برابری خیلی کوتاه است ولی ما میتوانیم قسمتی از این مشکلات و برابری ها را با تقویت روح ایثار و فداکاری و با عین ساختن حس وطن پرستی در خون و رنگ و پوست خویش در همین مدت کوتاه یعنی سال ۱۳۳۵ حل کنیم و به روشن افق که هم اکنون در برابر دیدگان خویش میگریم ، برسیم .

راه روشن است و مخاطب راه را در خطب «رهمنون» چیز دیگری باقی نمانده فقط همینکه یکبار از خود و خود نگری خود اندیشیدن بر آیم و به انجام وجایب و وظایب ملی و اجتماعی خویش بپردازیم .





# اسلام و زندگی

ترجمه و تنبیح ع. هیا



ندارد کتاب پرستی

## ممیزات مساوات اسلامی

پایسته گذشته

دانشمندان حقیقت پسند و واقع بین، هیچگاه تحت تأثیر وانگیزه های تعصب آمیز قومی، نژادی، مذهبی و غیره قرار نگرفته حقایق راه نحوی شایسته و روشن بیان کرده اند چنانچه خانم (ج.ب) هالندی یکی ازین نوع انسانهای حقیقت گو و حقیقت بین بشمار می آید، آنجا که میگوید:

(پس از آنکه اسلام را شناختم و به آن گرویدم، دیگر وجبیه عقلی و وجدانی من است اعتراف نمایم که اسلام بهترین قدرت و نیروی است که میتواند با بخش و تطبیق برنامه های عملی عدالت اجتماعی که در خود دارد مشکلات زندگی مادی و معنوی انسانهای امروز را هر نوع و محل نماید، زیرا اسلام تنها جنبه های روحی و معنوی را در نظر نداشته بلکه پهلوهایی مادی زندگی را نیز بوجه نیکو و کافی تحت نظر قرار میدهد و راه زندگانی سعادت مند را در جلوی پیشرفت انسانها می گشاید. من معتقدم که اگر انسانها اصل عدالت اجتماعی و فلسفه مساوات اسلامی را آنطوریکه هست درک کنند و دستورات عالی و حیاتی آنرا مورد عمل قرار بدهند، نتیجه چنان خواهد شد که حقوق همگان مصون مانده دست تجاوز زستمگران و جور پیشگان از سر مردم کوتاه گردد.)

اسلام از همان روزگار یکه چون نوری در شامگاه زندگی انسانها تابید، با مسئله امتیازات طبقاتی و مسئله نژاد پرستی در مبارزه و پیکار است. پیکاری خلل ناپذیر و جاویدان و پیگیر، پیکاری که برای تثبیت کرامت انسان و برتری نامایان ملاک حقیقی و واقعی برتری و ارزشمندی، ایستگاهی و نمی شناسد و تا جایی هست و

صفحه ۱۰

زیادت و استقامت. عمومیت و همگانی بودن... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانهای دیگر... توازن و اعتدال... مراعات حقوق انسانهای دیگر...

بشریتی هست این مبارزه همان طور بصورت نا منقطع، به پیش می رود. در آغاز اسلام، مادیت و نژاد پرستی، دو صفت و یا دو خصالت بارز مردم در شبه جزیره عرب بود و بهترین افراد آنها، زورگو ترین آنان بشمار می آمد و پیاپی مبرزرگوار اسلام چون میدانست که موضوع نژاد پرستی و تفاخر به قومیت و بطور خاص، افتخار به عرب بودن در میان ایشان از مسایل مهم و قابل ارزش شمرده میشد و نیز عربها تفاخر به ملیت و قومیت عرب را بالا تر از هر چیز دیگر می پندارند، از بروی منظور تقبیح و زایل کردن طرز تفکر آنها، خطاب بمردم، فرمود:

«... قومیت ملاک برتری و کرامت نبوده و عربیت جز بانی گویا نیست بلکه ملاک امتیاز و برتری و یگانه ر آفریدن به سعادت و خوشبختی، پیروی از قوا و نین آسمانی و تلاش در طریق برقرار شدن صلح و سلام همگانی و تقوا و پرهیز گاری است.»

در اینجا نظر و طرز تفکر دانشمندان دیگری را که البته بموضوع بحث ما ارتباط میگیرد، نقل قول مینمایم، این دانشمندان (لورد هیلدلی) رئیس جمعیت اسلامی انگلستان است، او ابراز میدارد که انسانهای اروپایی اینگونه پنداشته اند که اسلام آئین گروهی وحشی و کم خرد است ازینرو قسمت اعظم آنها قبول موقف از جندی را برای اسلام از سویه خویش پائین ترمی بندارند و من معتقدم که هرگاه این

دسته اروپائیان واقعیت های اسلام را بخوبی درک میکردند و میدانستند که پیاپی مبر صدیق اسلام بخاطر تطبیق و گسترش عدالت اجتماعی و تعمیم مساوات همگانی، در راه بر انداختن کاخ توحشی و بر بریت و جاهل و نادانی، چه مشقتها می و تحمل گردیده و چه فعالیت ها و کار نامه هایی، انجام داده، بطور قطع و یقین طرز تفکر خویش را عوض میکردند و بدین اسلام معتقد و پیرو میشدند، ولی مبلغین مسیحی که از دیرگاهی با ینسو کمر بسته و کمین اند، این فرصت را مساعد نمی سازند و پخش این نحوه عقیده را اجازه نمیدهند و همواره اینگونه حقایق را از نظر مسیحیان بدو و نگه میدارند بلکه مساعی بخرج میدهند تا حقایق تحریف شده ای را عنوان اسلام بدهند و بچشم مسیحیان بکشند، ولی غافل از اینکه چهره واقعی اسلام باالآخره آشکارا و روشن خواهد شد و مشیت تحریف کننده گان و دروغ بافان، بازو تقبل های شان بر ملا خواهد گردید.

... و اما مساوات اجتماعی اسلام:

الف: مساوات در میان تمام مردم در حقوق و ممانعت اجتماعی و برخوردار ساختن کلیه افراد بدون جزئی ترین استثنا، یکی از مظاهر فلسفه عمومی و انسانی مساوات اسلامی بشمار میرود و بطور خاص، تأمین این مساوات در حق غذا، حق لباس، حق مسکن، حق علم و آنچه در ردیف اینها می آید، در اسلام تأکید گردیده است. و درین نوع مساوات حتی فرقی میان افراد مسلمان و غیر مسلمان وجود

اسلام درین مرحله، یک مسئولیت عمومی و همگانی میخواهد، تمام افراد ملت و اجتماع را اعم از اهل حکومت و افراد ملت، درین مسئولیت شریک و سهیم میشمارد و رهبران صدیق اسلام در هر مرحله از مراحل قیادت و رهبری خویش، برای تثبیت اساسات این نوع مسئولیت در میان مردم، مساعی پیگیر و خستگی ناپذیری بخرج داده اند. دانشمندان و فقهای نامی اسلام از قبیل (امام ابن حزم) و غیره چنین تثبیت کرده اند که وقتی شخصی در محله ای در اثر اگر سنگی هلاک شود، تمام ساکنین آن محل، مساویانه مسئول این حادثه بوده و باید وجوهی بعنوان دیت از اهل آن محله تحصیل گردد و درین موقع نیز امتیازی میان مسلمان موجود نبوده و اگر هم این فرد هلاک شده، منسوب به افراد غیر اسلام باشد، دیت وی نیز بر ذمت اهل محل، حتمی است.

این نظر و طرز دید فقهای اسلام ناشی ازین فرمود پیامبر بزرگوار اسلام است که:

«آن ساکنین محلی که شب را آرام بسر برند و در میان شبان شخصی دیگر بحالت گر سنگی ورنج بماند و ایشان از حال وی نیز آگاه باشند، خداوند و رسولش، دیگر معامله ای با ایشان نخواهد داشت.»

عبدالله ابن عباس، شخصیت نامی اسلام که ازین روحیه اجتماعی اسلام سیراب بود، پاریار ملازمش را توصیف میکند و میفرمود که: «همسایه یهودی ما را فراموش مکن».

ب: قانون مساوات اسلامی امر میکند که تمام مردم در طریق تکالیف بقیه در صفه ۶۴

ژنون



# سالیکه گذشت و سالیکه پیش رو داریم

بلان های مطروحه ، روشنتر خواهم یافت و وضوحا خواهم دانست که عرق دیزی و ایشار از خود گلری و فداکاری دیپشرفت اموار مملکت چنتیجه سومندی دانسته و سطح حیات جامعه را تاجه اندازده اوج میدهد. همانطو ریکه دربالا اظهار کردیم که تاریخ مکتبی است که بایست همه عتقا صر جامعه ازان درس بیشتازی و جلو روی رابیاموزند ، اظهار بی ارتباط نبود و چنین محصول را درآغوش داشت ، جهانیکه خودرا ازمنجلا ب زندگی نجات داده و بزیش فراوان کسراوان تمدن بشری محسوب میشوند ، این موقف را ازعطالت و بیکاری ، سسبل انگاری و تغافل نصیب نشده اند ، بلکه جدیت و تلاش را در زمینه های مختلف سرمشق خود قرار داده و بیشتازی را شعار خود کردند. همان بود که بهسر منزل مقصود نایل آمدند.

سالیکه گذشت ما را در ردیف مردمی قرار داد که بک زمان در مسیر زندگی اجتماعی سبقت به سبقت کرده بودند و بدون شک مادی و مادیات همان سبقت کرده همارا داریم ، اما ما این هوروشی ارتباط به همت و توان ما دارد. مایلیکه سال های متمادی حداقل حرکت را به پیش نکرده بودیم و از مزایای زندگی برخوردار نبودیم و حوادث طبیعی و اجتماعی رو حیه را تهدید میکرد و توان دفاع را در خسرو را غ نداشتیم . و اکنون که (آن قدح شکست و آن ساقی نماند) باید برخورد حرکتی داده و بنیة غفلت را از گوش خود بدور اندازیم ، با همبستگی تام و پیوند بلا فصلی گرهه اعمار و پیشرفت کشور خودگام برداریم.

کشور ماد قلب آسیا موقیت دارد. از دستان مناظر زیبا طبیعی ، رودخانه های خروشان و کف آلود ، کوه های شاهخ و پر برف میادین هموار و مساعده ، جلگه های وسیع و سرسبز ، آبشار های لرزان ، چشمه سارهای شفاف جبال سرشار از ذخایر معدنی و نیروی فعال انسانی درجهان بکتاز میاند خود است. که این همه ثروت های متذکره بنابه عدم تشویق و مساعد نبودن زمینه را که و تسودمند باقی ماند. لیکن ایجابات نظام جوان جمهوری روی پرنسپ های میجر خد که روی بلان های وسیع فعالیت دامنه داری را در موارد متعدد ایجاد کند ، ندین صورت برهاست که با فاداری به نظام - عشق بوطن و علاقه به پیشرفت ، در سالیکه پیش رو داریم خود را وقف پیشبرد و تطبیق بلان های پرمفعت جمهوری نموده و با نهایت ایشار و فداکاری در برتوی مناعت و شهبانت متا نیت و نیت و سرانجام پیگیری و مملو مودت را ه جسورانه ورشیدانه به پیشرویم تا از یک طرف آرمان های خود را برآورده سازیم و از جانب دیگر به آرزو های نظام جوان جمهوری بحقق بخشیم.

در سالیکه پیش رو داریم باید مودت و یواری را راند داده تبعیض و موانع را از جلوی خود پاک قلم به خاک مودت بنشانیم. پیوند و همبستگی خود را استوار نهاده در اتی عرق دیزی اساس مکتبی را برای بهبود آینده پیروزی تأمین که سرمشق دیگران گردد. این است خواست نظام ما ، که بکرات از منابع مختلف آنرا شنیده ایم و در اوراق تاریخ دیده ایم . و در واپسین تحلیل باید بگویم آنچه که ما میتوانیم بیشتر از همه ازان در سالیکه پیش رو داریم مستفید و مستفیض گردیم فقط کار و فعالیت بمنظور پیشرفت امور فرهنگی ، اقتصادی و اجتماعی کشور مادر پرتوی نظام جوان جمهوری است و بس.

عمده ترین سالی بود که در تاریخ کشور ما بحساب می رود . سالی بود که در آن فصل نوین در تاریخ ما بوجود آمد ، زندگی سیاسی اجتماعی و اقتصادی ما را یک قلم تغییر داد و جامعه ای ما را از نظری جشی تاریخی در تاسیس نظام سیاسی سال هابجلو برد . و نظام اختار آمیز جمهوری به همت راد مردان وطن پرست در سالیکه گذشت نصیب ما گردید و بر مقدرات سرزمین باستانی افغانستان تسلط خود را استحکام بخشیده و از جانب قاطبه مردم نجیب افغانستان با حرارت زاید الوصفی استقبال سازد شد . اینجاست که این سال را نباید در قمار سال های که بار ها گذشته اند و آغاز و انجام شان اثری در بر آورده شدن آرمان های جامعه ما نداشته است ، بحساب آریم این سال در تاریخ کشور ما سال های اوزمند و پر اهمیتی با یست محسوب گردد. که در تاریخ ملل دیگر همچنین سال محسوب شده است. تقدیر از بزرگداشت و تجلیل چنین سالی اثر و جاپ عمده و مهم تاریخی مردم ماست که همه ما له ازان به نیکی یاد کرده و آنرا سر آغاز حیات پر افتخار خود بشمارند .

من خود این سنگ بجان می طلبیدم همه عمر کاین نفس بشکند و مرغ به پرواز آید اکنون که ملت نجیب و شریف افغانستان به آرزوی دیرینه خود نایل آمده و آن هدفی که بار ها در راه رسیدن به آن تلاش نمود ، و مساعی بخرچ دادند ، بایک جشی تاریخی رسیدند ، جهت تحکیم بنیسه و اساسات آن وجایب شان سنگین تر گردیده و فعالیت شان بیشتر باشد سالیکه هم اکنون سپری گردید. ده آود برای ما لوده که مشکل است معیاری برای ارزش آن تعیین نمود. و آنچه که میتوان یادداشت این کار بزرگ بحساب آید بدون تردید . تلاش بیگیر و فعالیت بلا فصل مادر پیشبرد امور اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی این آرمان ارجمند است تا طبق ایجابات عصر و مقتضات زمان آنرا رنگین تر ، خوش آیدر ، و نیرومندتر و پرازنده تر ساخته به نسل های آینده این کشور تقدیم کنیم و بهتر آنست که این عمل را در سالیکه پیش رو داریم وجیه اولیه و مهم خود قرار دهیم و با جود بلیغ بجلو روی و با ذوق و شوق تمام وظایف محوله آنرا متقبل شویم و در ایفای آن جدی و ساعی باشیم.

سالیکه پیش رو داریم فعالیت زیاد تر ی راسبت به سال های گذشته از مادر زمینه های مختلف حاتی تقاضا مینماید . در این سال مسولیت های ما بزرگتر و تابناک تر خود نمای میکند. و بایست که بصدق عواطف و احساسات پرحرارت در منعکس ساختن کسار های سوومندانه و مفید ، آینه تمام نمای محیط خود باشیم .

هرگاه مروی در تاریخ کشور های جهان بعد از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ م) بنماییم ، به تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در اکثر مملکی که سیر بقربایی را از نظریات اجتماعی دوطلمت کده مطلق لغسانی می پیوندند ، مواجه میشویم لیکن جان مطلب درین جاست که بایست خود را از هیت و کبیت این تحولات آگاه ساخته و عوا مل آنرا در خلال وقایع و حوادث همان زمان تحلیل کنیم. اگر واقعیت امر را بنگریم ، خواهیم دید که این بررسی و ژرفنگری ها نه بسوده است و نه بی معنی ، زیرا در خلال این تحقیق ارزش تلاش و فعالیت را در پیشبرد

اوراق زمان یکی پی دیگر میکند رد. خاطره و آثاری ازین گذشت متوالی در جبین لها د هاو جبره پدیده ها مختلف باقی میماند ، آنچه که با آگاه میسازد فرارود و باز فرارود زمان در خلال تجارب انباشته شده ای است که خوب و زشت رویداد ها و حوادث در اثر فعل و انفعالات خود اندوخته ایم. این اندوخته هادر واقع کتاب های قطوری آمو زشی اند که میتوان در اکان صاحب نظران و آگاهان رادد ژرفنای خود راه بدهند ، نادر اثر تعق و تحقیق و بررسی علت و معلول زمانی نتیجه آمو زنده و سود مندی که در بر آورده سنن نیازهای آینده اجتماعی مفید و پراورزش واقع گردند ، و بدست آرند .

انسان در برتوی قریحه کا و شگرانه خود این درس را از مکتب تاریخ باوها و نسل به نسل فرا گرفته است این موجود بیدار دل و پشیتا زبدون شک در گذشت قرون متمادی از تلامذ تاریخ بوده و ازان جشی های فرا گرفته است که در تعیین سرنوشت و مقدرات آینده اونسش قاطع و تعیین کننده داشته است . و ازنس علمی تاریخ از همین حقایق بازتاب میکند . زیرا زندگی دستخوش تحول و تغییر است ، این جریان با صفة آن طبیعی و فطری که دارد تسلسل دنباله دار خود را از سینه دم حیات انسانی تا عصریکه به نبروی فکر و بال های اندیشه به کرمامه پرواز کرده و در دژ و آن نشیمن ساخت. بصورت ثابت و یکسان خراست کرده است که انکار این حقیقت تابناک از خصوصت های علمی زمان ما محسوب میشود . بنابراین بایست ما هم تا بع این قانون زوال ناپذیر جمعه و طبیعت انسانی بناسیم . زیرا انسان که عنصر اصلی و مو ثر طبیعت است ، بیشتر تحقیق پذیر نا موس تکامل در عملیه تحول و تفسیر بحساب می رود.

درین شکی نیست که ساختار جسمی ، روحی و بنای اندیشه و تفکر مایمی بر عوا مل گوناگون اقتصادی و اجتماعی محیط ماست و محیط مایمی خالی از تاثیرات زمان نمیتواند باشد. از آرزو چگونگی زمان را مشکل است که در تحول مکان ایضا می کنیم و آنچه که از گذشت زمان اندوخته ایم تقد میکنیم . تا سر و ناسره آنرا تمیز دهیم سپس عتقا صر خوب و مفید آنرا تقویه کرده در کز او ناسات حیات اجتماعی خویش وفق میدهم و مواد زشت و ناسود مند آنرا از خود می رانم و کنار می زنیم این است دوس تاریخ و این است انبیا ه زمان و عین جاست که آو زش هستی را در می یابیم و سود و زیان را می شناسیم خوب و زشت را تمیز میدهم و ماضی و حال را برای بهبود آینده از نظر میگذرانیم و عوا مل گوناگون آنرا سراسر شخیص میدهم.

سالیکه گذشت از نظر فزیک سالی بود که تقاوتی با سال های دیگر تاریخ ماند داشت درست در همین سال هم زمین یکبار گردش انقاصی خود را بدور آفتاب پایان بخشید و جها فصل سپری شد و عوا مل و مفا هری خود را از گرما و سرما تاثیر انداخت کنش و واکنش خود را بر ما ظاهر کرد و انعکاساتی از ما در برابر حوادث فزیک آن صورت گرفت . نباتات سبز شدند و باز به زردی و نیستی مگر آیدند . مینتاب دوازده بار ادوار ه سال و محاق را سپری کرد. شب هاروز ها کوتاهی و درازی خود را یافتند و سر انجام روز شمان فلکی هرباب بجانب ما چشمک زنان نظا رن کردند. خلاصه اینکه از نظر فزیم تغییرات محسوس در طبیعت سال گذشته مارو نسما نه گردید ، لیکن از لحاظ معنوی و ارزش حیاتی شماره اول



## از مجله نشنل جیو گرافیک

شاخه هایی که روی آن نشسته بود ، به شدت تکان خورد . برگشتم که ببینم چه خبر است . ناگهان خودم را با اشتی روی رو یافتم که دندانهایش را به من نشان میداد . دانستم که بر سر خوراکی جانور بیچاره نشسته ام و او میخواهد این خوراک را از زیر پایم بیرون کشد . با اینهم از دندانهای دراز و زرد رنگ شتر ترسیدم .

جانور دهنشی را بر چن ساخت و کف دهنشی به اطراف پرید . من خودم را چمک کردم . کودکانی که فر دور مرا میگریه میسند قهقهه را سر دادند .

برخودم خشمگین شدم ، زیرا ده سال است که در گوشه های دور دست آسیای مرکزی سق میکنم و با هزارها شتر رویه روده ام اما هیچ کدام مرا نترسانیده بوده است . با سرو صدا شتر را تهدید کردم نشان دادم که او را خواهم زد . شتر دور شد و من به کار خود مشغول گشتم .

کار من مطالعه و عکسبرداری میان ترکمنان افغانستان است من تنها نیستم . شوهر و همکارم «رولاند» نیز با من است همچنان پسر چار ساله ام «رومین» را نیز با خودم آورده ام .

من «رولاند» پیش ازین نیز در میان ترکمنان زندگی کرده ام ، اما پسرمان این نخستین مسافرتش به بیرون از پدریسی است .

چند هفته را در میان قشلاقها و خرمگاه های کرانه های دریای آمو و سرزمینهای جنوب آن به سر بردیم .

ترکمنان از باشندگان آسیای مرکزی هستند . این چادر نشینان که سوار کاران چیره دستی هستند ، صاحبان زمینهای هموار این منطقه به شمار میروند .

تا یک قرن پیش ترکمنان بالای جان کار و آنها بودند . این سواران را تاجیکان ایران تاخت میکردند ، در آنجا اسیرانی به دست میآوردند تا در بازار های «خیوه» و «بخارا» بفروشدند از آنجا که قدرت تحرک این اقوام زیاد بود حکومتها به اذله آنان توانایی نداشتند اینان محصول و مالیهایی نمیآوردند و برعکس از روستاهای دور افتاده باج میگریختند .

این مردمان صاف و بیفتش باقی مانده از مسلمانان متدین به شمار میروند . آنان از گهر خیلی بدشانماید و در برابر یگانگان بسیار محتاط هستند .

### حمام رفتن

زمستان بود و نلای آب را در هوای کوچکی که دران زندگی میکنیم ، یخ زده بود . ما ناگزیر بودیم برای شست و شو به حمامهای عمومی برویم که خوشبختانه درین شهر کوچک چندین دانه وجود داشت .

یکروز شوهرم به حمام رفت ، هنگام بازگشت ، برای قصه ای از ملا نصرالدین را گفت که در حمام شنیده بود . ملا نصرالدین دوسه سیزدهم احد ترکیه زندگی میکرد و اکنون داستانی نهایی او همه جا از بالقانها تا ترکستان افغانی سر زبانهاست .

داستانی را که شوهرم شنیده بود ، اینطور برای قصه کرد : بچه های دهکده که ملا نصرالدین را دوست داشتند ، یکروز تصمیم گرفتند که همراه ملا به حمام بروند . آنروز همه بچه ها ، بدون آنکه ملاگاه شوند ، یک یک دانه تخم باخود شان گرفته بودند .

در حمام یکی از بچه ها گفت :

« باید هر کدام ما یک دانه تخم بدهیم هر کس تخم داده نتواند باید پول حما م همگی را بپردازد .

همه موافقت کردند و هر کس توانست تخم بدهد . ملا نصرالدین که دریافت او را فریب داده اند ، ناگهان بر خاست ، بازوهایش را به حرکت در آورد و بنای اذان دادن را گذاشت .

بچه ها با تعجب از او پرسیدند :

صفحه ۱۲

# در سرزمین سوارکاران دلیسر

سپس با اندکی عصبانیت افزود :  
- من ازدواج نکرده ام و هرگز هم  
نیخواهم از دواج کنم .  
در اینجا دختران به میل خود شوهر  
انتخاب نمیکنند و مجبور هستند با هر کسی  
که پدر شان موافقت کند ، از دواج کنند  
و ناگهان از من پرسید :  
- تا حالا عروسی ترکمنان را دیدی  
اید ؟

و بدنایشان را با کیسه های درشت می  
مالیدند .  
(رومین) از گرمای زیاد حمام شکایت  
کرد . مابه اتاق دیگری رفتیم . «رومین» در  
آنجا به زودی دوستی یافت که (کلیم) نام  
داشت ، هر دو کودک به خنده و بازی  
پر داختمند .  
فکر کردم زن جوانی که (کلیم) را  
آورده است ، مادر اوست ، ولی زن جوان  
گفت که کودک پسر خواهر وی است

- چه کار میکنی ؟  
ملا جواب داد :  
- در میان اینهمه ماکیان یک خروس هم  
ضرورت است و به حیث یک خروس سسی  
لازم نمیبینم که پول همه را بپردازم .  
روز سه شنبه که حمامها مخصوص زنان  
و کودکان بودند به (رومین) گفتم :  
- خوب ، دیگر بازیچه ها را گشایر  
بگذار که حمام میرویم در حمام لباسهای  
خود مان را کشیدیم و نعلین به پا کردیم  
در غسلخانه زنان روی زمین نشسته بودند





شماره  
هر  
کسی  
نشد  
سلا



## پنجه های سحر آفرین

۲۴ می شو هر این زن ، زن دوم  
سوم وزن چارم را نیز به خانه میاورد  
ایشه زنده می همان است که هست  
زنان کم تبسم میکنند و کم میخندند ،  
ولی انگشتهای سحر آفرین شان پاره های  
شکوه مند هنری را به وجود میاورد . این  
پارچه های شکوه مند هنری ، همانا  
قالینهای زیبا و رنگینست که می بینیم .  
این بافتن گان با مصرف نیروی حیات  
قالین میبافند و اندوه و شادمانی شان رادر  
تار و پود قالینهای زیبا میکنند .  
گاهی چنان در کار بافت غرق میشوند  
که کودکان شیر خوار خود را در گهواره  
فراموش میکنند بدینصورت ، این زنان  
زیبا ، با آرامش و شکیبایی بار سحر  
نوشت را بر دوش میکشند .  
در بافته های اینان سمبولیزم زیبایی

- آیا این زن جوان را به عروس  
قبول داری ؟  
و داماد جواب میدهد :  
- بلی قبول دارم !  
ملاز شاهدان میپرسد :  
- جواب داماد را شنیدید ؟  
شاهدان میگویند :  
- بلی ، شنیدیم !  
بعد همین سوال را از عروس میپرسد  
و وقتی از شاهدان میپرسد که آیا جواب  
عروس را شنیده اند یا نه ، رسم این  
است که شاهدان بگویند (نی شنیده ایم)  
آنگاه عروس باید خیلی بلند تر جواب  
بدهد :  
- بلی ، قبول دارم .  
سپس ملا برای عروس و داماد دعای  
خیر میکند و به آنان تبریک میگوید . آن  
وقت عروس و داماد برای نخستین بار  
با همدیگر تنها میشوند .

## در سرزمین سوارکاران دلیر

جواب دادم :  
- نه ، ندیدم . امکان دارد که ببینم ؟  
زن جوان گفت :  
- من دختر کاکایی دارم که تا چندروز  
دیگر از دواج میکند .  
من میتوانم همه چیز را برایتان نشان  
بدهم . شما تنها مراسمی را که در برابر  
ملا انجام میشود ، دیده نمیتوانید .  
هفته ها میشد که میخواستیم در حلقه  
زنان ترکمن وارد شوم . اگر چه بزرگان  
برخی از روستا ها به من اجازه داده بودند  
به بعضی از خانه ها پا گذارم ، ولی این  
باز دیدن ها رضایت بخش نبود . و حالا  
خیلی خوشحال بودم که به یک عروسی  
ترکمنی دعوت میشوم .

### عروس اشتر سوار

در روز موعود به سوی دهکده بی که  
دختر کاکای دوست تازه ام زندگی میکرد ،  
به راه افتادیم . باد سردی میوزید و ما  
از کنار خرگاه های چند گله شتیم .  
ترکمنانی که حیات خانه بدوشی را ترک  
گفته ساکن شده اند ، باز هم غالباً خرگاه  
هایی برای خود شان میسازند .  
کاملاً به موقع رسیدیم . کودکانی  
که رخسار هایشان از سر ما سرخ شده  
بود ، به دور موتر ما حلقه زدند . پدر  
و نزدیکان عروس سرگرم آراستن کاروانی  
بودند که عروس را به خانه تازه اش  
برساند . آنان اشتران را با مهره های  
رنگین و زنگوله های نقره یی مزین ساخته  
بودند . به دوپهلوی اشتران جایگاههایی قرار  
داده بودند که عروس و همراهانش بر  
آنها بنشینند . برای اینکه عروس و  
همراهانش از نظر بیگانگان پنهان بمانند  
اطراف این جایگاه ها را با قالینها پوشیده  
بودند .

بعد تر عروس را که رویش پوشیده  
بود ، به سوی یکی از مژین ترین اشتران  
بردند . زنان که جامه های دراز به تن  
داشتند ، خواستار سعادت و خوشبختی  
عروس شدند .  
مردان دستهایشان را به سوی آسمان  
بلند کردند و برای عروس دعای خیر  
نمودند .  
اشتر عروس پیشا پیش به راه افتاد  
اشتران دیگر به دنبال او روان شدند  
بدینصورت دختر ترکمنی خانه پدر و اترک  
میگوید : او بر همان قالین می نشیند که  
به دست خود بافته است شاید قالینچه های  
چادویی شرفی شاه ختن را به همین  
ترتیب به سوی زن همیهای نوحان میبرد .

### خانه شوهر

کاروان حرکت کرد و زنگهای نقره یی  
اشتران به صدا درآمد . دختران جوان با  
لباسهای رنگا رنگ و زیبا روی اشتران  
دیده میشدند . گروهی ازین دختران  
تنبوه هایی را بدست داشتند . میخواستند  
و میخواندند :

- کلین الجك ... کلین الجك ...

یعنی :

- ما عروس را میبریم ... ما عروس  
را میبریم ...

درینحال با خود میگفتند :

- آن عروس رو پوشیده یی که بر  
اشتر سوار است ، به چه فکر میکند ؟  
شاید در فکر این است که بیهوش شوهرش  
چه قیاله یی دارد .

آخرین اشتر به حرکت درآمد و ما به  
دنبالشان به راه افتادیم .

مراسم در دهکده داماد ادامه یافت  
خرگاهی که برای عروس بر پا شده بود ،  
مانند برف پاکیزه و سپید بود .  
عروس را دخترانی که همراه هشت  
بودند ، به درون خرگاه بردند . او بایستی  
تا شام درین خرگاه به سر برد .  
پس از صرف شام ، دخترانی که همراه  
صفحه ۱۴



به چشم میخورد.

صبح روز دیگر ، دو پیر زنی که وظیفه  
دارند در یابند آیا از دواج تکمیل شده  
است یا نه ، باید به این سوال پاسخ  
گویند :

- آیا داماد شاه شده :

نقشه ها و طرح های قالین ها ، که از قبیله ای  
تا قبیله ای فرق میکند ، گاهی بیانگر دگرگون

دوم - زن و نون



آنان به همه پرسشهایم پاسخ داده اند حتی گاهی به سراغ مادران و همایگان سالخورده شان رفته اند تا نام طرح و نقشه بی راکه من میخواست ام بدانم، برسان کنند .

در مقابل من بغیر از تالیتهای اسپرین چیزی به آنان داده نتوانسته ام . ولی حضور (رومین) پسر همدیه خوبی بوده است . این زنان مهربان خیلی از پسر همدیه خوششان میاید . وقتی (رومین) بسا کود کان آنان همبازی میشد ، از خوشحالی سر از پا نمیشناختند .

بدبختانه ، برخی از زنان قالیباف طرحهای نمونه بی خود شان را به خاطر دوق بازار های خارجی ، رها کرده اند .

## کیک سالگره

روز سالگره پسر (رومین) بود و مادر

آنان همانند پادشاهان گذشته لنگی های ابریشمی زیبا به سر داشتند و به نظر میاید که از لای لای نقاشیهای قدیمی بیرون آمده اند .

برخی از آنان خوش سیما و جوان بود و بعضی دیگر چهره هایشان از رنگ آورده بود . یکی شان سیمای سلطان شریبی را در نظرم مجسم ساخت .

ما گیکی داشتیم و روی آن چار دانسه شمع که از فرانسه آورده بودیم ، قرار داشت ، بعد ما خواندیم :

— سالگره ات مبارک ! سالگرهات مبارک .

«رومین» با یکی شمعها را خاموش ساخت . حاضران حیرت زده این مراسم را نگریستند ، سپس همه با خوشحالی تبسم کردند و کف زدند و پارچه های گیکی را که (رومین) به آنان میداد ، با مهربانی و سرور می گرفتند .

روز دیگر ، روز بازار بود . من برای چای «رومین» بوره میخریدم . ترکمنان چای را بدون بوره میخورند ، ولی «رومین» از چای تلخ خوشش نمی آید .

«بازار» محل پر صدایست . اینجا خرها ، شتر ها و اسبها دیده میشود مردم از دهکده های دور دست برای خرید و فروش به بازار می آیند .

فروشنده گان ، مانند اروپای قرون وسطی ، به دسته ها تقسیم شده اند و هر دسته محل خاصی برای خودش دارد .

من ساعتها را در بازار سپری کردم مرگران را دیدم که چگونه فلز را حرارت میدهند و با حرکت های زیبا چکش کاری میکنند . زر گران را دیدم که به کمک ساگردان شان سکه های نقره پی را ذوب میکنند تا از آنها دمیتیند گلویند و گوشواره بسازند .

اینجا ، حتی اژداهای پیااله هم اگر بشکنند ، باید پترة شود تا باز هم کار بدهد .

من و (رومین) به سوی سمت بوتدوز ها رفتیم ، زیرا او بوت تازه ای ضرورت داشت . موزه های ترکمنی برای پسران یا پوشهای بسیار مطلوب و دو ست داشتیم .

برای اینکه پای چپ و راست آن یکست و کودک هیچ وقت اشتباه نمیکند .

در بازار قفسهای پرند گان و افزار های عجیب موسیقی را دیدم . توده های نمک که از اندخوی آمده بود ، اینجا و آنجا انبار شده بود ، مالت های جلال آباد هم دیده میشد .

(رومین) مسحور کلمه هایی شد که پسر مردی بر زبان می آورد این پسر مرد يك درویش بود ، او ظریفی پو از آتش را به دست داشت که روی آن اسپند میریخت مردم عقیده دارند هود اسپند نیرو های شریر را دور میکند . من هم برای آنکه (رومین) داز نیرو های شریر حفظ کنم ، به پسر مرد دو تا مالته دادم و او پسر مرا اسپند کرد .

آواز موزن از فراز مناری بلند شد این آواز مردم را به نماز فرا میخواند ما هم برای خوردن چاشت به خانه برگشتیم و شوهرم را دیدیم که سلمانی بر گشته بود .

(رومین) صدا زد :

— مادر ، پدرم را ببین ریش دارد ! بواسی هم که سلمانی ریش «دولاند» را چنان شکلی داده بود که آدم خیال می کرد او يك افغان است .

در رستوران کوچکی جگر و پیاز با نان خوردیم . این رستوران توسط مرد فریبی اداره میشد . بعد تر يك بشقاب پلو برای هر سه مان خواستیم . پلو خیلی جرب بود . صاحب رستوران فقر گنا ن گفت :

— من به تنهایی دو بشقاب پلو می خورم !

بعد سوی من دید و از شوهرم پرسید :

— این زن لاغر یگانه زن تان است من دو تا زن چاق دارم .

(دولاند) گفت :

— حالا میدانم که چرا دو بشقاب پلو میخوردید . دو زن دو بشقاب ، يك زن يك بشقاب .

بعد به جایخانه بی رفتیم . بوت های مان را کشیدیم و بر کف اتاق که با قالیین فرش شده بود ، نشستیم .

هیچ زن محل به جایخانه نمیاید ، ولی برای من پروا نداشت ، زیرا من خارجی بودم . وقتی به جایخانه میرفتیم ، بهترین جا را که کنار سماوار بود ، به ماتعارف میکردند .

دیوار های جایخانه ها غالبا با تصویر های ساده بی آرایش یافته است . این تصویر ها عبارت اند از گلها ، پرندگان ، خربوزه ، انار و تربوز .

برنده سگگو :

نور خورشید بر سما وار ها و ظرف های رنگا رنگ افکنده بود و انعکاس آن بر چشهای رنگا رنگ مشتریان زیبا به نظر می آمد .

رنگهای گوناگون چشها مرسا نده که صاحب آن از کجاء آمده است . غالبا کسانی که چش های سبز و بنفش به تن دارند ، از مزاد شریف هتند . مردم سر پل

بقیه در صفحه ۵۰



در بیرون باک ز مستانی میوزید ، ولی ما در میان دوستان خود مان گرم و راحت بودیم .

## روز بازار

«رومین» از پیشم دور شد . زوگروی آتندر که برای من چالب بود ، برای او نبود . ازینرو رفت تا پترة گر را تماشا کند . پترة گردوی زمین نشسته مسی نشیند . ظرف چینی شکسته را بین پاهایش می کرد و با يك برمه کماندار کار میکند در

خانه یکی از مامورین دولتی ، در دهکده (کلدر) که در گرانه آمو دنیا واقع است . مهربان بودیم ، اتاق را يك بخاری گرم میکرد و همه جا قالیتهای زیبا فرش شده بود .

گروهی از آدمهای شرشناس دهکده نیز حاضر بودند .



# الیم هزمندان



ستار جفایو - هنر پیشه تیاتر و دایرکتر



ظاهر هویدا خواننده



مشعل هنریار هنر پیشه تیاتر و رادیو



فصلی هنر پیشه تیاتر و رادیو



یغله سلما خواننده





احمد ظاهر : آواز خوان



جلیل احمد مسحور جمال : آواز خوان



محمد نذیر هنر پیشہ سینما



نرگس کلچین : هنر پیشہ تیاتر



فہر گل : خوانندہ رادیو



سوما : خوانندہ رادیو





نباغلی صادق طرّرت «ناشناس»  
آواز خوان معروف .



زرغونه رفاه هنر پیشه تیاتر



سید مقدس نگاه : نقاش و هنرمند تیاتر



انیسه وهاب : هنر پیشه تیاتر



وحید خلاند  
آواز خوان



محمد اسرا نیل رو یا : نقاش



حبیبه عسکر : هنر پیشه تیاتر



میرهن مهوش : آواز خوان





بناغلی فقیر محمد ننگیالی ترمپت  
نواز مشهور



بناغلی جلیل احمد خلاند



استاد محمد عمر



شمس الدین مسرور خواننده  
میرمن مزیدہ سرور هنر پیشہ  
تیانر



محبوبہ جباری هنر پیشہ سینما

میرمن ناعید آواز خوان

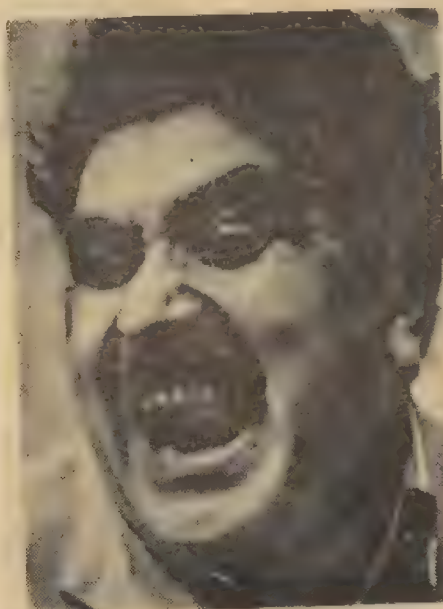






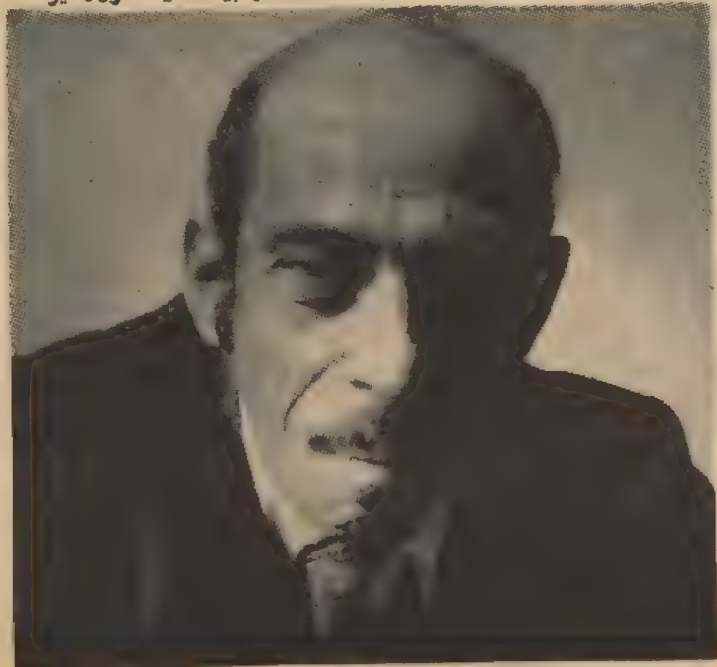
استاد محمد حسين سرآهنگ   استاد رحيم بخش سر آينده   استاد دري لوگري سر آينده   استاد رفيق صادق هنر پيشه  
تياتر و واديو

سر آينده



ميرمن د خشانه آواز خوان   اکبر روشن هنر پيشه تياتر و واديو

مير من ژيلا آواز خوان



عزيز الله هدف هنر پيشه تياتر و واديو

اسداله آرام هنر پيشه تياتر و سينما



نوروز ماهی و نوروز ماهی



# نخستین روز سال نود در کشور ما







از گل احمد زهاب نوری

● در مراسم برافراشتن چند عسکری  
شاه و لایتماب؛ هزاران نفر در دامنه  
شرقی کوه جمال مینه گرد آمده  
بودند.

● روز دهقان و نمایشات خاصش؛

امسال جالب و تماشایی بود.

● توغ مندوی؛ از عنعنات دیرین  
کابل است؛ که صبحگاه نوروز  
برافراشته می شود.

جالب این بود که از نوك يك انگشت جوان  
خون می ریخت و پیرمرد می گفت، در لحظه  
کمی خواسته جیب او را بزند، درعوش کلک  
خود را بریده است.  
مردم آنقدر بدور آن ها جمع شدند، که من  
دیگر آن ها را ندیدم، از آنجا بسوی شاه شهید  
(رح) آمدم.

ساحه شاه شهید (رح) در روز نود و  
محل تجمع زنان و دختران است، هزاران زن  
و دختر در آنجا گرد آمده و گرم شادی و سرور  
بودند.

به این ترتیب روز اول سال، دوشنبه ما،  
سیری تند و سالی دیگر آغاز گردید.

برمی داشت، که از اطمینان و قدرت دهقان  
زادگان نمایندگی میکرد.  
حیوانات که برای اخذ جایزه تمسین شده  
بودند، نیز تماشایی بود و صحنه قح جنگی  
امسال برای صد ها خارجی که تماشاگر  
مراسم روز دهقان بودند، عجیب  
می نمود.

نمایش کودکان خردسال و رکتون های  
میرمنو توله، نیزه بازی، ضرب میل و  
کنسرت، شامل پروگرام تجلیل روز دهقان  
امسال بود.

مراسم غرس نهال امسال شکل دیگری  
داشت، بنام هر ولسوالی منطقه کو چکر  
تمسین شده بود، که حاضرین به غرس نهال  
در آن جابر داخند.

در این گپرو دار، هنگامیکه این راپور را  
از ساحه خیر خانه تهیه می کردم، گشمتش  
دونفر توجه ام را جلب کرد، مردی که نسبتا

مسن به نظر می رسید جوانی را معکم گرفته  
بود و ادعا میکرد که جوان می خواسته محتویات  
جیبش را برآید.





# نعمتستین روز سال نو در کشور ما

وقتی آفتاب ، در صبح اول حمل نور  
زیر پش را ، بوقله های بلند کوه های شیر  
دروازه و آسمایی پاشید ، روزی نو ، از سالی نو  
آغاز گردید .  
درین صبحگاهان مردم شهر کابل ، حالت  
دیگری داشتند .  
نسیم بهاری ، در اولین بامداد بهار و ورود  
سال نو ، همه را در گون ساخته بود . یکتو ع  
نور و هیجان خاصی احساس میکردند . . .  
مردم ، همه ساله روز نوروز را میل میگیرند ،  
در نقاط مختلفی مردمی آیند و با گسترین بساط  
های شادی و سرور ، در عوای ملایم بهار ،  
خستگی سرمای زمستان را ، از تن بسد  
میکنند .

در روز اول سال ، در چند نقطه شهر ، مراسم  
خاصی نیز برگزار می شود ، که در آن گروه  
کثیری ، از باشندگان این شهر استسراک  
میکنند .  
درین راپور ، پاشما به دیدن نقاط مختلف  
شهر میرویم ، کدر نخستین روز سال ، جمع  
و جوش مردم ، در آنجا هادیکنسی و چا لب  
است .  
وقتی تازه روشنی سپید صبح توام بسا  
اولین انوار آفتاب تابید ، مردم دسته  
بسی ( مندوی ) روی آوردند .

جاده کم عرض آن ، از روزه های دیگر ،  
از دحام بیشتری داشت زنان و دختران بر بام  
های مندوی جای گرفته بودند ، منظره صد ها  
بوچی غله و سایر حیوانات در برابر هر دکان  
باز دحام بیش از حد تماشاچیان در صحن  
مندوی ، دیدنی بود .

در مدخل مندوی تطلال پهلای محمد داود  
زعیم ملی ما ، نصب گردیده بود و بر اطراف  
آن شعار های دیه می شد ، که فرو شده گان  
مندوی سال نو را تبریک گفته بودند .  
وقتی عقربه های ساعت هفت و چهل و  
بج صبح اول سال را نشان میداد ، صدای  
چک چک و هلهله در فضای مندوی پیچید  
و این لحظه می بود ، که توغ مندوی طبق رسم  
دیرین شهر یان کابل بر افرشته  
می شد .

پیرمردی ، که در بین از دحام میکو شید  
کوشه بی پیدا کنده ، تازه شمار مردم بر کتا د  
ماند ، در برابر سوالی گفت :  
سالنما به اینسو معمول است ، که در  
بامداد اولین روز سال ، دو مدخل میند و ی  
( توغی ) طی مراسم خاصی بر افرشته می شود ،  
که با دستمال های رنگارنگ و پوش زینا بی  
که هر یک از فرو شنندگان مواد از نواقی در  
مندوی به سیم خود تهیه کرده اند ، مژ یکن  
می گردد .

وی افزود :  
هدف از بر افرشتن توغ مندوی التجا  
بدوگاه خداوند است تا سال نو را ، سالی پر  
برکت گردانیده و غل و دانه را و لست  
بخشد .  
بقول این پیرمرد ، همه ساله درین مراسم  
علاوه از فروشندگان مواد اترافی عدد کمی  
اشتراک می کردند ، در حالیکه تجمع شهر یان  
در مراسم امیال بیش از همیشه و بی سابقه  
بوده است .

بر افرشتن چنده سخی شاه ولایت ما ب  
در جمال مینه دومین مراسم باشکوه می بود ،  
کدر صبح اول سال نو ، انجام شد  
هزاران نقطه سپید و رنگارنگ از پایین تا  
قله های دامنه شرقی کوه جمال مینه دید  
می کرد .

میشد ، که هر یک مرده ، زنی یا کودکی بود ، که  
در آنجا اخذ موقع کرده بودند .  
جالب تراز همه این بود ، که یک عید  
باشندگان دامنه کوه بام و صحن منازل شان را  
برای چند ساعت گرایه داده بودند و پر بام و در  
هر اتاق دهانفر ، چای گرفته بودند .  
در هر گوشه فروشندگان سیار بساط های  
شان را پهن کرده و از دحام بهندی بود ، که به  
مشکل در بین جمعیت ، راه رفت می شد .  
در حوالی نه صبح ، زمانیکه آفتاب او لین  
روز سال ، تازه گرم و گرمتر بر در بام کابل  
می تابید ، چنده سخی شاه ولایت پ در بین  
کف زدن های هزاران نفر بر افرشته  
شد .

قبل از بر افرشتن ( چنده ) چندن از علما ،  
اهمیت آمدن بهار را ، مخصوصا بهار سال  
نو را در پرتو رژیم جمهوری تو ضیح کر ده  
و برای بقای رژیم مترقی جمهوری در کشور ،  
طول عمر بی باغی محمد داود رئیس دولت و  
صدر اعظم و سعادت کافه ملت دعا  
نمودند .  
ازین لحظه به بعد ، هجوم مردم به سوی  
خیرخانه مینه بود .  
جاده های شهر ، که در روز های عادی از  
عراده جات و مردم ، پر بود در روز نوروز ، کمتر  
عابرسی داشت و تک تک موتری بر آن  
می گذشت .

در بین بعضی سرویس های شهری که در  
روز های دیگر جای نبود ، در روز نوروز را کب  
کمتری دیده می شد . و تکران ها ، این معنا را  
و در پیله آدم چین ، به چوکی سرویس نشسته  
چرت می زدند .

امادر سرویس های خیرخانه مینه وضع  
دیگری بود ، هنوز سرویس در ایستگاه  
توقف نمی کرد که مردم هجوم می بردند  
و لحظه ای بعد از شیشه های آن نیز ، خود  
را آویخته بودند . . .

خیرخانه مینه که از کارته های دور شهر  
بشمار می رود ، در روز نو روز ، جمع  
و جوش خاصی داشت .

مردان پیرو جوان ، زنان و دختران بالبا س  
های رنگارنگ منظره دیدنی را به خیرخانه  
بختیده بودند .  
در هر گوشه فامیل ها ، گرم گفتگو و بغضت  
وین شمه میله بر پا کرده بودند .  
بعد از آغاز مراسم روز دهقان وزیر زراعت  
و آبیاری ، یارووال کابل و رئیس جنگلات  
زراعت و آبیاری بیاناتی ایراد نموده و از اهمیت  
کشت و زراعت و نقش دهقان یاد آور شده ،  
تحولات بنیادی رژیم جمهوری را در بهبود  
وضع دهقانان کشور تذکر دادند .

نمایش ماشین آلات زراعتی ، حیوانات  
و سپورت های ملی در مراسم روز دهقان بسیار  
دیدنی بود .  
این نمایشات که در میدان صدمتری صورت  
می گرفت ، آنقدر بیننده داشت ، که حلقه  
تماشاچیان لحظه به لحظه میدان را تنگ و  
تنگتر می ساخت .  
هیجان دهقانان در هنگام رسم گذشت با  
بیل های شان حکایتگر غرور خاصه این طبقه  
زحمت کش بود .

کودک خرد سالی در برابر دهقانان یکی از  
ولسوالی های کابل به همراهی موزیک محلی ،  
مشغول اتن ملی بود و بی توجه به هزاران  
چشم کنجگاو ی که او را می نگریستند ، گام





رادیو افغانستان در خدمت مردم

از سلطانعلی (دانشور)

## سه عروسی ارمغان نوروزی پروگرام مسابقات ذهنی

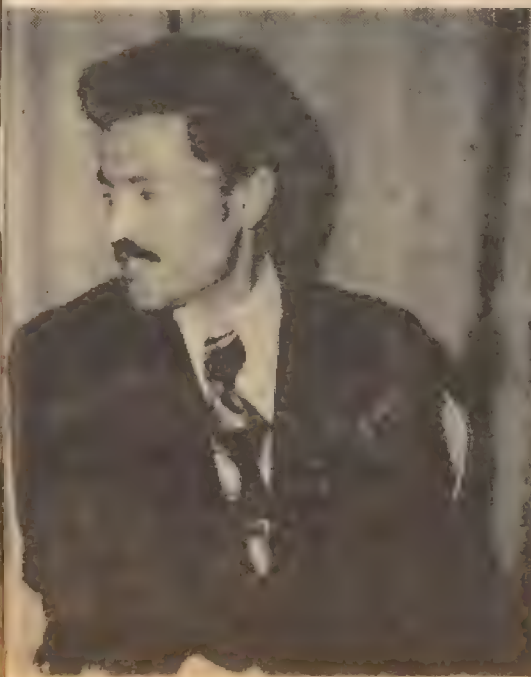
آبجام وظیفه اصلی اش که خدمت به مردم سر اسر کشور است، قدم های موثری بر داشته و تلاش دارد که بانشر پروگرامهای جالب طرف توجه خاصی شونده گان خود قرار گیرد. خو شبختانه این خواسته رادیو با استقبال گرم و بیسابقه ای شنوندگان رو برو شده و در هر گوشه و هر کنار صحبتی از پروگرام های مرغوب و مفید آن در میسان است.

از جمله پروگرام های متنوع و دلچسپ رادیو یکی هم پروگرام مسابقات ذهنی است که ازجندی با نظرف با شکال و انواع جدید و بیسابقه و کم نظیری نشر میشود این تحول و تغییر چشمگیر شونده گان و علاقمندان پیشماری

باشد. رادیو در پهلوی نشر مطالب، تربیوی، معلوماتی، اطلاعاتی و هنری و وظیفه دارد تا برای سرگرمی شنوندگان و تربیوی و پروگرام های تفریحی را نیز به نشر بسمیزد آنچه مهم است اینست که چگونه میتوان مطالب بفرنج علمی معلوماتی و تربیوی را در لابلای پروگرامهای تفریحی جایداد و شنونده را عقب رادیو راضی نگه داشت. چه رسانیدن اینگونه مطالب بفرنج باکترشنوندگان که از نعمت سواد بر خور دار نیستند. شیوه خاصی رادیو زور نالیزم را ایجاد میکند. بایروی از این اصل رادیو افغانستان از چند با ینطرف در

چنانچه همگان شاهد این تحول بازو چشمگیر در ساحه نشرات رادیو هستند. این يك حقیقت مسلم است که در افغانستان مانند سایر ممالک روبه انکشاف سطح فیصدی بی سوادان به مراتب بلند تر از دارندگان سواد و تعلیم یافتگان است. بادرک این حقیقت نقش رادیو، مهمتر و حساستر از سایر وسایل نشراتی است. رادیو وظیفه دارد اطلاعات دست اول را به مردم برساند، معلومات متنوع در تمام ساحات مدنی امروز ارائه کند و با در نظر داشت اقتضای زمان و ضرورت کشور در تنویر و تربیت جامعه سهم فعال و مثبت داشته

همانگونه که بعد از استقرار نظام جدید تغییرات محسوسه در اکثر شئون حیات اجتماعی اقتصادی و فرهنگی رونما گردیده است. شیوه نشرات و طرز تهیه و ارائه پروگرام های رادیو افغانستان نیز دگرگونی های بارزی را بخصوص از لحاظ کیفیت پذیرفته است. رادیو بحیث بزرگترین وسیله مفاهمه کتلوی در کشور ما وظیفه ارشاد، تنویر و رساندن اطلاعات را عهده دار است. رادیو بعد از استقرار نظام جدید آوشمیده است تا آنجا که مفلور است، نیاز مندی و خواسته های مردم را در نظر داشته و نشرات خود را در همین جهت تنظیم بخشید







برو گرام مسابقات ذهنی نوروزی بجوایز مطبوعاتی کاندید شده است  
توافق نظر، من کیستم؟ من چیستم؟ آنچه که نه بلی و نه خیر  
میپذیرد و هرچه دلت خواست بپرس اشکال جدید و متنوع مسابقات ذهنی  
رادیو افغانستان

طبری نداشت برای مدت تقریباً سه  
ساعت شنوندگان خود را قسمی  
عقب رادیو قرار داد که گویی در آن  
نوبت شب از خواب آتری نبود

این اقدام نمونه رادیو افغانستان  
در خورتقدیر و توصیف همگانی  
قرار گرفته و با استقبال گرم جوانان  
کشور رو برو گردید چه رادیو  
افغانستان در لابلای این برو گرام  
فرق العاده نوروزی ضمن تجلیل از  
بهار جمهوریت و بهار سال سه  
عروس و سه داماد را به مصرف کمتر  
از سه هزار افغانی بتر تیمی گنجائیده  
بود که مورد دلچسپی فوق العاده  
بینندگان و شنوندگان قرار گرفت  
(بقیه در صفحه ۷۲)

آنچه زیبایی و دلچسپی این  
برو گرام می افزود گنجائیدن سه  
عروس بشکل خاص آن بود، غایه و  
هدف رادیو افغانستان از این برگزاری  
جلو گیری از مصارف هنگفت و کم  
نکن عروسی ها بود که از سالها  
با بنظر به پیکر اقتصادی و اجتماعی  
رادیو افغانستان که در نوع خود مردم  
ما صدمه بزرگی را وارد میکرد

جدید و متنوع تنظیم شده بود که  
هر بخش آن در نوع خود سابقه  
نداشته و مانند دسته های گل  
پیشکش شتو ندگان گردید .  
برو گرام نوروزی مسابقات ذهنی  
رادیو افغانستان که در نوع خود مردم

پیدا کرده است .  
رادیو افغانستان در مدت کمتر از  
دوماه سه برو گرام فوق العاده  
مسابقات ذهنی را بنشر سپرده که  
طرف توجه و دلچسپی خاصی  
شتو ندگان واقع گردیده است .  
این برو گرام فوق العاده با اشکال





# اوسکي ته ورته موسکا

امین افغانپور

په تعجب سره وپوښتله چه رښتیا وایي؟ ویی خندل او سر یی د هو په لور و خوځاوه . لهځایه پورته شوم. له ملاهمی ټینګه ونیو له اوڅو واړه چی وڅر خوله او بیا می بیرته په ځای ودروله . او ورته ومی ویل که زوی وی نوم یی څه شی کیږدو . زوی ندی . خو که لور وی زما له نوم مند ، یعنی د «موسکا» . نوم به پری کیږدو ... او ما همداسی ټینګار کاوه چه نه هرو مرو زوی دی . او نوم یی «پتنگ» پری ږدو . خو هغی چارښتیا ویل . زموږ لومړی اولاد نجلی وه . لور وه او موږ باید د «موسکا» نوم یی ایښی وایي . خوله بده مرغه موږ نه . ما . یواځی ما . دلیکوال چرت چه تر دی ځایه ورسید له ورايه ورپښ دید . ددی لپاره چه لور می «موسکا» یی پوښه نشی ، نو یی ژر خپله پیا له واخیسته او څو غوږپه یی ترینه وکړل . .. او بیا په چرت کی ډوبه شوه !

«له هغی شپي نه شپږ اوه میاشتی تیری شوی . د «اوسکي» کیسه ورو لوییدله . او زموږ هیلی هم زیاتیدلی . یوه شپه زه سخت ستوو ماته وم چه «اوسکي» وښور ولم او له خوربه یی را پاڅه ولم ما

همداسی یوه مېلمستیا جوړه شوه . . . بیا یو کال وروسته هغوی واده سره وکړ . اود ژوند خوشاله شپي ورځي یی پیل کړی ... » لیکوال په همدی فکر کی ډوب و چه پیغلی ورو ورته ویل : «آبا جای دی سپړی !» او سپړی را په خود شو .

پیغلی په مینه ناک نظر ورته وکتل او پر ذهن کی یی داتیره شوه ! «آه ... پلار می څومره ښکلی او میړنی څیره درلوده ... کله چه ځوان وښایی چه له ډیرو پیغلو نه یی ژپونه وپی وی ... خو اوس ... اوس یی سر تک سپین شوی . دا غتی اوزره بیني عینکی یی ملگری دی اود دغو عینکو په مرسته څه لیکي اولولي ...» اود سپړی په تندی باندی یی ژورزی گونځی ولیدلی ... لیکوال له چاپیونه یو غوږپوکړ . د څلور فصلونو دسپړلی فصل هماغسی په زړه پوری انگاره کوله . او لیکوال بیا هم په خپلو ژوروو چر تونو کی ډوب شو .

«هغه شپه لاپسی خوندور وه چه اوسکي له معنی نه په ډک اندازه کی راته وکتل ، له شرم او حیانه یی اننکی سره اوبښتی وو . ورو پی مزالاس به خپي کیسه باندی کیښود او په غوږکی یی څه را ته ویل . ما

په رښتیا سره هم چه پیغلی د چوکاټ شوی عکس له خاوندی سره عجیب ورته والی درلود . دسپړ مخی ته په میز باندی ډیری پانسی برقی وی . هغه یوه شیبیه دمخه پرله پسې او ډیر چټک قلم په سپینو پاڼو باندی چلاوه . ترهغو چه پیغله کوتی ته راغله اوله هغه نه یی هیله وکړه چه : «آبا بس ده نور ...»

سپړ پیغلی ته کتل . خود پیغلی سوچ بل شی او فکر یی په بل څه باندی متمرکز شوی و . هغه دمیزد پاسه په دیواله باندی یوی کوچنی الماری ته کتل چه کتابونه کتار پکښی پیل شوی وو . او پیغلی فکر کاوه ! «(آبا می په یوه عمر کی دومره کتابونه لیکلی دی)»

د «څلورو فصلونو» آهنگ هماغسی انگاره کوله اود لیکوال نظر دزمانی په پیچمو کی په څه شی پسې لالمانده و :

«یو ویشته کاله دمخه و . په یوه مېلمستیا کی و چه نظری د «اوسکي» په زړه باندی غوټه شو . . . پیغلی چه «اوسکي» نومیدله خپلی سترگی له شرمه کیښته واچولی خو په شو نهو باندی یی د خندا یوه سپکه څپه تیره شو . اود مېلمستیا ترپایه پوری دا غلجکی نظرونه تبادله شول . «اوسکي» څو څو واړه له هری ژاوی نه پیغلی ته وکتل .

او دری هفتی وروسته و چه دهغوی دکوژدی داعلا مولولپاره

هغه دخپل کار په کوچنی کوټه کی ناست و سترگی یی په مخا مخ دیواله باندی دیوی ښځی په تابلو باندی گڼلوی وی . د دیواله د پاسه دیوه زیتونی رنگه چوکاټ په منځ کی یوه پنځه ویشته کلنه ښځه مو سکی وه . دهغی وینښتان دمخ دواړو خواونه پراته وه اوبښوی یی پهنځ کړی وو ، او دسر په منځ کی یی سینځه وه . دښځی جگه پوزه او او بادامی سترگی وی . دمو سکاپه

حال کی یی دشونوی په اخر کی یوه ښکلی گو څه لیدله کیده سپړی هماغسی ورته کتل او په کوټه کی د «ویوالدی» څلور فصلونو (ویوالدی یو ستر کمپود پتور او مو سیقی پوه و او څاور فصلونه دهغه یوستر او څلاند اثر دی ) یوه خوننده وړه انگازه کوله هغه یی ټیکلی په گرام

باندی ایښی وه او آهنگ لادسپړلی په فصل کی و هغه ددغه آهنگ د سپړلی په نشه کی ډوب و . پیغلی ورو یوه پیاله جای دهغه مخکښی کیښوده . سپړی په مینه مینه و رقه وکتل او دلاس په گوټو یی دهغه رنگی لمس کړ او ورو یی ترشونډو لاندی ویل : «شکریه !»

او بیایی پیغلی ته وکتل . پیغله مخا مهورته کینا سته . لاس یی ور اوږد کړ اود هغی لاس یی په خپل لاس کی وینو او بیا په هماغه حال کی په دیواله . باندی دښځی تابلوته څیر شو .

«خدايه» څومره «اوسکي» ته ورته ده . دیوی منی دوه نیمایی ...



ولیدل چه رنگ یی تک سپین اوښتی  
اوهمداسی د درد او خوږ له زوره  
ځان پیچي . ماته یی وویل چه وخت  
یی دی او روغتون ته می ورسوه  
زه پلاسسی حال کی چه له یوی  
خوا دخوښی له زوره په کالیو کی  
نه ځانیدم اوله بد خوا هم دهغسی  
خوږ اوږیدلی خوړولم ژر له ځایه  
پا ځیدم . دپسرلی ځانگسی باران  
اوریده . دکور له ونو اوچمن نه یوه  
خوندوره وږمه لټیدله . زدمی کوټ  
په اوږو واچاوه اوله کوره ووتلم چه  
یو ټکس پیدا کړم وروسته می هغه  
روغتون ته ورسوله . تر سهاره پوری  
په روغتون کی وم . همدایه سپیدی  
وچاودیدلی ، ډاکتر زه ور غوښتل  
او راته وویل چه میرمن دی پر ته  
له جراحی عملیا تو بل ډول نه  
رغیری . اولاد دی په پښو راځی او  
مون مجبور یو چه هغه عملیات کړه  
ماته هغه وخت ډاولاد ژوند هم  
مطرح نه وه . ماویل چه «اونبکه»  
له مرگ نه . بچ شی . او ډاکتر ته می  
په ډیره اسره او تلوسه و ویل چه  
نا سو ښه پو هیږی ، هر ډول مو  
چه خو ښه وی . او د سهاراته بجی  
وی چه «اونبکه» یی د عملیات لپاره  
دآږ یشن کو ټی ته یو تلله . یوه  
گری څو تنه ډا کتران هلته لگیاوو  
خو بیا وروسته یو ډاکتر راووت او  
پدا سی حال کی چه د پریشانی  
نښی یی ډ څیره کی ښکا ینلی ځانته  
ووېل چه ورشی ء وینه راوړی . که  
نه نو نه مو اولاد رغیری او نه میرمن  
کاغذ می وا ځیست او په وینه  
پسی وخو ځیدم . ماچه خپل جیب  
له لاس کړل یو اشی می پنځه اوږا  
روپی دو لودی . اوله هماغی شبی نه  
می په بور کو لو پسی وغځستل .  
دوه گری زه ها خوا دا خوا په پیسو  
پسی گر ځیدم او پدی نه بریالی  
کیدم چه دوینی پیسی پیدا کړم . او  
وروسته تر دوه نیمو گریو ماپسی  
لاس ته راوړی .

خو همدا چه رو غتون ته ورسیدم  
نوپه دالیز کی می یوه اوابه داوه  
تذکره ولیدله چه دبستارنوله خوا  
قیل وهل کیږی دناروغ په منځ باندي  
یی یو سپین څا در غوړولی و . زه  
می ورپږ دید خو تیر شم اوپه تلوسه  
می ډاکتر تر خونی ځان ورساوه .  
شماره اول .

او چه ورننوتم ډاکتر راته وکتل او  
بیا یی سر کښته وا چاوه . ما ورته  
ووېل چه وینه تیاره ده . نو هغه  
خواب رانکړل .  
او ورته می وویل چه متاء سفاو  
خواشینی یم . دوینی بوتل می راته  
کشیشود او دلیو نیو په شان می  
ډاکتر له گریوانه ونیو او همداسی  
می چیقی وهلی .  
فاتلانو .. قاتلانو .. او یو وخت می  
ځان د «اونبکی» دجسد سر پوری  
ولید .

دلیکوال له ستر گو نه اوښکی  
به لالپاندي سره ورغړیدی لود  
«موسکا» یی پام شو .  
پلاز ته یی وویل !

—آیا بس کړه نو . . ترڅو  
ستا دا ویر هیڅ پای ته نرسیری  
پلاز می وویل .

—نه هیڅ ندی . . هیڅ ندی .  
خو «موسکا» ورته وویل



—اوس تر هماغه ځایه پوری  
رسیدلی وی چه دمو می ، می دی  
له روغتون وویست . . زه ښه در  
باندي پو هیږمه پس کړه او زمانه  
خاطر پس کړه . . . .

لیکوال «موسکا» ته وکتل . بیای  
هم له ځنه سره وویل چه له خپلی  
مور سره عجیب ورته والی لوی .  
بیا یی هم عکس ته وکتل . غلی شو  
او ځان یی په بل شی مشغول کړ خو  
دښځی دمړینی او دلور دیدیدښت  
او زیږیدلو ورځ یی هډو له ذهنه  
نه وتل . «موسکا» ته یی بیاهم  
وکتل ورو یی له ځانه سره فکر وکړ  
—عجیبه ده . . دیوه موجود دژوند  
مزی وشلید او بل موجود پرمخ  
وخندل .

بیا هم پسرلی او بیا هــــم  
«موسکا» دژوندلو تلین په رارسیدلو  
و . بیا یی هم په مینه مینه «موسکا»  
ته وکتل . ورو له ځایه پاڅیده او  
لاس یی دهغی په غاړه کی وچا وه .  
خپلی اونبکی یی پاکي کړه . په تندې  
باندي مچ کړه .  
او ورته وی ویل .

—برخه لوری چه ولاړ شو . .  
یو لری ځای . . . یو ځای چه دژواو  
پام غلط شی . . زه نور زغم نلرم  
ډاکور ماته له ډیره خاطرونه ډکدی  
او لوزی له ځایه پالځیده .

له خلاسو کی کیو نه دپسرلی  
خوند وړه وږمه په کوټی کی جلیدله  
سری خپل کوټ په اوږو واچاوه  
یو ځل بیای هم د «اونبکی» عکس ته  
وکتل .

اوبیا یی یو سوږ اسویلی وکینږ  
خو په کوټی کی د «ویوالدی» څلور  
فصلونو لما نځنی انگازه کوله . .

سری په خپل ډډ غن دآهنګ  
سره زمزمه وکړه او بیا له کوټی نه په  
وتلو کی یی دگرام سوچ ټپ کړ .

څلور فصلونه یی له انگازی وغوځول  
خو په خپله روان شول چه دپسرلی  
دفصلو نو خواته ولاړ شی . . لکه  
چه هر کال تلل آیا دا دانسانانود  
ژوند نه تم کیلو نکي او چاودانی  
بمېره ندی .



# نوروز باستانی و برخی از مراسم آن

(نو روز نخستین روز است از فرودین ماه و از این جهت سال نو نام کردند ، زیرا که پیشانی سال نو است ) .

تا آنجا که از کاوش و جستجو در زوایای تاریخ بر می آید ، نوروز همیشه نخستین روز سال نو بوده است ، اما همیشه بطور ثابت ، اول بهار و اول حمل نبوده است بلکه وقت آن تغییر می کرده و به برجهای دیگر و فصلهای دیگر از سال می افتاده است و برای اینکه بار دیگر به اول حمل برسد مدت یک هزار و چهار صد و نود و چهار سال وقت لازم می آمده است . توضیح این مطلب چنین است

همچون یادگاری خجسته از آریائیان عهد باستان ، گرامی می داشتند ، - و برآستی که نوروز یکی از یادگار های ملی است . یارگار باز مانده از آریائیان مقیم بلخ بامی در هزاران سال پیش که شکوه داستانی و باستانی خود را در هر عصر و زمانی متناسب با مقتضیات همان عصر و زمان ، حفظ کرده است تا به ما رسیده است و اکنون سر آغاز فصل بهار است همانطور که در هزار سال پیش به روز گار فرخی و منوچهری اول بهار بود . علامه شبیر وطن ، ابوریحانی بیرونی ، در وجه تسمیه این روز به نوروز گفته است :

بی گمان مجموعه ای دلپذیر فراهم خواهد آمد که می تواند آینه روشن و با صفایی از زیبایی و زیبا شناسی و زیبا پسندی باشد . در میان شاعران با ذوق و حال ما که در وصف نوروز داد سخن داده اند ، شاعران عصر غزنوی بخصوص عنصری و فردوسی و فرخی و منوچهری بیشتر از همه به ستایش نو روز پرداخته اند و مراسم خاص آنرا به زبان شعر بیان کرده اند و این خود نمانده این حقیقت است که مردم آن روز گار ، این روز باستانی را به طرزی با شکوه جشن می گرفتند و آنرا به شادی و خرمی شام میکردند و

در تاریخ دل انگیز و جان پرور ادبیات ما ، شاعری که دیوان شعرش از توصیف نو روز - این روز فرخنده ای که سال شمسی ما با آن آغاز می یابد - نبی باشد ، کمتر وجود دارد .

از رودکی تا بایق ، هر شاعری که برآستی شاعر بوده و دلی و ذوقی و حالی داشته است نو روز را با مظاهر زیبای آن ستوده و دست کم یک پارچه شعر در وصف این روز با شکوه از خود به باد گسار گذاشته است که اگر متتبع جستگش و با حوصله ای پیدا شود و به جستجو و گرد آوری اشعار نوروزی در کهنه دیوانها بپردازد







### منظره‌ای از جنب و جوش مردم در میله نوروزی

تشکیل دهد، از آن بعد به آفتاب هم کمتر نیاز پیدا میکند و روزانه يك ساعت آفتاب دادن برایش کافی است.

در عوض، پارچه ای نورمانند (اگر سرخ باشد بهتر) بدور سبزه ها می بندند یا میوزند و گوشه‌ای از خانه (طاق یا سر میز) را با این چمن زیبا که بدون خاک است زینت میدهند.

یا صراحی سفالین نو را در آب میگذارند که آب بداخل سفال نفوذ کند سپس از جایی که يك سانتی متر به کعب صراحی فاصله داشته باشد تا زیر کردن صراحی را تخم تره تیزك که در میان تخمهای سبزیجات مزیت چسبندگی ورشد سریع را دارا میباشد می پاشند بطوریکه از تخم مستور شود، آنگاه در بین صراحی آب میریزند و آنرا در آفتاب میگذارند، یکی دو روز بعد تخم ها تیج میزند و ریشه‌های تره تیزك بیکدیگر می پیچند و دو سه روز بعد صراحی باستثنای گردن آن از سبزه پوشیده میشود

بقیه یو صفحه ۶۶

صفحه ۲۹

کسانیکه میخواهند سبزا ببندازند نخم آنرا به اندازه ای که لازم است فراهم آورده در میان خریطه یا پارچه نازکی انداخته در بین کاسه ای که آب در آن ریخته اند میگذارند و دو سه ساعتی صبر میکنند تا تخم بخوبی مرطوب شود آنگاه پارچه را با محتوی آن در وسط آب، می‌آویزند تا بخار مرطوب آب به آن برسد و پرورده شود. بعد از یکی دو روز، آنرا از جاه خارج میکنند، اگر تخمها تیج زده بود (تیج زدن تخم عبارتست از شکافته شدن يك طرف تخم و جوانه زدن چیزی ریشه مانند از محل شکافته شده)، آنها را در بین غوری یا پشتابی هموار میکنند و پارچه مرطوبی بروی آن می اندازند و قدری آب هم بروی آن میریزند و در آفتاب میگذارند، بعد از يك روز دیگر به وجود پارچه احتیاجی نیست، همه روزه آنرا آب میدهند و در آفتاب میگذارند تا وقتی که جوانه ها رشد کند و سبز شود و يك چمن کوچک در داخل ظرف

رسیده اند که شرح کوشش های آنان و نمره این کو ششها خود رفتی میخواهد و حوصله ای.

بنده درین مقاله میخواهم بعضی از مراسم نوروز ر که هم اکنون در ملکت رایج است و بدون تردید از همان روز گاران گذشته بیاد گار مانده است شرح دهم و آنچه در اینجا میخواهید، نمونه هایی است از مراسم بزرگداشت این روز فرخنده توسط مردم ما.

#### سبزه نا :

سبزه نا اصطلاحی است برای آن نوع سبزه که بدون خاک در داخل يك ظرف یا سطح خارجی صراحی کاشته میشود.

نخستین گامی که برای استقبال نو روز بر داشته میشود، همین کاشتن سبزه یا باصطلاح انداختن سبزه است.

تخمهایی که برای انداختن سبزه بیشتر مستعد است عبارتست از جو، گندم، نسلک (غدس) و تخم تره تیزك.

در فاصله ۱۵ حوت تا ۲۰ حوت

که سال شمسی از سیزده و شصت و پنج روز تقریباً يك ربع شبانه روز زیاد تر است (۶ ساعت و ۴۹ دقیقه و ۱۷ ثانیه) ولی در بعضی از اعصار آنرا همان ۳۶۵ روز می‌گرفتند و از ساعات و دقائق و ثوانی آن صرف نظر میکردند که طبعاً در هر چهار سال. نوروز يك روز به عقب می افتاد و این حال دوام داشت تا اینکه به چله زمستان یا چله تابستان میرسید و باز هم راه خود را ادامه میداد تا اینکه در سال ۳۹۵ هجری که بار دیگر به نقطه اعتدال و بیعی در اول خنل رسیده بود، با رایج شدن حساب کیبسه از سبز گردانی خلاص شد و در اول برج حمل قراز گرفت.

متوکل عباسی، معتقد عباسی، خلف بن احمد سیستانی و ملکشاه سلجوقی، هر يك در روز گار خود برای اصلاح تقویم و ثابت گردانیدن نوروز ر يك روز معین، کوششهایی کرده اند و از دانشمندان اخبر شناسان و ریاضی دان غرض خویش مدد خواسته اند و به نتایج هم



# آثار نقاشی و تابلو هاییکه برای جوایز مطبوعاتی کاندید شده است



حیه انی از طبیعت ، تهیه شده از چوب بلوط - اثر میرزا محمد



تابلوی شبکه کاری از پلاستیک  
اثر عبدالرسول متعلم صنف یازدهم  
لیسه نجات



مجسمه از چوب بلوط اثر  
خلیل اله نادری



تابلوی شبکه کاری از پلاستیک اثر عبدالرسول متعلم صنف یازدهم  
لیسه نجات



تابلوی که از گاه تهیه شده است اثر: احمد شاه

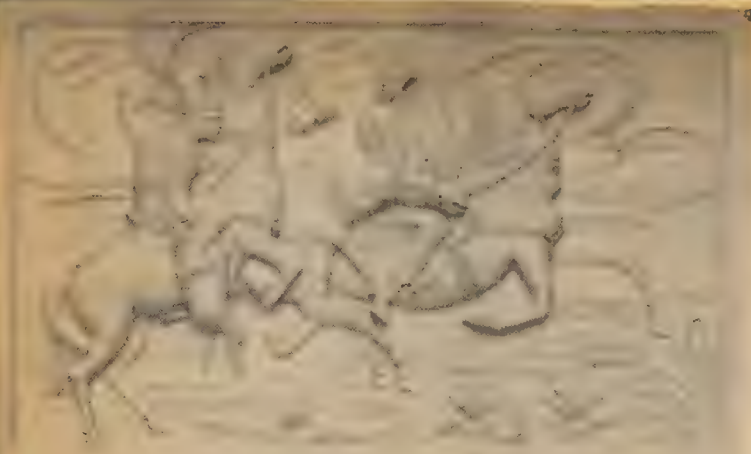


زن کوچی» تهیه شده از چوب اثر غیاث الدین معلم مکتب صنایع





«بارك زونگار»



«بزگشی» تهیه شده از چو بارچه - اثر غیاث الدین معلم حصه  
اول غازی محمد ایوب خان



«انتظار» تهیه شده از چوبدانی مرزا محمد

«زن گدا» تهیه شده از چوب ارچه - اثر غیاث الدین معلم مکتب صنایع



«مادر و فرزند» - تابلوی رنگه - اثر محمد فرید



«بزگشی» تهیه شده از چوب ارچه - اثر سلام الدین معلم مکتب حصه اول  
غازی محمد ایوب خان



# میز مدور ژوندون در

طرح و تنظیم از : مقدسه مخفی و مینا مهربان

زیر نظر گروه مشورتي ژوندون

به همکاری هوتل انتر کانیننل

اشتراک کنندگان میز مدور

پروین علی : متاهل - ژور نالیست معاون اداره روزنه رادیو افغانستان

عادلہ یونسی : متاهل، معلمه لیسه زرغونه صاحب پنج فرزند.

محبوبه علی : متاهل، معلمه لیسه ملا لی تحصیلات فوق بکلودیا، صاحب یک فرزند.

استاد بشیر هروی : متاهل، صاحب هفت فرزند عضو روزنامه جمهوریت.

میرمحمد حسن : متاهل لیسانس دیپلوم انجیر مدیر لیسه نجات واستاد، صاحب پنج فرزند.

فکری هفت گشته جوانانی است که دور همین میز جمع آمده بودند.

این جوانان مشکل ازدواج و تفاوت اندیشوی و طرز دید کاملاً متفاوت میان نسل را در همین زمینه، در دو بخش مورد مطالعه و از بابی قرار دادند :

نخست علت یابی و انگیزه واقعی بر وزن چنین تضاد هارا که بنوع شک کانون گرم خانواده ها را تهدید مینماید، و دوم کوشش برای یافتن راههای حل منطقی و عملی این مشکل و کاوش طریقی که بتوان با توسل بآنها میان تلقی و تفکر خاص دوسل بدل زد و آشتی برقرار ساخت.

مهمانان ما در هفته گذشته روی هم رفته سه راجل رایشهاد نمودند :

احترام اعضای خانواده به عقاید و عقاید دیگر به منظور تفاهم و سازش بیشتر و تحکیم روابط نیک و حسته در فامیل.

تأسیس دفاتر تعاونی از دواج توسط دولت.

در نهایت عصیان جوانان و استمداد از حزب قانون در مقابل پدران و مادرانی که بدون در نظر داشت شرایط خاص زمان می خواهند

جوانان در هر دوره وزمانی نسبت به نسلی گذشته وسعت فکری بیشتری دارند و همین است که بآنها حکم میکند خانواده، محیط و اجتماعیشان را از کهنه گرای باز دارند.

ناهمگونی وعدم انطباق میان شرایط دیروز و امروز به نسل سالمند مایل عقده مینماید، این عقده ها و پس زده میشود و در آخر ...

تأعوامل و انگیزه های واقعی و وعینی تضاد های فکری شناخته نشود از میان برداشتن آن مشکل است.

تعجب بیش از اندازه پدران و مادران و پابندی با اصول و رسوم که بایجابات و روحیه زمان ماناسازگار است راه آشتی فکرها را سد مینماید.

پرسشگر: موضوع صحبت ایسین نیز، تضاد فکری و جود، میان جوانان و نسل سالمند تر، در زمینه ازدواج می باشد، و در حقیقت بحث امر و ز دنیا لسه

و اینک باز هم میز مدور ژوندون در خدمت شما خانواده های عزیز است، خانواده های که در جریان یک هفته گذشته با نامه ها و تیلیفونهای صمیمانه خود اقدام مجله محبوب خود را ستودند و ما را در ادامه این راه تشویق نمودند.

از فرد فرد شما خواننده عزیز بخاطر این همه علاقه متشکریم و سپاسگذار و باز هم در انتظار نامه های شما، نظرات شما و انتقادات شما.

و گروه مشورتي ژوندون هم در خدمت همه آن دختران و پسران و پدران و مادرانی که دودی برای گفتن و غصه ای برای قصه نمودن داشته باشند، لطفاً باز هم از خرد های زندگی خانوادگی خود، از تجارب تلخ و شیرین خود و از غم ها و شادی های خود برای ما بنویسید و بگذارید دیگران، دیگرانی که در جستجوی راه هموار تری برای رسیدن به مقصود میباشند از این گفته ها و نوشته ها استفاده برند.

لطفاً نامه های تان را باین آدرس پست فرمایید :

کابل - انصاری وات، مجله ژوندون مخصوص صفحات خانواده،

صفحه ۳۲



از راست به چپ محبوبه علی، پروین علی و عادلہ یونسی.

ژوندون



# خدمت خانوادها

جوانان ما در شناخت قبلی خود همسران آینده شان احساساتی میشوند.

احساساتی که بی لجام است و ناشی از کمبود های روانی تند و آتشین است و محدود در صورظاهری افراطی است و دور از تعقل.

\*\*\*

بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان وهم بعد از آن حق دخالت دور از تعجب را در زندگی آنها دارند ...

اگر پدران و مادران در زندگی فرزندانشان دخالت می نمایند بخاطر خود خواهی نیست انگیزه آن بد خواهی نمیتواند باشد ، والدین خوشبختی آنها را آرزو دارند .

\*\*\*

تند ، العاء فکری از راه مطبوعات و راد یو نقش خود را ایفا میکند و بیرونیان گزیه های - اختلا صدر مساله موود بحث کا هش میی باید.

محبوبه علی:

تعصب بشرا از اندازه پدران و مادران و افراط دریابندی به رسو می که امروز ایجابات تازه ای جای آنرا گرفته است یک عامل دیگر اختلاف نظر میان پدران و مادران و فرزندانشان در محیط ماست، جوان امروز می خواهد شناخت قبلی و کا ملی ز همسر آینده خود داشته باشد، تلقی ، بر داشت و اندیشه او را بداند ، از شخصیت عاطفی و بیرونی او از دیدگاه خود مطمئن گردد و آنگاه که متوجه توافق وهم آ هنگی فکری میان خود و او گردید قرارداد ازدواج را امضا نماید، جوان امروز نمیتواند همسر آیندهش را با دند دیگران و قضاوت دیگران بیژ یرد و این حق اوست اما لطفا ورق نزنید

موضوع تضاد فکر ی میان دو نسل بسیار عمیق است و نه تنها در مورد ازدواج و حق انتخاب همسر، بلکه در پدیده های گونه گون زندگی اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ، سکاف بزرگی را میان ذهنیت نسل جوان و نسل پیرتر ایجاد میکند.

اگر در مورد مشکل ازدواج ، مشکلی که با ناسف در جامعه ما هر روز پهنای آن وسیع تر میگردد ، بصورت یک کل قضاوت کرددو برای آن علت و یا عللی عمومی جستجو ی گردد میتوان این علت را روی دو اصل تعلیم و تربیه و شرایط خاص فکری تمرکز بخشید.

جوانان در هر دوره و زمانی نسبت به نسل که چنانچه اقراض پیش میرود دوست فکری بیشتری دارند، شرایط زمان و محیط آنها نسبت به شرایطی که نسل سابق لهند تر زیر سلطه و ضابطه های آن بزرگ شده است متفاوت است و متکاملتر ، و همین است که بانها حکم میکند شرایط خانواده ، محیط و اجتماعشان را از کهنه گرایی نچسبات بگشند و مطابق تلقی ، اندیشه و ذوق خود آنرا سازندگی نمایند ، از جانبی شرایط دیروز ، قیود دیروز و ضابطه های دیروز به شکل سنت خاص ، اعتقادات خاص و رواجهای خاص نژاد نسل سالمدنر باقی مانده است ، و ناهمگونی و عدم انطباق میان شرایط دیروز که پدران و مادران سالمند امروز محمول آنند و شرایط و ایجا یاتی که زمان امسر و ز مقابلشان قرار میدهد و به ذهنشان الاء منشا ید ، برایشان تولید عقده میماند ، این عقده ها واپس زده میشوند و این واپس زدهی و وانی تو کید عکس العمل در مقابل پند ار جوان واند یشه جوان را می نماید.

در این صورت چاره چیست ؟ ذکر آن این طور است: ما میتوانیم با گوشش و تلاش زیاد از ایجاد فاصله بیشتر میان ذهنیت جوان و پیر مانع شویم و با تعمیم تعلیم و تربیه راه را برای آشتی افکار هموار نماییم ولی این جاره اساسی نیست رفتار تفا و نی نیز برای یک قشر خاص اجتماع مایمیتوانند مقید باشند ولی برای از میان برداشتن کامل مشکل ازدواج نقش اوزنده ندارند و عصیان هم بصورت فردی میتواند یک پیروزی باشد ولی یک جاره اجتماعی هرگز راه بنیادی آن فقط تحقیق است برای شناخت واقعیات های محیطی، برای شناخت عوامل اختلاف و میان قشر ها و طبقات مردم و برای درک زندگی هادرشهر ها و روستا ها با شرایط کاملاً متفاوت ، در این صورت وقتی افکار دیرس ج گردید و مشکل همانطور که هست تشخیص

## مرا رهنمای کنید!

پیشرفت و کار را به آنجا رسانید که از دختر ببول خودش دلخواه خود خواستگاری نمود.

باور کنید وقتی از این جریان آگاه شدم خواستم انحراف را پیش از این تحقیر نشوم ، اما آینده کودکانم مرا از این اقدام باز داشت ، تصمیم گرفتم همانطور که میخواست از او طلاق بگیرم و جدا شوم ولی باز هم مساله کودکانم مطرح بود ، کودکانی که بایاید پدر نداشته باشند و بیامادر .

و اکنون روزهاست که کار من گریه است و باز هم گریه نه برای خودم که در جوانی بدبختی زندگی ام از تنگ زده است و نه برای شوهرم که در منجلا ب گناه و فساد غوطه ور است ، بلکی برای فرزندانم آنها که در حقیقت در چنین شرایطی نه پدر دارد و نه هم مادرا! پس چه باید کرد ؟ شما بمن بگویید ، شما راهنمایم کنید و گرنه این بار سنگین فامتم خواهد خماند و روانه گورستانم خواهد نمود.

از شما از مجله ژوندون به عنوان یک خواننده و بخاطر صفحات خانوادگی نشان متشکرم و در انتظار آنکه اگر راه نجاتی بافتید برایم بنگارید ، تشکر . محفوظا.

ژوندون: خواننده عزیز نامه بالانمو نه است از نامه های که برای ما می رسید و نیاید هم بسی جواب بماند ، گروه مشورتی ژوندون میکوشد بانماسی با این میرمن جوان راه حل منطقی ای را برایش بیابد و شما خواننده عزیز هم میتوانید در همین مورد برای مانامه بنگارید و نظر خود را باز گو کنید راستی این میرمن و یا میرمن های دیگری که در چنین شرایطی قرار میگیرند ، چه باید بکنند ، طلاق ، خودکشی ، عصیان سازش و یا ...

این راشما تعیین نمایید لشکر

میرمنی هستم سی ساله که هشت سال است با مردی که ادعا میکرد دوستم دارد و عاشقم است ازدواج نموده ام و اکنون نمره این ازدواج دو کودک معصوم و محروم از محبت پدر است .

شوهرم که مرد تحصیل کرده ای بود در سال های آغاز زندگی مشترک ما مرد آینده دلخواه من بود ، بزندگی خانوادگی علاقه داشت و با محبت و عطفای خود جای هر کمبودی را در زندگی ما پر میکرد ، اما بعدا یکنه یکد خسر جوان که بعدا فهمیدم همکار اداری شوهرم می باشد ، آغاز گر روزهای تلخ و اندوهبار در کانون بر صغای خانواده ماست .

احساس میکردم که شوهرم دیگران مرد خوب خانواده نیست ، سیاهی یک هوس در قلبش جنگ زده و او را از مسیر عادی و مثبت زندگی منحرف ساخته است .

خواستم با و بگویم و با علم ایتار خود را برایش ثابت سازم و متوجهش گردانم که او حالا دیگر یک پدر است و کمبود محبت یک پدر را هیچ چیز دیگر در قلب یک کودک معصوم برنمیسازد ، اما او بر آنست ، خصمانه و ستیزه جویانه با من سخن گفت و در آخر از اعتراض ف نمود که در درک شناخت من اشتباه نموده و حالا با انتخاب دیگر و پناه بردن بیک عشق تازه می خواهد این اشتباه را جبران سازد .

من دوازده سال درس خوانده بودم و کم و بیش میدانستم که مرد اگر در محیط خانواده کمبود داشته باشد این کمبود را ممکن است در خارج از منزل کاوش نماید خواستم فضای خانه را صمیمانه تر سازم و ساختم ، ایشار نمودم ، از خود گذری نمودم و تمام پر خاش های بمورد روز و شبش را با محبت پاسخ دادم ، اما او باز هم سریع تر در راهی که قدم گذاشته بود





# میزمدورژوندن در خدمت خانواده ها

تماس دایمی پدران و مادران با استادان فرزندانشان راهی است معقول برای آشتی دادن فکر ها .

\*\*\*

تدوین يك قانون متری برای ازدواج آسان است اما یافتن طرفی برای تطبیق آن مشکل است. خیلی مشکل است .

\*\*\*

شما مشکلات ازدواج را در ساحه شرایط خاص يك قسم خاص اجتماع مطالعه میکنید ، این بحث را افقا نستان شمول بسازید تا بتوانیم خوبتر به ارزیابی عقاید بپردازیم .

میرمن الفتون !  
ماهم از شما متشکریم ، لطفا نامه های تانرا مفصل تر بنگارید و دريك روی کاغذ، تا بتوانیم جایش نماییم.  
شماغلی احمدن !  
اگر ممکن است در جریان هفته يکروز بدفتر مجله تشریف بیاورید ، تشکر.  
شماغلی عزیز، عزیززاده !  
ژوندون قصد حمایت از حرکات افراطی جوانان را ندارد، محافظه کوشیم مشکلات را بشناسیم مطرح نماییم و برای آن راه حلی بیابیم موفق باشید.  
خواهر ماآصفه !  
فعلا درس تان را بخوانید و موفق باشید برای عشق و دوست داشتن فرصت های بهتری هم در انتظار شما هست .  
شماغلی عبدالصمد ف !  
ما فکر میکنیم برای يك معلم صنف نهم اندیشیدن باز دواج و عاشق شدن کار ناآلانه بی نیست اگر در این مورد بسیار احساسات حساسیت لطفا يکروز بدفتر مجله تشریف بیاورید، سلام شمارا هم به آن نویسنده رساندیم متشکر شد و متقابلا شمارا سلام گفت تشکر.

فیلی اما کامل از واقعیت انگیزه ها و علل اصلی اختلافات نظر درمو فروع می رود بحث.  
میرمحمد حسن:  
بیاست مجبویه علی و با اجازه شان باید عرض تمام جوانان ماغالیا در شناخت های خود از همسر آینده شان بیشتر مکی با احساسات میباشند، احساساتی که گاه بی لجام است و شما از شناخت قبلی و در ک کاهل و تواضع

عکس العملی هایی که ممکن است در نهایت به جدای دایمی جوانان از خانواده شان منجر گردد و چنین حادثه ای بدو ن شک روی تافته جوانان اثرات بدی میگذاورد شاید انحرافات روانی و ادربی داشته باشد، بنظر من نمیتوان شرایط را بکاره تقیر داد، ولی اینکار بهرور عملی است و بکمک مطبوعات و رادیو ا لینه همانطوریکه میرمن علی اشاره نمودند با شناخت

این حق داشتن کینه و اندیشه های کینه تر سلب میکند و همین آغاز فاجعه است در خانواده و شروع ستم جوئی میان جوانان پدر و مادرش .  
من طر قدار افراط درستیزه جویی جوانان نمیباشم و عصیان وادر خانواده تایید نمیکنم چه ستمیزه جویی و عصیان ، پدران و مادران را به عکس العمل های شدیدتر و امید ا رد ، -





درم ها نیست . پرو بن علی گفت که افغانستان در کابل خلاصه نمیگردد و من هم این نظر را باید دیدم ، همین اکنون در دهات و روستا ها زن فقط دوش را دارد یک وسیله

دوش و دیگری یک کازری خوب در خانه ، بمن بگویند از نود و پنج زن نامه در دهات و روستا ها و با سیر های گو چک زند می می نمایند از کدام حق اجتماعی خود برخوردارند؟ شما برای دخترانی که در مقابل پول فروخته میشوند چه میگویید؟ برای مشکل تو یانهو چپ و راست باطاعتی که تمام حق انضامی در دست پدران و مادران میدهند فکر می کنید؟ شما طر فدا مضمون خانرا نمیکنید منظور آقا هی داندن ذ هنی بیجونا نمیباشد اما این کتاب را در کدام فرجه روستا به ریس می نمایند؟ من میگویم حتی قانون ازدواج اگر زنده تطبیق یابد در داخل شهر ها و در میان

بسیار خاص از اجتماع است آنهم کشوری که با چنین مسکلاتی روبرو است .

شما باید مشکلاتی را مطرح نمود گیس افغانستان رسول باشد ، عمر همت با شما به ریشتر مغصه صا مان فشرهای کم خود را سواد مطرح باشد و آن وقت برای این اساسی کوشش گردد .

پرسشگر : آنجا مشکرم با اجازه نانا حریفان نسجه گیری منما بیم حال اگر همین است هر کدام نظر قطعی و نا بست خود را در زمینه راجل های منطقی که انتظار شما برای از میان برداشتن فاصله های انگری و تضاد های اندیشوی وجود دارد بیسان نمایند ؟

پروین علی : تحقیق و ریسرچ برای شناخت عوامل تضاد ها و انگیزه اصلی اختلافات و فرا هم آوری شرایطی که تطبیق یک قانون مترقی را برای ازدواج در جامعه مایسر گرداند و استفاده مطبوعات و رادیو از تراجیح احصایی های تحقیقی برای القاء دوا امداد به مردم از طریق نشریات

محبوبه علی : مجادله با تعصبات و خرافات داشتن یک قانون مترقی برای ازدواج ، کوشش برای تطبیق آن در همه کشور و سپس گری فعال و مثبت مطبوعات برای القاء فکری

استاد بشیر : یافتن طرقی بهتر برای فراهم آوری یک محیط مساعدت آمیز در خانواده

متوجه ساختن جوانان به تجربه پدران و مادران و پدران و مادران رابه شرایط زمان و تفاوت های دید و تلقی و برداشت من آنها و فرزندانشان بگفتن مطبوعات ، رادیو تیاتر و تمام وسایل ارتباط جمعی

عادلہ یونسی : همکاری بی شایه و صمیمانه معلمان و پدران و مادران با شاهد هممسالی که در این مجلس از آن بساد گردید

میر محمد حسن : تعیین سن قانونی برای دختران و پسران و متوجه ساختن جوانان به نقش ضابط های مفید اجتماعی و خانوادگی و تجربه والدین و القاء نمودن دایمی به نسل

چند سال تو در زمینه های گوناگون زندگی امروز و آنجا یافتن آنها در موارد ارتباط زمان و محیط

مدیر ژوندون : باتشکر از قبول دعوت ژوندون برای ترتیب در صحبت و گفتگوی دوستانه مورد بحث ، سخن امروز را در همین جا خاتمه میدهم



بشیر هروی ، میر محمد حسن باخترنگار ژوندون

زندگی نسل جوان زوده شود ، ولی آیهامه سن گذشته محکوم میباشد و عهده پدر و مادران گناه پرست ؟ به اینطور نیست ، تاریخ خاص زمان روی اندیشه نیست ، سناوند هم اثر میکند ، منتها نه بشکل افراطی آن ، اگر پدران و مادران در زندگی فرزندان جوان خود دخاله میکنند بخاطر خود خواهی نیست ، انگیزه آن بد خواهی میبواند باشد ، آنها خوشبختی دختران و پسران خود را می خواهند و تجربه شان ، شناخت و دینی ترسان از زندگی و محیط ویراست هایشان از روی بردار ها انگیزه است بپسرای این دخالت

اگر نسل سالها دور از تعصب و کینه گرایی و محاکمات با ايجابيات زمان و محیط تجربه اش را ، حاصل یک عورزندگی اش را در اختیار جوانان میکند ایراد و جوانان هم با احترام همین تجربه و دید باز تر زیاد افرای و احساسات نشوند من فکر نمیکنم طبقاً و عصیان در خانواده جای آراش را بگیرد و سستی جوئی جای تفا هم و سازش را ، البته باتوجه اینکه سطح سواد در محیط ما خیلی پایین است باید با استفاده از وسایل ارتباط جمعی زمینه یک القاء فکری را در محدود شرایط عملی مهیا ساخت و هم جوانان و هم نسل سالها دور تر را با تبلیغات به نواقص شان متوجه گردانید و از جانبی در محیط مکتب نیز باید بیشتر از این با نسل اصل توجه نمود که طرق سالم برای آشتی دادن اندیشه ها فراهم گردد

عادلہ یونسی : در پیروی مسایلی که به عنوان نهادهای برای خاتمه بخشیدن به حالت سبزه جزیی جوانان در مقابل پدران و مادران نگفته شد ، من فکر میکنم تماس دایمی و لاین با استادان و مشوره با معلمان یک اقدام مکرر و مفید میتواند باشد ، گاه اتفاق میافتد که جوانان ناخودآگاه عقده میگردانند و این عقده را تابور

و هم آهنگی فکری نام برود ، من تأیید میکنم این حق جوانان است ولی لازم آن تماس داشتن زیاد دختر و پسر با هم است و این در شرایط اجتماعی مادر خور ستایش و یا حتی تأیید نمیشد ، چرا که این تماس ها منجر به توافق گردید نتیجه اش یک ازدواج عقلی است ولی اگر نشد ، چه پسر و پسر نمیکنند ، چهره مادر زندگی اش ممکن عوض شود و در دلوخواه خود را بیاید ، ولی دختر با توجه به ضابطه های اخلاقی در محیط اجتماع نامحکوم میگردد ، رسوا میشود و دروا بشکست با همان یک پسر هر چند که سالها هم بوده باشد بد نتیجه میگردد ، در باره اش حرفه گفته میشود و شاید او دیگر خواستگار مطلوبی نیابد و در همین جاست که اجازه دادن به چنین روابطی بیشتر منجر به بد بختی دختران میگردد ، ن ايجابيات زمان را قبول دارم اصل آزادی را احترام میکنم ، طر فدا استفاده دختران و پسران در انتخاب همسر میباشم ولی افراد را در این زمینه قبول ندارم و تجربه

دید باز پدران و مادران را هم انتظار دارم ، من عقیده دارم که جوانان تار سیدن بعین قانونی خود باید کاملاً زیر نظر پدران و مادران خود باشند و بعد از آن هم ارتباطات برونی شان را بدخل یک نظم خانوادگی و یک محدوده معین تأیید میسایم

استاد بشیر هروی : بنظر من پدران و مادران هم قبل از سن قانونی جوانان و هم بعد از آن حق دخالت را در زندگی فرزندان خود دارند ، ولی این دخالت باید سالم باشد ، امروز زنده باشند و راز تعصب باشد و همراه با گذشت و ایثار ، درست است که پدران و مادران و با نسل سالها کنند زیر سلطه و ضابطه های بزرگ شده اند با شرایط امروز ، ايجابيات امروز و از دید جوان امروز زیاد زبیده نیست و درست است که سن و رسم و رواجهای هست که باید از

در پیروی مسایلی که به عنوان نهادهای برای خاتمه بخشیدن به حالت سبزه جزیی جوانان در مقابل پدران و مادران نگفته شد ، من فکر میکنم تماس دایمی و لاین با استادان و مشوره با معلمان یک اقدام مکرر و مفید میتواند باشد ، گاه اتفاق میافتد که جوانان ناخودآگاه عقده میگردانند و این عقده را تابور





## پسر لی په لنډیو کښی

پسر لی بیا په وطن راغی  
زړغوی توی ښکلی دری او چمنو نه  
پسر لی راغی ملان ډیر شول  
داوربل گل به خپل آشنا لره وروڼه مه  
ځاوند بیا ته پسر لی کړی  
چه په خیالی گلونو وشي بارانونه

پسر لی د گل په شانی دا سیمې زده  
دریسی پای پای شونه پسر لی هوا لکیری  
ستا دینگی نسیم می زده تازه کوڼه  
پسر لی لوونه څه شول  
نجلی په سرو منگلو وږی ټولونه

## د ژوندانه راز

نه بوهریم پکتیا یا ننگرهار کښی  
ارغنداو یا دهری رود په کتا رکښی  
په بختی کی نیسایا یا زرتگار کی  
کاپیسا کښی په واخان یا لپاکا کښی  
آریانا کښی د سوما تر څنگدو گل و  
چه آشنا نه دپورانه د بلبل و  
پسر لی ته بی خوله وازه په خندا کړه  
چدا زهیم چه زیبا می دا دنیا کړه  
که زه نه وای ته به هم له سره نه وای  
پسر له! زه دی وومه غولولی  
بښتو ته ته زما یوڅیر یوسه  
چه درواز د ژوندانه نه خبر اوسه  
هما غسی چه نن ته وی پروڼ نشته  
چه گل نوی پسر لی کښی ژوندون نشته  
که ژوندی وی تل بهاردی دا جهان هو  
دژوندی دپاره نشته دی خزان هو  
لږ ژوندی شه سرد کاڼونه بهر کړه  
د دنیا په غوړیدلی باغ نظر کړه  
پسر لی کی هغه گل چه بیدار نه دی  
په بهار کی خپل خزان دی بهار نه دی  
هغه گل چه گلخانه کی پروتولی  
په هر فصل کی تازه دغوړیدلی  
د دنیا نه گلخانه چوده کړه خان ته  
نظر مه کوه بهار ته او خزان ته  
«پژواله»

## د شبنم گلو نه

بهار بهر کرل دسرسیم کلونه  
عجی عجی ډک دسیم کلونه  
ترکسی بچله می لوری دریل  
دیزنه لودی ډیر کم گلر سسه  
گل دکلابو عوی و سپر لی  
مللان ستایې صبحم کلو  
سحر ماشام می په سترگی کړ  
ځکه می حوس دی سدا دم کلونه  
دهجر پی د انتظار کنه کش  
دپیوی ندوی د دم کلو نه  
خدا پرو د سیم پری چاره کړی و  
سحر وحی و وازه م کلونه  
چه دی د صبر پیمانه ځکه شی  
په زړه دی وکره د رمع کړونه  
چه د خزان په چیر لا ناره سی  
نشه په عرب کښی د عجم کلونه  
بول سر به پایه له ازغونه ډک و  
«کوهر» له ورکړل خپل صم کلونه  
«پسر کوهر»

## د بلبلو اختر

د قدرت په نقش خانه کښی دی نقشونه نوی نوی  
نور څه نه دی دوږ و دی شکلو نه نوی نوی  
دبلبلو لوی اختر دی کړی نڅاوی نوی نوی  
په پکر کښی دوی وباسی آوازونه نوی نوی  
په میرو کښی هم بهیږی ډیر وروڼه نوی نوی  
ځای په ځای به واده جوړی بوستانونه نوی نوی  
دورینو نه پیدا شی با رانو نه نوی نوی  
پاتی پپ می دی ډډکی کښی اومانونه نوی نوی  
چه شی جوړاته لحد کښی گلزارونه نوی نوی  
دینتو ژی بهار به نصره وی همیش شپرازه  
شاعران چه مدام لیکي ښه شعرونه نوی نوی

## پسر لی ته سلام

پسر له ستادی دینکونه سلام  
ستادی خوږی پستی هوا نه قربان  
ستا سر دروښتو وروڼو وروڼو  
دغه می قام ته بیا ژوند ودرکړه  
افغانستان یروڼ آباد کړه ربه  
چه سرو مال کړو خپل هیواد نه قربان  
دا روحه مونږ کښی ایجاد کړی ربه  
دغه ارمان لری په زړه کښی پرهیز  
چمو مدام موږه کړو وږو کښی پرهیز

## ترواور ولا ندي تپونه

سبا وون د کوڅی له خپله کوڅی ووتی شو  
پسر لی راغی، پسر لی راغی!  
د کوڅی هغه کوڅی هی یو نښانه چه نه خلاصیدله  
غوږی و سپر لی او وبللی:  
پسر لی راغی، پسر لی راغی!  
د باسینه زین د پد و تڼی مگونه اوچد و نو وني پد نظار می دی  
پسر لی راغی، پسر لی راغی!  
ستا کن وستان هم خان و ښکلا لری  
او و و سکاډی لکه چه دیو جام خه شریچ خپلانی وی  
پسر لی راغی، پسر لی راغی!  
کوبه حفاظه!  
نه چه هر ز و نه نوی کوڅی  
او هر لوی ته ښادی او سپر لی و ښی  
پهغه ز و نه چه په یاد راوړی چه ترواور و لیدی پای دی

کارل تومن  
چکی شاعر



خط په مخ د صنم راغی، که سپر می شوه په هاله کې  
دایې غاښ په خوله کې زېب کا. که ژاله شوه په لاله کې  
هسې رنگ سحر و جادو کړی په نظر د شهلا سترگو  
نه یې سیال په هند کې شته دی، نه ثانی په بنگاله کې  
د ازماله غمه شین زړه، په کې خیال دیار د ستندو  
هسې رنگ زېب وزینت کا. لکه می په شنه پیاله کې  
ماوې عین گینه گل دی د غونچې په لمن نغبتې  
که می کوت یو گل اندام و پیروت په سبزه دوشالې کې  
سرترا په غم د هجر لکه فی سوری سوری کړ  
ځکه یم مدام د هسې رنگ، په آد ویده ناله کې  
که یار غواړي هومره ژړه خور د رځې عبدالحمیده  
دایه داچه درمونن شي په دریاب نه په ناله کې

عبدالحمید مومند

## د پسرلي شپه

د پسرلي وږمه شپه ماته را رسېږي ،  
او ویدو گلونو له خاورو سره راپورته کړي ،  
دوریشو له منځه دهنو غاڼو چینی اوریدل  
کېږي چه د ژمي له سفر څخه راغلې دی .  
زړه می غواړي چه چینی وکړم او زړه می  
غواړي چه بی . اختیاره وژام ،  
رښتیا ؟ هغه چه زه پې وېم رښتیا دی ؟  
آیا ممکنه ده چه لرغونی خوب می د شپې  
په زړه کېږي رښتیا شوی وی ؟ ستوری او  
سپوږمی په آسمان کی خاندی او وایی چه  
موکي !  
سره گلونه د زمزمو سره او د سبا وون  
بلبلان له چپو سره وایی :  
آخر نن شپه پسرلي راغلی دی !  
(لویدیځ ادب )

## زیري

داورونه په بیدیا و کښی پلیري  
که د سرو گلو غوټی دی چه غوږیږي  
دغاټولو قافلی دی دا روانی  
که د سرو میو پیالی و پشته کیږي  
نوی نوی قو تونه آرزو گانی  
په دگو د بزگر انو کښی نغیري  
خوانه ! کوره چه فرصت دونه لای نشي  
زمانه انتظار نه یاسی تیریري  
د وطن فضا ، هوا او دښتی غرونه  
د زلمو له اومانو سره سمیري  
زمانه به پرده پورته کړي له کاره  
د زاهد زړگی که چوی که ویلیري  
چه په سرکښی یی هو س دمنستی نه وی  
هغه کام نه پورته کړي نه رغیري  
پسرلي به نوی نوی زیری راوړي  
چه د فکر مسیحا پکښی خو څیري  
سلیمان د لایق»

## د پسرلي پیغام

نسیم راوړی داسی خبردی  
پاڅی ښاغلو ! پاڅی سهر دی  
نوی موسم دی ، نوی دوران دی  
نوی ژوندون دی نوی دوران دی  
هر څه دی نوی دیوه لاسه  
قدرت نن کړی داسی فرمان دی  
دغم د خوبنه پاڅی اختر دی

\*\*\*

خبر که هر غومره ذری ذری شوی  
خزان له داده کتری کتری شوی  
دسپو ه ژمی باد وکه لاسه  
خاوه ایروکښی خاوری ایری شوی  
خوک چه شهید و نن بختو دی

\*\*\*

وریځی ژپیری ستاسو په غم کښی  
وینی یی خا څی داوښکو نم کښی  
ستا سو دا تلو ته د آرزو سترگی  
په استقبال دی د زړه حرم کښی  
ستا سو په لوری د دوست نظردی  
پاڅی ع ښاغلو ! پاڅی ع سپردی  
«دوست»

## دمشکو قافله

پسرلي شو تازه می راغله په غلو  
هره خوا دی آوازو نه د بېلو  
د سبا نسیم په هسکو ټپو گرځي  
د بهار زیری کوی په پردو خپلو  
موسیدو د صبحدم نه داسی ښکاري  
چه پټ داز لری په زړه کښی دوپلو  
د آسمان ناوی خالونه په مخ ایښی  
خان یی ستړی کړ په ډیر سترگه ووهلو  
دا لمر څرک دی په افق کی که مینه  
کړی مینو ته سلام په سرو منگولو  
د خوبانو په رخسارو به یی لثاږ کړی  
لاله ناست ډکې پیالی په لاس دملو  
یو له بله هسې رنگ مبارکی ده  
لکه را چه شی اختر په کور او کلو  
په گلشن کښی قافله راغله د مشکو  
که وږمی راځی د مستو له ور بلو  
د شپم د طلا یی څاڅکو برښتا ده  
که خویی راغلی په مخ د نازولو  
ونو نوی غو ټی پړانیستی له شوقه  
د مرغانو اتن چوپ شو په غنډکو  
د باغ غولی لکه نوی ناوی هر دم  
تاوه وی خان په جامو کی د بغملو  
داوښانو غیری دی کوچ و یار دی  
خوار مجنونه نیسه لاره د محملو  
ای حافظه د بهار سندرې وایه  
چه تر غو پوږی دی توان وی دوپلو  
«نصراالله حافظ»

## ای دهقانه

تل دی بهار وی د مونږ وطن کښی  
لکه چه روح وی ښا یسته بلن کښی

خانگی د ملودی تل تازه وی  
خزان دی نوی زمونږ چمن کښی

ای دهقانه وخت دکار او ستاد زیاردی  
ستا دلاس مټی ته هر څوک امیدوار دی

خپل وطن په هر دازو ټو ښایسته کړه  
ستا په سمدی وطن غلو گلزار دی

ستا د لاس گل ته پلبله خوشحالیري  
ستا له باغه هر سحر وږمه تاویري  
ښایسته چونه رڼی ستا گلان اوږبل کښی  
بوراهم ستا په گلانو پیریري





«خوب است ... خوب است. بالاخر به جایی میرسد. آمده ام که این کوره را بفروشم»

پدرم پرسید :

«کوره ها از کیست ؟»

«کاکایم باز هم آرام آرام جواب داد : «کوره های خواهرم است. به پیسه ضرورت دارم. وقتی کارم نتیجه داد، برایش کوره های طلا میخرم ...»

ناگهان پدرم خشمگین شد و فریاد زد : «تو دیوانه شده ای !... میفهمی، دیوانه شده ای ! زندگی را بیفایده برپا میدهی !... حالا میخواهی خواهر بیچاره را تباہ کنی !» درخشش چشمهای کوچک کاکایم بیشتر شد و گفت :

«توجه میکنی ؟ من یکدواز برایش کوره های طلا میخرم . «راپایش را با طلا می پوشانم ... بالاخر کارم نتیجه میدهد ... پدرم سخن او را برید :

«تو احمق هستی ! دیوانه شده ای !» چشمهای کاکایم باز هم بیشتر درخشید و لبهای باریکش لکان خورد :

«چطور احمق هستم ؟ چطور ؟ ..»

پدرم فریاد کشید :

«تو دیوانه هستی !»

«کاکایم یک قهقهه صعی واسر داد : «من دیوانه هستم .. من دیوانه هستم،

ها ؟»

باز هم قهقهه خندید . دیگر چیزی نگفت و

از خانه برآمد و هرگز باز نگشت .

مدتها «پری شد و دیگر کاکایم را ندیدم فقط کسانی که از ولایت ها می آمدند، خبر میدادند که او همچنان بکار کیمیا گری سرگرم است .

\*\*\*

پانزده سال گذشت و من خواستم به ولایت خودمان بروم و از دهکده مان و خوشاوندان مسا دیدن کنم .

غروب یکروز بود که به دهکده رسیدم . دهکده فقیر بود و خوشاوندان ما هم مردمان ناداری بودند .

به مجرد رسیدن از همه پیروم پرسیدم :

«کاکایم کجاست ؟»

به گرمی در آمد و گفت :

«در خانه خودش ...»

گفتم :

«خانه او کجاست ؟»

درکنج دوز افتاده حویلی اتاق خرابه مانند ای

و نشانم داد و گفت :

«دیگر وضعش خیلی خراب شده ... اصلا

دیوانه شده ...»

با شکفتن گفتم :

«دیوانه شده ؟»

عمه ام جواب داد :

«ها ... شبها آواز می خواند .»

«چه آوازی ؟»

«نمیدانم ... هر شب آواز نغمه می خواند.

اما در همه این آواز ها گپ از طلا ست

تا صبح از طلا گپ میزند .»

گفتم :

«میرود که بینمش ...»

از زیر درختی سیاهی و زردآلوی گلشتم .

دیگر هوا تاریک شده بود - نزدیک اتساق

خرابه مانند که رسیدم زخمه ها مقبومی داشتیم

آهسته در زدم . زخمه خاموش شد و کسی

با آواز خشنی پرسید :

«کستی ؟»

گفتم :

«کاکا ، من هستم .»

دروازه باز شد و پدرم رفت . کاکایم در

حالیکه هر یکین کوچکی را در دست داشت،

بشت در ایستاده بود ، یا خوشحالی گفتم :

«مرا به یاد دارید ؟»

هر یکین را نزدیک چهره ام آورد . لبخندی

لبهای باریک و بیسمه اش را باز کرد . در

حالیکه سراپایم را ورنه انداز میکرد ، گفت :



## نوشتنی : رهنورد زریاب

در اولها نمیدانستم که «کیمیا گری» چیست و یکروز درین باره از پدرم پرسیدم . گفت :

« کاکایت میخواهد از مس طلا بسازد. به

این کار میگویند «کیمیاگری» ...»

و خنده تمسخر آمیزی را سر داد .

از آنروز به بعد ، کاکایم برای من مرد

اسرار آمیزی شد.

او مرد خاموش و کم گوی بود . وقتی

می نشست ، لبهای باریکش روی هم فشار

می آوردند ؟ مانند دربانان زمختی به سختی

اجازه میدادند چند تاکلمه از دهن کاکایم

در آنتنگام که من دوازده سال داشتم ،

هر وقت کاکایم از ولایت خودمان به کابل

می آمد ، چند شبی را در خانه ما سپری میکرد

او مرد بلندقدی بود و همواره پیراهن و تنبان

سپید و درازی می پوشید . این لباسها قدبلند

اورا دوازتر نشان میداد . پوست او بلوطی

و تگ بود و بینی باریکی داشت . ریشش سیاه

بود و در چشمهایش درخشش خاصی دیده میشد.

پدرم در باره کاکایم میگفت :

«این مرد عمر و پولش را بی فایده تباہ

میکند . سالیانست که به کیمیا گری مشغول

است ... آخر دیوانه خواهد شد !»



«ها .... ها ، خوب به یاد دارم . خوب به یاد دارم ...»  
لبشایش باز ترشد . خندید و پرسید :  
«تو برای چه اینجا آمده ای؟»  
گفت :  
«برای دیدن شما .»  
بلند بلند خندید . خنده های پیچیده او  
برای من تازه بود . سیمایش هم رنگ دیگری  
داشت : پوست بلوطی تیر تیر شده بود  
پیشانی و زیر چشمهایش پر از آفتاب بود . موهای  
سوریش سپید شده بود او موهای سرش  
تازانه هایش میرید . آن درخشش قدیمی همچنان  
در چشمهای کوچکش دیده میشد . لبها  
هایش چرک و پینه پینه بود .  
پرسیدم :  
«کارها چطور است؟»  
چهره جدی به خودش گرفت و جواب داد :  
«خوب است ... خوب است . بالاخر به  
جایی میرسد .»

درصدایش دیگران امیدواری گد شکسته  
خوانده نمیشد .  
به اطراف فکر انداختم : اتاق تقریباً  
برهنه بود و فرش نداشت . بیشتر به یک  
دکان آهنگری میماند - در گوشه ای گودمی  
وجود داشت که در آن آتشی فروخته دیده  
میشد در پیله گوره قرع و انبیهی غذا شکسته  
شده بود و در دور و پیش ازها و بوتلهای  
کوچک و بزرگ پراکنده بود .  
پرسیدم :  
«کارها نتیجه بی داده است؟»  
جوابی نداد . به سوییچ نگریستم . دیدم  
به بلند فلزی با سیم خیز شده است . بدون آنکه  
سوال مرا جواب گوید ، پرسید :  
«این بند ساعت طلاست؟»

جواب دادم :  
«لی ، فقط ونگش مانند طلاست .»  
گفت :  
«ونگ زیبایی دارد . رنگ طلایی زیبای  
ترین ونگ در دنیا است .»  
پرسیدم :  
«شما چرا اینقدر طلا را دوست دارید؟»  
قبیله بلندی را سرداد :  
«چه میگوی ... تو چه میگوئی؟ چطور  
کسی پیدا میشود که طلا را دوست نداشته باشد؟  
طلا همه چیز است - و قتی طلا در دست  
بماند ، همه چیز در دست است .»  
در چشمهایش به جستجو پر دا خت و یک  
سکه طلایی قدیمی را بیرون آورد :  
«بین ، بین چه خوب قشنگ است و همه  
چیز را در آن میتوان دید درین سکه کوچک  
قدرت بزرگی موجود است - قدرتی که  
متواند همه چیز نابود کند .»  
گفت :  
«لی ، تو شش به سوی من دید و  
گفت :

«میدانی ؟ میگویند در گذشته ها مسرد  
ترو تمندی در این نزدیکی زندگی میکرد که  
دختر زیبایی داشت . بسیار زیبا بود یکروز  
مرد فقیری این دختر را دید و عاشق او شد .  
این مرد فقیر میدانست که دستش به دختر  
نمیرسد . ازینرو راهش را گرفت و رفت .  
سالها گذشت . وقتی برگشت ، کیمیا گری  
آموخته بود . طلا میساخته یکروز «سر بلند»  
را پیش خودش خواست «سر بلند» از دندان  
خطرناک این منطقه بود مرد هفت خریده  
طلا به او داد و گفت «من دختر این ترو تمند  
را میخواهم .» سر دست دزدان گفت «همین  
امشب میاورم .» آنشیر بلند بانزد  
سوار دیگر به خانه مرد ترو تمند حمله  
برد . دخترش را بر پشت اسب شالید و آورد

پیش کیمیا گرو گفت «اینهم دختر سوری  
که میخواستی !» می بینی این قدر تلاشت  
قدرت طلا ... طلا ... طلا»  
وقتش در اتاق نیمه تاریک پیچید :  
«هیچ چیزی نمیتواند باطلا بر آب سوری  
کنند»  
لحظه ای به فکر فرو رفت و سپس  
گفت :  
«میدانی ، میگویند پرنده ای وجود  
دارد که همه وجودش از طلا است . حتی در  
رگهایش به جای خون آب طلا جاریست . تو  
جای این پرنده را گفته میتوانی ؟»  
«فکر نمیکنم چنین پرنده ای وجود  
داشته باشد .»  
گفت :  
«چرا وجود ندارد ؟ من خودم شنیده  
ام .»  
گفت :  
«اینهمه سال شما چه کار کرده  
اید؟»

با آواز یاس آلود و شکسته ای جواب  
داد :  
«گوشیده ام طلا بسازم و قدرت بد ست  
آرم . هر چه را که میخواهم بد ست  
آرم .»  
گفت :  
«ولی این کار امکان ندارد شما طلا ساخته  
نمیتوانید .»  
مثل آنکه اهانت شده باشد با اعتراض  
فریاد کشید :  
«چرا امکان ندارد؟ چرا امکان ندارد؟ پس  
آتش ، چه میشود؟ سر بلند که بسیار است  
همه جا را سر بلند ها پر کرده اند . همه چیز  
آماده است فقط طلا نیست . طلا ... طلا ...»  
«تو خوشی چشمها یی خیلی بیستوشده  
بود سکه طلایی را بار دیگر بیرون آورد و  
در برابر چشمهای من گرفت .  
«فقط همین گم است ! همین !»  
سرم را تکان دادم :  
«دوست است .»  
ناگهان انگشتی استغوا نورلزا نش  
بازویم را گرفت :  
«گفتی که من طلا ساخته نمیتوانم .  
چرا نمیتوانم ؟ بگو چرا ؟»  
جواب دادم :  
«برای اینکه تبدیل کردن مس به طلا  
یک عملیه بسیار پیچیده و دشوار است .»  
گفت :

«مظنورت چیست ؟»  
گفتم :  
«شما میدانید الکترون چیست ؟»  
گفت :  
«لی ، ولی این پانیا ختن طلا چه رابطه ای  
دارد؟» سر بلند ، فقط طلا میخواهد عد طلا  
طلا ... طلا ...»  
گفتم :

«بهر صورت ، فهمید ناین مو ضوع  
بسیار لازم است برای اینکه تعداد الکترون  
های اتم های یک عنصر بخصوص صینت یا عنصر  
را تعیین میکند . حالا اگر بفوا هم مس  
را به طلا تبدیل کنیم ، باید تعداد الکترون  
های مس را برابر به تعداد الکترونها ی طلا  
بازیم و این کار خیلی دشوار است .»  
به افراد های ساده اش گه اینجا و آنجا  
پراکنده بود ، اشاره کرد م :

«این افراد را نه میشود تعداد الکترون  
های مس را تغییر داد .»  
شاید خودش هم در یالته بود که دیگر  
کاری از دستش پوره نیست سوش را به زیر

انداخت و به زانو در آمد و من منو چه شدم  
که او میگوید . هیچ چیزی نداشتم که بر ای  
تسلیش بگویم . فقط گفتم :  
«خوب نیست گریه کنید .»  
سرش را بلند کرد . قطره های اشک  
در چشمهای او تار های ریشش مید رخسید  
تقریباً عصبانی بود و فریاد زد :

«ولی ، ولی «سر بلند» ازین گپها  
چیزی نمیفهمید او منتظر است . مطمئن هستم  
که همچینا پولوی اتاق ، منتظر است .»  
برخاست . سرش را از دریاچه بیرون کرد  
و چندین بار فریاد کشید :  
«سر بلند ! سر بلند ! بیا اینجا»  
کسی جواب نداد و او به جایش برگشت  
باز هم سرش به سوی سینه اش خمید و در  
ین حال آهسته آهسته زمزمه کرد :  
«پس من نمیتوانم طلا بسازم ... آتش  
چطور میشود؟ سر بلند هم که منتظر  
است ...»

سرش را بلند کرد و به سوی من دید  
در دید گانش بوی عجیبی دیده میشد . مثل  
آنکه در آنجا نایب چشمهایش احساس  
بزنند بلند بلند گفت :  
«با بچها سوار منتظر است . می شنوی؟  
آواز سم اسپهای شان را می شنوی ؟»  
بر خاست و به دریاچه نژ دیک شد :

«همه شان آمده هستند «سر بلند»  
پیشا پیشا شان بر اسب سپید شان سوار  
است . همه شان تلنگهای یازده تکه دارند  
فقط منتظر اند که من خریطه های طلا را نشان  
شان بدهم . آنوقت آنان «هنگ نور» را می  
کشند و آتش ... آتش ...»  
قبیله بلندی در اتاق کوچک پیچید  
سیمای ترستا گلی به خود گرفت و بود . من  
از اتاق برآمدم و او فریاد زد :  
«بر پشت اسب میاورندش . بر پشت  
اسب ...»  
ازعه ام پرسیدم که «هنگ نور» کیست .  
جواب داد :

«در دهکده پولوی ما آدم ترو تمندی  
بود .»  
گفتم :  
«حالا کیست؟»  
گفت :  
«دعا میشود که او مرده است .»  
پرسیدم :  
«این آتش کیست؟»  
عه ام جواب داد :

«دختر همین آدم ترو تمند بود حالا سالها  
است که شوهر کرده و رفته است به شهر»  
شب زیر درختهای سیب و زرد آلو خوابیدم  
میتاب برآمده بود و آدم از هوای گوشتی  
شبه دهکده خوش میامد بر کما یدرختها  
در نور میتاب بلبل میزد سرشند و نسیم  
شبه دهکده خوشش میامد بر کما یدرختها  
بر کما آهسته سرشند میامد ند .  
درین حال به سوی اتاق کاگیم نظار

انداختم هنوز بیدار بود و نود کمر نگش  
هر یک از دریاچه اتاقش معلوم میشد به  
خواب رفته .  
شاید نیمه های شب بود که احساس  
کرد مگسی بازویم را تکان میدهد ترسیده  
برخاستم کاگیم بالای سر میاستاده بود  
اندام بلند و استغوا نیش دولیا

سپید مانند شبی به نظر میامد آهسته  
گفت :  
«بیا ... با من بیا ...»  
از دنیا نش به اتاقش رفتم . د یدم کتاب  
های کهنه و فرسوده یی اینجا افتاد ه است .  
کاگیم موهایش ژولیده تر شده بود و لبهای  
باریکش خشک به نظر میامد دست داشت  
دستم را گرفت و پرسید :

«گفتی برای اینکه مس به طلا تبدیل شود  
چیزی باید تغییر کند ؟»  
حوادث سو زانی را در دستهای احساس  
کردم او دوباره پرسید :  
«نامش چه بود؟»  
جواب دادم :  
«اینجا که درباره الکترونها چیزی نمی  
«الکترون الکترونها باید تغییر  
کنند»  
به کتابهای کهنه اشاره کرد :  
«گویند ... هیچ چیزی نمیتواند ...»  
گفتم :

«این کتابها بسیار کهنه است کسانی که  
این کتابها را نوشته اند خودشان از الکترون  
چیزی نمیفهمند ...»  
سخنم را برید و فریاد زد :  
«پس آن مرد فقیر چگونه کیمیا گری یاد  
گرفت؟ از کجا یاد گرفت ؟»  
چیزی نگفتم و خا موش مانند م کاگیم  
سکه طلا پیش را بیرون کشید مد تری به آن  
خیره خیره نگریست و سپس گفت :

«قدرت ... قدرت ...»  
سپس روی کیمیا کهنه ای افتاد و به  
شدت گریستن را گرفت .  
فریاد صیح که از خواب برخاستم بیدارنگ  
به سوی اتاق کاگیم رفتم دروازه اتاق باز  
بود داخل شدم . هنوز هر یک از کوا چک می  
سوخت همه کتابها پاره پاره شده بود و قرع  
و انبیه شکسته بود و هزار ها در هم ریخته  
بود در گوشه تنها خاکستر گرمی دیده میشد  
کاگیم در اتاق نبود .

بیرون بر آمدم و دیگران را خبر کردم  
همه جا را پالیدم ولی از او خبری نشد دو  
بار به اتاق او رفتم نزدیک هر یک کتاب  
کوچکی باز بود یگانه کتابی که سالم مانده  
بود کتاب را بر آهستم کلمه هایی را که با رنگ  
سیاه نوشته شده بود به سختی نوا نستم  
بفوانم : «اندرباب پرنده طلایی و آشیانه او»  
دلم فشرده شد چشمهایم را درستم و در  
خیالم کاگیم را دیدم که در سنگلاخی باس

و پای پر هنه به دنبال مرغ طلایی میگردد  
درین حال به فکر «آتش» است آتش یی که دیگر  
وجود ندارد و به «سر بلند» و بچها سوار او می  
اندیشد .  
نزدیک دریاچه سکه طلایی او افتاده بود  
سکه را برداشتم و به آن خیره شدم دریا کم  
آواز کاگیم را شنیدم :  
«قدرت ... قدرت ...»  
گفتم :  
«خدای من !»

عه ام از پشت سر م پرسید :  
«چیست ؟»  
گفتم :  
«هیچ»  
از دریاچه نسیمی وزید و پاره ها ی  
کتابها زرد رنگ را پراکنده تر ساخت .  
(پایان)



# چهار اردو زشت غنچه آورد و بیدان شد

## صبح بهار

از صدای پر مرغ غسان سحر  
لاله از خواب گران دید ه کتو د  
اولین پرتو سیمای صبح  
پروانه پر گنبد مینا زده بود  
دید در مزرعه گنجشکی چند  
می فرستند پنخوشید درود  
موج می زده چای بی بهار  
آن طرف سنبل خواب آلود  
شانه بر زلف پریشان میزد  
نسترن خفته و دزدانه نسیم  
پروانه بر پیکر جانان میزد  
لاله گون چهره آن خفته بنا  
آتش بود که دلمان میزد  
فرگس از دور تماشای میگرد  
دختر صبح بدمان افق  
زلف بر چهره نور خفته بود  
جلوه خا طره انگیز سحر  
سایه روشن بهم آ میخته بود  
بوی جان پرور و افسو نگر یاس  
موجی از شوق بر انگیز خفته بود  
تاب می برد تو توان می بخشید  
آب رود بر از جوش و خروش  
پونه عادت در آغوش نسیم  
بر تو صبح در آینه آب  
رو بهم ریخته موج زرد نسیم  
موزه ای بود آیات خدای  
هر طرف نقشید یعنی تر نسیم  
ابدیت همه جا جلوه گراست  
زانه حایره سبقت از آلمان  
لاله ها برده گرواز یا قوت  
دو کبوتر بسپیدی چون عاج  
رفته تاختن پسر ملکوت  
جز همان زمزمه ای - نسیم رود  
همه جافرق در امواج سبکوت  
صبح میگون و تماشای بهشت  
من برای صبح روان بخش بهار  
نظر افکندم از سینه ای کوه  
خا طرات خوش ایام شتاب  
خفته در زیر غبار اندوه  
دل در مانده ز حسرت بفتان  
حلق آزرده ز محنت بسه تو  
اشک از دیده فرو می دیزم  
گریه عاشق مشغول بهر دست  
همه ناله ای مرغ چمن است  
در و دیوار بمن می نگرند  
باد را ز مژه های سمن است  
رود بی گریه و گل می خشکند  
هر گزاری سخن از عشق من است  
همه گویند که مشغول تو گو؟



## غزل

آتش عشق زنده شد در دلم از نوای تو  
مطرب دلنواز من جان و دلم فدای تو  
چون بصدا در آوری ساز و صدای دلکش  
مست شود صدا کند رنگ رگم از صدای تو  
ساقی از آفتاب می برده فغن بیا ننگ نی  
نادل من فتد برقص دره صفت برای تو  
باز مگذار تا کند سیل جنون بنای تو  
نیست بکارم ای خرد زورق و ناخدای تو  
مگر تو کنی هزار قبر گردگری هزار لطف  
پای ز نم بصدا نعم سر بله هم به لای تو  
مگر نشود نیاز من محرم در که قبول  
ناز کنم که دیده ام جلوه کبرای تو  
استاد خیلی

## نامه

پرتو صبح دل انگیز بهار  
ریخت از پنجره پرستش من  
باد لرزان سحر که افکند  
تن لغزنده خود در دهر من  
چشم بگشودم و دسینه فرو  
بردم امواج روان بخشش را  
و ندانم لطفه بگو شمع آمد  
از بر لب یکی نقش نو  
دور کینه ستونی د یادم  
مرغی کوچک و زیبا و سیاه  
کز بر خانه تو بنیادش  
می کند سوی من خفته نگاه  
چشم از پرستش و بیرون رفتن  
از در کلبه و پرانه خوش  
در میان مه شیری و سبیل  
ره کسار گرفتم در پیشش  
تا زه غرشید سر از پشت افق  
چو یکی گوی طلایی بر گرد  
قلل بر شگن و سیمین  
غرق دو زیر غبار ز رگس  
دور از دهکده در دامن کوه  
کلبه کوچک ویران دیدم  
و ندانم روی یکی کینه حسرت  
تبعی خفته و بیجان دیدم  
نگاهی خیره و لبهاش باز  
موی خا گسترش زو لید  
پاره کاغذی افش ده بهم  
بر سر مینه او ای غنچه  
نامه را باز نمودم خوا نسیم  
چله مشتعل زیر در آن  
برای بادیه ای بر گس  
که درین خانه همیشه است خزان  
محمد فارابی



## بهار و مستی شاعر

آی که بیاد فرور دین تاز • کنی بهار را  
تازه به روح زنده کنی جسم من را  
جلوه گل درین چمن کی بر دم زخو بشتن  
هست اثر به طبع من ناله آبشار را  
دل دسر رو می تپد مضطرب از غم نشد  
میل سکون کجا بود فطرت بقرار را  
داغ دگر بزم نه، خون شو و گلشن آفرین  
چند بسینه جا دهی حسرت لاله زار را  
چاره زخم سینه ام نشتر تری ز تریو  
نیست اثر به کار من گوشش پشه دار را  
کلفت غم دل مرا بحر مداز عشق کرد  
آینه بین که میکند صیقل خود غبار را  
سوخته و زسوز من گرم نگشت محفلی  
سخت مشابهم صفا شمع سرخوار را  
(استاد صفا)

## بهار شاعر

آندم که لاله ها چو سپیدان به دستخیز  
و رنگین گلن بر آمده محشر بپاکنند  
و آندم که بیلان جفا دیده خزان  
بر شاخه بر آمده گل را صدا کنند  
گویند شد بهار !

آندم که بر دوساحل دریا کجوتر آن  
پروای نازنین بهو س شستشو کنند  
و آنسو، میان موجه گرداب خیل قو  
عشق گسسته رابه تغزل رفو کنند  
گویند شد بهار !

گویند شد بهار !  
ولیکن چراچه سود ؟  
زیرا که هیچ غنچه نغذین بکام من  
بشکسته انداخته گل آرزوی من  
اشک است واه مونس هر صبح و شام من

من شاعر م، ولی غزلم خفته در گلو  
چون موج رودرفته با عمارت رود بسا  
چون تار بینوا که بسازش بسته اند  
دیوانه وار چو شمع بر خود زلم شرار  
تنه ایم و همواره دل بقرار من !  
چون تار بینوا که بسازش بسته اند  
می لوزد و نواکتند ز لکسه در بهار  
بازخه فسو نوازش گسسته اند  
هر کس به تهمتی جگرم خست و سوختم  
مانند لاله ای که بون رشته برستیغ

## شگوفه

دریک شب زیبا نپرا سدر زمانه  
چون جنبش الکار در اذهان هنر مشد  
بادست تحول  
عیش است و بهار است و جهان باز  
جوان است.

رنگ است و نگار است و زمین و رشک  
جان است  
میتاب در آینه رخسار شگوفه  
تا چهره خود دیدن نالید بعد رنگ  
میربخت فروغ نظرم از سر من گان  
چون پرتو لوزان !

دو ساغر نورانی شب باده امید  
بستان نگاهم شده یکسر همه نرگس  
دل منتظر دیدن آن دید هوشین است  
بهارستان من رشک بهار و  
رقصد چو حباب ، اشک بموگان  
امشب

زیبای گرامی !  
تو گوهر شوقی و روانم اثر شوق  
در سینه من موج هوس سا خسته تو فان  
باز آوی و بوسی بستان جان من امشب  
تا شا هداین بوسه شود شاخ شگوفه

رقصان و غزلخوان هو سو شرم بیا میز  
از باده گل رنگ بد مسافر لیریز  
تاباره کند آتش شوق من و توتیز  
و آنکه بشکوفه ، مهتاب بگوید :  
سر شاعر عشق این هو دو امشب !  
(هو سی نهبت)

دریک شب بهار...  
چون عود سیمگو ن، در مجمر سپهر  
می سوخت ماهتاب...  
آتش بدست شعر شراب خیال بود  
دل گشت همه جان، جان نیز همی هو ش  
مدهوش بود هوش که معو جمال گشت

او دوده ریخته چون غالیه رنگین  
آمیخته با گل ؟  
یک سلسله نور و بی حلقه سیرمین  
بر گردن گیتی شده از نقره حمایل  
بر دوش شب اقتیده همی چادر زوین

چون پیرهن یار حریر یست مشجر  
بستان به لطافت  
در عاج کند تعبیه سیماب دوشنا ن  
هر شاخ چونای هدیکف جام بلورین  
روشن ز فروغ لب خندان شگوفه  
سیمای بهار است

سیمای چو سمن جلو ه کند شاخ شگوفه  
بستان طرب انگیز  
بر ساعد چون مرور او عارضی پروین  
پاکیزه تر از جان ملک جان شگوفه  
همچو ن پرو قو پیکر عریان شگوفه  
زیبا و سپید است  
در دیده گل موج زنده جلو ، بعد رنگ

در روشنی ماه  
زیبا اثر عشق در آهنگ شب هنگ  
آغشته فضا ییست بر از عطر بهشتی





# روزنه‌ای بسوی تاریک‌ها

## یادداشت از لیل - تنظیم از: دیدبان

يك هفته از آن شب می گذرد و محسن خان در این يك هفته هر روز عصر بخانه ما میاید و من او با موتر از شهر بیرون میروم و در جاده های خلوت خارج شهر من به تمرین رانندگی می پردازم. روز های اول محتاط بودم و میترسیدم اما، چهار روز بعد به خودم و به موتر مسلط شدم و کم کم یاد گرفتم چگونه باید موتر را راه بیندازم، چگونه گیر عوض کنم و چگونه موتر را از حرکت باز دارم.

روز های اخیر هفته تقریبا به رموز رانندگی آشنا شدم و حالا می توانم بدون راهنمایی محسن خان رانندگی کنم و اگر در هنگام تمرین مر تکب اشتباهی می شوم، قبل از اینکه محسن خان چیزی بگوید، خودم متوجه می شوم و خودم در پی رفع آن بر می آیم.

در این هفت روز محسن خان در جلد يك مربی رفته و فقط نقش يك مربی را بازی کرده است و هیچ موضوع دیگری را بیمن نگشیده است. در پایان روز هفتم من خود بحرف میایم و من غور موضوعی را به میان می کشم که مدتها پیش می خواستم در این مورد از او توضیح بخواهم.

غروب روز هفتم، هنگامیکه خورشید از شهر دامن بر چیده است و ما از دارالامان رو به شهر میایم از محسن خان می پرسیم:

- شما چند وقت است جواد را می شناسید؟

محسن خان مثل اینکه ناگهانی متوجه من شده باشد می پرسد:

- چه گفتید؟

- گفتم چند وقت است جواد را می شناسید؟

- من؟

- بلی، شما!

## نامه ای از لیل

به شما آقای دیدبان، به شما کسار کنان محترم مجله ژوندون به شما خوانندگان عزیز و گرامی می که از آغاز چاپ یادداشت های من، با ابراز نظرهای مختلف بامن همدردی نموده اید، سال نو را، نور و باستانی را تبریک میگویم نه تنها به شما، به همه کسانیکه قلب مملو از عاطفه و انسا نیت دارند.

از خداوند می خواهم سال نوو سالهای بسیار دیگر به همه شما خوش بگذرد و کامگاری و کامروایی خیر مقدمتان بگوید.

نمی دانم در این نامه چه بنویسم؟ دلم می خواهد حرفی بزنم، درواقع حرفهایی بزنم، حرفهایی که دلم می جوشد، اما، توان نوشتن آنرا ندارم. ولی با اینهم سعی می کنم.

آقای دیدبان اوقتی به یاد آن دوشیزگان به یاد آن آقایانی می افتم که پیوسته با چاپ زندگی نامه من، خودشان را رنجه کرده اند و به تسلی و راهنمایی و حتی کومک من برخاسته اند، دلم از شوق می لرزد، از شوق اینکه هستند کسانی، چه زن و چه مرد، که احساس پاکی و درست و انسانیت، چون چشمه زلالی در وجودشان می جوشد و امید، امید باخشان را اگر برای ساعتی هم باشد به ایشان باز می کند...

چه خوشحالم من، چه به خود میبالم من، که تنها نیستم و دوستان خوبی با مرود یادداشت های من، با من همراه شده اند و لیلای بیچاره خود را تنها نگذاشته اند.

بقیه در صفحه ۷۳

با لحن شکسته میگوید:

- از این موضوع بگذرید، چه اهمیتی برای شما دارد؟

- شاید هیچ اهمیتی نداشته باشد، اما دلم می خواهد بدانم، بدانم که... با آه طولانی خودش حرفم را میبرد و آنگاه با زمزمه میگوید:

- جواد پسر خاله من است.

از این حرف تکان میخورم.

و جلو موتر را میان دستم می فشارم، بطوریکه مفصل های انگشتانم سپید میشود.

بی اختیار میگویم:

- پسر خاله تان!

و شاید او هم بی اختیار تکرار میکند:

- بلی پسر خاله من.

- پس شما همه چیز را میدانید؟

میدانید که ما مدتی باهم نامزد بودیم؟

میدانید که...؟

حرفم را میبرد:

- همه چیز را میدانم، همه چیز را.

نفرت و خشم در وجودم شرا ره می کشد، اما با اینهم سعی می کنم آرام باشم و با آرامی می پرسم:

- پس جواد همه چیز را شنیده در مورد من، در مورد خودش در مورد پدرم و...؟

تند و با عجله میگوید:

- بلی، بلی. واحدی هم عمه.

- این جواد بود که شما را بسراغ من فرستاد؟

شانه هایش را بالا می اندازد و میگوید:

- فکر میکنم اینطور باشد.

سرم را روی جلو موتر میگذارم:

- حتما جواد به شما گفته که من به چه سرنوشتی دچار شده ام، چطور عفتن را باخته ام و تا چه حد نیازمند بوده ام؟

حرفی نمی زند و فقط سرش را تکان میدهد.

- پس آن حرفهای تان در مورد عمه دروغ بود.

- کدام حرفها!

- که او را می شناسید و با شما نسبت دوری دارد؟

- نه دروغ نبود عمه خوانده شما با من نسبتی دارد و عمه خوانده شما بود که بسراغ من آمد.

آنوقت دستش روی شانه ام میگذارد.

- این حرفها، تکرار این حرفها چه فایده دارد؟ خود را بیش از این رنج مده لیل! هیچ نتیجه ای ندارد. می فهمی هیچ!





چند  
دهه  
...  
رود  
  
تیم  
ی  
ر  
  
لدا؟  
م؟  
ز  
  
ره  
م  
  
ته  
رد  
  
من  
ید  
  
:  
ن  
رور  
مند  
  
انان  
رد  
  
ما  
ده  
ده  
ام  
ها  
رن  
د



# آمریت صنایع مستظرفه وسالی که آغاز شده است

دو کار مهمی که در نوع خود سابقه  
ندارد چیست؟

...

سند یکای هنرمندان میتواند مسیر خدمات  
هنری هنرمندان را تعیین کند

یوسف کهزاد اسمی است شناخته شده و آشنا مسلماً اکثر خوانندگان عزیز مجله ژوندون تابلوهای کهزاد را دیده اند کهزاد هنرمند کم ادعائی است. به تمثیل و هنر نیز در گذشته هاسرو کار داشته. او زبان ایتالوی را خوب میداند، کهزاد مردیست بلند قد با شقیقه های سپید که شماره حرف میزند، شوخ طبع و صمیمی بنظر میرسد. او را میتوان در آمریت صنایع مستظرفه پیدا کرد. ما هم در همانجا پیدایش کردیم. چون میخواستیم فعالیت های این موسسه را در گذشته و پروگرام سال جدید آنرا جهت آگاهی بیشتر خوانندگان خود نشر کنیم لذا سوال های خود را پیشروی کهزاد قضا نمودم.

از بناغلی کهزاد پرسیدم:

— بدون هر گونه حاشیه پردازی و مقدمه چینی از شما سوالاتی بعمل می آورم. خدا کند این سوالات خارج موضوع نباشد...

— بفرمایید .. من حاضرم به سوالات شما جواب بدهم.

— لطفاً بگویید در سال جاری آمریت صنایع مستظرفه چه پروگرامی را در نظر دارد تطبیق بکند؟

بناغلی کهزاد پاسخ میدهد:

— آمریت صنایع مستظرفه دو سال ۱۳۵۳ بر علاوه فعالیت های همیشگی خود بدو مساله مهم دیگر هم توجه خواهد نمود که این دو مساله بدون شك در نوع خود بیسابقه است.

اولاً يك گالریی آرت .

صفحه ۴۴



بناغلی کهزاد .

گذشته می پرسم، کهزاد پاسخ میدهد:

— کار های عمده ما در سال گذشته تربیت یکتعداد شاگردان با استعداد بود که در کورس های نقاشی و مجسمه سازی تحت رهنمایی استادان مجرب مشغول بودند ما از نتیجه کارهای شان تابلو ها و مجسمه های بسیار زیادی بدسترس داریم که البته در یکی از اتاق های گالریی برای نمایش و برای فروش گذاشته خواهد شد.

از بناغلی کهزاد که آثار ارزنده هنری دارد می پرسم:

— آیا شما در نظر دارید کدام اثر خود را به کمیته جوائز کلتوری و مطبوعاتی بسپارید ؟...

کهزاد میگوید :

— درین مورد تا حال کدام تصمیم قطعی نگرفته ام.

امیدوارم در آینده نزدیک اثری داشته باشم که ارزش اشتراک درین مسابقه را داشته باشد.

در مورد اشتراک بناغلی کهزاد در فلم رابعه بلخی شایعاتی بوجود آمده بود، برای اینکه نظر خود کهزاد را منعکس کرده باشیم درین مورد هم سوالی مطرح نمودم که بناغلی کهزاد چنین پاسخ داد:

— شایعه اشتراک من در فلم «رابعه» در وایل بکلی حقیقت داشت نه تنها حاضر شده بودم نقش «کعب» را بازی کنم بلکه قسمت آرت دایر کشن فلم را نیز بعهده داشتم و در آینده قسمت اعظم دیزاین لباس ها را بادیو راسیون تمام نمودم که از آن استفاده خواهد شد ولی متأسفانه به علت بعضی مسایل و بیش آمد ها که مخالف آرزو و انتظار من بود مدتی است خود را کنار کشیده همکاری خود را قطع نموده ام با اینهم صمیمانه موفقیت این فلم و احیای این هنر را انتظار دارم .

از بناغلی کهزاد می پرسم :

— آیا نمایشگاهی در سال آینده تایلر خواهید نمود، البته نمایشگاهی از تابلو های خودتان ؟

کهزاد جواب میدهد:

— من تابلو های زیادی تهیه کرده ام و امید وار هستم همین که گالریی آرت را تسلیم شدیم و آن را آماده نمایش ساختیم چه در پهلوی سایر هنر مندان و چه بصورت انفرادی نمایشی از آثار خود ترتیب بدهم و بیشتر امیدوار نیستم که بقیه در صفحه ۷۰



# افغان ننداری از کسب و دړ ژیسور خلائی احساس میکند!

## برای نمایشات هنری افغان ننداری از ستیز چهار باغ ننداری هم استفاده خواهد شد

برای اینکه در مورد فعالیت های افغان ننداری برای سال جدید روشنی انداخته باشیم با بناغلی خیر زاده رئیس افغان ننداری در تماس شدیم. بناغلی خیر زاده در مورد پروگرام های سال جدید توضیحاتی داد و برای سوالات خبر نگار ژوندون پاسخ هایی تهیه نمود که اینک از نظر خوانندگان عزیز میگذرد.

۱- برای سال آینده چه نظر دارید؟ آیا درام های بیشتری عرضه خواهید کرد یا نه؟  
ج - افغان ننداری بادرک نیاز - مندی های مردم علاقمند به تیاتر در برتون نظام جمهوری با حفظ پالیسی کلتوری جمهوری افغانستان در نظر دارد ساحه فعالیت خود را به بیما نه که مردم توقع دارند وسیع تر سازد تا با بنوسیله در جلب مردم به تیاتر و ایفای یک نقشی برآورده در ساحه هنر متکی بر وظایف محوله خود عملاً سهمگیری نماید از اینرو همدوش با سایر فعالیت های مثری که در شئون اجتماعی کشور صورت خواهد گرفت افغان ننداری نیز در قسمت انکشاف استعداد های جوان و - استحصال خدمات ارزشمند هنری از آنان و خدمت بدو و علاقه مردم خراهان فعالیت های مطلوب میباشند.

۲- بیشتر چگونه آثار را بروی ستیز خواهید کشید؟  
ج - ظاهراً جواب این سوال آنطوری که تصور می شود مشکل جلوه نمیکند ولی در نفس امر این سوال را باین سادگی نمیشود جواب گفت زیرا تیاتر در موقعیت فعلی با ذوقهای مختلف و طبقات مختلفی که نحوه پذیرش شان کاملاً مختلف است سرو کار دارد ازینرو تر ضمیمه تمام ذوقها کاریست مشکل اما افغان ننداری فکر میکند که نمایشنامه ها را که برای نمایشهای آینده خود در نظر میگیرد آموخته و بحیات فردی و اجتماعی مردم نزدیک

هائی را که توانائی در کار دایر کشن دارد برای مامول خود تربیه کند که حاصل و نتیجه این اقدام برای آینده افغان ننداری مفید و ثمر بخش است.

از اینرو افغان ننداری با استفاده از ژرژیسور های محدود خود کوششی میکند که یک تعداد ژرژیسور های دیگر را بکمک شان تربیه کند.

۴- اجرای نمایشات هنری این موسسه باز هم در کابل ننداری محدود می ماند یا اینکه از ستیز های دیگری که در نقاط دیگر شهر موقعیت دارند هم استفاده میشود؟

ج - ستیز کابل ننداری نظر به ساحه فعالیت این موسسه برای نمایش های موسسه کاملاً کافی شمرده نمیشود که روی همین منظور افغان ننداری بموافقه وزارت اطلاعات و کلتور تصمیم گرفت تا سیز چهار باغ ننداری را بطوری ترمیم نماید که نمایش های هنری در آن صورت گرفته بتواند.

لذا در صورتیکه ستیز چهار باغ ننداری تکمیل و بدسترس قرار بگیرد افغان ننداری در پهلوی عرضیه نمایش های هنری خود در کابل ننداری از چهار باغ ننداری هم برای نمایش های هنری خود استفاده خواهد نمود.

۵ - آیا موسسه در نظر دارد تا هنر مندان برای نمایش دادن آثار هنری بخارج کشور هم سفر هائی بنماید؟

ج - این موضوع بستگی به تصمیم مقامات ذی علاقه دارد در صورتیکه چنین یک هدایتی باین موسسه صادر شود و قرار باشد که هنر مندان این موسسه در خارج کشور بهر نمای پیراژند افغان ننداری هیچگونه تردیدی ندارد.

۶ - قبل بر این هنر مندان این موسسه سال یکبار در ولایات کشور به سیر هنری پرداخته - نمایشاتی در مراکز ولایات دایر می کردند در سال آینده چنین چیزی مدنظر است؟

ج - افغان ننداری پیرامون این موضوع یک سلسله مطالعاتی انجام داده تا در ولایاتیکه امکان تدوین بقیه در صفحه ۷۰

و در مقارنه با شد که مردم خود را از دایره آن دور - احساس نمانند بمراستب می تواند مرام های افغان ننداری را بر آورده سازد و افغان ننداری بادر نظر داشت این مامول پروگرام سال نورترین وندوبن نموده است.

۳ - آیا برای دایر کت درام ها از ژرژیسوران استفاده میکنید یا شیوه ای که در نمایش سه تابلو اتخاذ شده بود باز هم تکرار خواهد شد.

ج - افغان ننداری با ملاحظه پروگرامهای که در قسمت نمایش های سال نو دارد لازم می بیند که شیوه اتخاذ شده دوام کند زیرا افغان ننداری با اتخاذ این شیوه از یکطرف خلایبی را که از کمبود ژرژیسور احساس میکند برمی سازد و از جانب دیگر در پهلوی عرضه نمایش هامنحیت ارتباط و وظیفه که در این قسمت دارد آرزو میکند یکسده استعداد





# بناغلی خیال از فعالیت های نه ماهه اخیر آمریت موسیقی حرف میزنند

کورهای موسیقی آمریت موسیقی چه نوع  
و فعالیت دارند

استاد محمد عمر و شاگردانش



بناغلی حقیق الله خیال

در ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۰ در زمان اسفند پرریم جمهوری در کشور ما در قسمت موسیقی هم نحوی بمیان آمدن است که پارچه های فراوان جمهوری و ترانه های جالب و پر از احساس و وطن پرستی - شاهد این مدعا است، برای اینکه منسجم نواز فعالیت های آمریت موسیقی وزارت اطلاعات و کلتور مطالبی تهیه کرده باشیم با بناغلی خیال که یکتا از آواز خوان ها، موسیقی دان ها و کمپوزیتورهای معروف کشور ماست چنین توضیح داد:

آمریت موسیقی همیشه کوشیده است تا فعالیت های هنری خویش را در پرتو نظام جمهوری پیش از پیش روز افزون ساخته و هم در گسترش پدیده های هنری و نسو آوری در موسیقی کشور مخصوصا در ترویج و تعمیم موسیقی ملل و محلی و تریبه چهره های جدید هنری از هیچگونه سعی و مجاهدت و تلاش دریغ ننمایند چنانچه از نه ماه به اینطرف بیشتر کوشیده است تا حد امکان پروگرام هائی را که روی دست دارد، حتی المقدور پیش برد فعالیت های هنری ئی را که تاکنون انجام داده است از این قرار است:

الف: ترتیب و تنظیم پروگرام های هفته وار موسیقی که وقت نشر آن در هر هفته نیم ساعت موسیقی جدید

ست و پرور های جمعه ساعت ۲:۳۰ بعد از ظهر از طریق رادیو افغانستان بسمع شنویدگان رسانیده شده و میشود این پروگرام ها به نام های «کاروان سرود» و یکشاخه و چندگل نشر میشود.

پروگرام کاروان سرود شامل ساز های شرقی از قبیل دلربا، سرود، رباب، از مونه، کلارینت، تنبور، سر مدل نیوز و طبله می باشد که - نوازندگان آن در جمله هنر پیشه کان حرفه یاکسپی بوده و در جریان هفته در شش ماه اول سال از ساعت ۱۴:۳۰ تا ۷:۳۰ و در شش ماه دوم سال از ساعت سه و نیم الی ۷:۳۰ به مشق و تمرین پارچه های جدید پرداخته و به روزهای معینه جهت ثبت پروگرام مربوط خویش برادری افغانستان - میروند.

ب: پروگرام یکشاخه و چند گل توسط آلات موسیقی غربی مانند اکوردیون، پیانو، ارگن، جازبند، ماندولین، بانگو، درم و غیره تنظیم میشود و هنر پیشه گان آن نوازندگان آما تور یا شوقی میباشند که اکثر این هنر مندان را محصلین مکاتیب و بوختون تشکیل میدهد که آنها نیز مانند هنر پیشه گان پروگرام کاروان سرود در جریان هفته به مشق و تمرین پارچه های جدید و تر بیه چهره های جدید هنری پرداخته و بروز های چهارشنبه جهت ثبت

پروگرام یکشاخه و چند گل براف دیو افغانستان میروند پارچه های جدیدی را که آمریت موسیقی بعد از روی کار آمدن رژیم جدید جمهوری تا کنون ذریعه آرکستر شرقی و آرکستر آما تور خویش ثبت و به نشر سپرده است در حدود «۱۳۰» پارچه جدید میشود که پارچه های متذکره شامل آهنگهای پښتو، دری، انتقادی انتباهی و کلاسیک میباشد که توسط هنرمندان ورزیده کشور و چهره های جدید یک درین آمریت تهیه میشوند تهیه میگردد هنر مندانی که در سال ۱۳۵۲ در دو پروگرام آمریت موسیقی سهیم گرفته اند.

- ۱ - بناغلی ناشناس
- ۲ - بناغلی روح انگیز
- ۳ - گل زمان
- ۴ - احمد ظاهر
- ۵ - مسعود جمال
- ۶ - میرمن زیلا
- ۷ - میرمن ناهید
- ۸ - بناغلی رحیم غفاری
- ۹ - بناغلی سلیم سحاب
- ۱۰ - بناغلی احمد شاکر

- ۱۱ - بناغلی حمید قیومی
- ۱۲ - بناغلی وحید خلاند
- ۱۳ - بناغلی احمد ولی
- ۱۴ - میرمن میوش
- ۱۵ - بناغلی رحیم مهریار
- ۱۶ - بناغلی غوث نایل
- ۱۷ - بناغلی حامد شکران
- ۱۸ - بناغلی گل احمد شیفته
- ۱۹ - سو ما
- ۲۰ - بناغلی محمد ابراهیم نسیم
- ۲۱ - میرمن پښتون قمر
- ۲۲ - بناغلی احمد یوسف
- ۲۳ - بناغلی شیر شمرار
- ۲۴ - بناغلی محمد نعیم
- ۲۵ - بناغلی محمد یونس
- ۲۶ - بناغلی الطاف حسین
- ۲۷ - بناغلی موکیش بران
- ۲۸ - بناغلی احمد مرید جمشید
- ۲۹ - بناغلی ظاهر هویدا
- ۳۰ - بناغلی حبیب شریف
- ۳۱ - عبدالجلیل خلاند
- ۳۲ - میرمن ستوری
- ۳۳ - میرمن رخشانه
- بقیه در صفحه ۴۶



# میتوان عمری را در چند ثانیه زندگی کرد

روایاتی را که ما فکر میکنیم شاید ساعت ها و قوت را در بر گرفته باشد در حقیقت محصول آیادو ثانیه میباشد که این امر علما نیز ثابت گردیده است مگر صاحب رو یا هیچ فکر نمیکند چنین يك خواب دور و دراز او در يك مدت بسیار كم صورت گرفته باشد.

این حقیقت را با چنین يك تجربه بسیط خود شما نیز میتوانید امتحان کنید هنگامی که یکی از رفقای شما خواب است به نرمی نزدیک وی شده صدای شی اید را بشکسل آهسته تری بدر آورید مثلاً زنگوله کوچکی را بصدا در آورید رفیق شما در آنر این صدا بیدار میشود آنگاه از وی بپرسید که «آیا خواب دیده است» اگر جواب مثبت بود با لایش شرح دهید وی بشما حکایه دور و درازی را باز گو خواهد کرد مثلاً چنین يك چیز:

در حالیکه روزی از يك جا ده مزم دم میگردد می بینند مردم شتاب زده بطرفی می دوند بفکر شده می ایستند و در فاصله نسبت دور می بینند که او دوعلوی آسمان زبانه کشیده است درین اثنا يك مو تر اطفائیه زنگش را بوخته چنان بسرعت از جنا حش میگذرد که نزدیک می باشد او را زیر عراده اش خرد کند پوره درهمین وقت است که او بیدار میشود.

رفیق تان این خواب دور و دراز را در طرف همان مدت کوتاهی که شما زنگ را مینواخته اید دیده است. تجربه دیگری همانند این بالای دو شیزه جوان و صحتمند ی که بیش از ۲۴ سال ندارد تطبیق میگردد.

در پهلوی گوش دو شیزه چند دقیقه قبل از آن وقت که او عادتاً بستر را ترك میگوید دیابازونی را بصدا در می آورند در حالیکه دو شیزه اصلاً بخواب عمیق فرو رفته میباشد سه ثانیه بعد از نواخته شدن دیا پا زون در جایش شروع به مشور خوردن میکنند بعد از گذشت ۲۳ ثانیه دیگر علائم بر خاستن از خواب در او ظاهر میگردد و بالاخره با خوف تمام از خواب می پرد و بر بسترش می نشیند.

پوره درهمین وقت از وی را جمع باینکه خوابی دیده است و یا خیر سوالی بعمل می آید دو شیزه می پردازد به شرح خوابی که دیده است.

او وقتی میخواست به کوه بلندی که در جوار خانه شان واقع است بالا رود از استقامت وادی که در آنجا واقع است صدائی بگو شش میرسد که بالا تر را هش را عوض کرده و بطرفیکه صدا می آید به پیش میرود. و قتی که بطرف وادی پائین میشود با جوا نیکه هفته قبل در يك دعوت همد یگر را دیده اند و برو میگردند هر دو همانجانشسته روی موضوعات مختلف صحبت میکنند بعد روی سخن دو شیزه بطرفیکه صدا را شنیده است بر میگردد پوره در همین وقت صدائیکه از وادی بگوش میرسد آنقدر شدید میباشد که حتی کوه ها در آنر این صدا بلرزه در می آید در اثر این واقعه خوفناک هر دو دست بدستهم داده بسمتیکه صدا از آن بگوش میرسد

راه می افتند باین مقصد که هر طوری است باید بدانند که این صدای چه است. اما تا مدتی در نیمه راه شخص مذکور به بهانه اینکه زخمی برداشته است خود را ناپدید میسازد. دو شیزه مجبور میشود تا به تنهایی را هش را بغیب کند.

وقتی که بوادی فرو می آید صدا شکل تحمل نا پذیری را بخود میگیرد هوائیز کمی رو بسردی میگذارد دو شیزه درین هنگام بالا پوشش را از پکس کشیده و بشانه می اندازد اما وقتی که بالا پوشش خود را از پکس میکشد مجبور میگردد تا پکسش را بزمین بگذارد در وقت جستجوی بالا پوشش زحمتی را هم متحمل میگردد بعد دو باره براه می افتد. لحظه بعد نهری مقابلش ظهور میکند در آن طرف دریا طیاره می قند که صدا ماشینش را بکار انداخته است.

بمجرد دیدن طیاره می فهمد که صدا از همین طیاره بوده است. در يك کنار راه لوحه جلب نظرش میکند که در آن نوشته است (بر ۱۰ است).

غلط میروی گور یگان) برای تفسیر این خواب نخست باید بایضاح بعضی حوادث پرداخت در همین ایا میکه تجربه صورت میگرفت موضوع تمام جرائد روی موضوع وفقت يك طیاره ران که گور یگان نام داشت نشراتی داشتند اما از عبارته (براه غلط میروی گور یگان) معنی ای بدست نیامد اما اینکه دو شیزه به وادی پائین میشود و خشک میشود و مجبور به پوشیدن بالاپوش میشود اسباب موجب وجود دارد آن اینکه تا نواختن دیا بازون و تا هنگامیکه دو شیزه از خواب بیدار میگردد از طرف یکن از تجربه کنندگان سهواً در وازه نیمه بالای مانده و بالا تر سردی از آن نفوذ کرده بود که دو شیزه احساس سردی را در خواب دیده و آن بشکل پوشیدن بالا پوشش تظا هر کرده است اما خارق العاده ترین جنبه خواب این است که همه این کوائف صرف در ظرف ۲۳ ثانیه صورت گرفته است.







## مرد خوشبخت

## سایبری در زمستان



خانم (جان) که يك بيوه مليونر امريكايي است براي اصلاح سرش از آقاى «موتاس» سلمانى معروف دعوت مى كند تا سانش را اصلاح كند و آقاى تو ماس كه هفته يگبار براي اصلاح سر خانم جان مى رود، پو لى معادل ده هزار افغانى را بعنوان حق الزحمه دريافت مى دارد. يك نشريه امريكايى نوشته كه آقاى تو ماس درين اواخر سرمايه هنگفتى پديد آورده است.

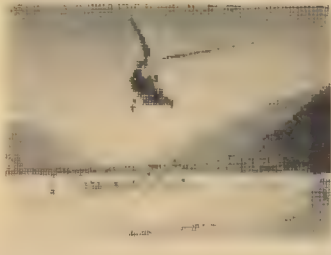
آقاى تو ماس با وجود اينكه كمتر بر اى اصلاح سر ديگران مى رود، معتقد است كه تا وقتى خانم جان زنده است ناشى بار و غنى مغلول است و مى تواند از طريق حق الزحمه اى كه از خانم جان اخذ مى دهد، به زندگى اش سر و صور تى دهد. به اين اساس او مرد خوشبختى است.

## وسيله نقليه اى بنام الكتروموبيل

چندى پيش در انستيتوى علمى تحقيقات الكترومكانيك مسكو وسيله نقليه اى چدينى بنام الكتروموبيل ساخته شده كه ميتواند با سرعتى معادل ۶۰ كيلو متر در ساعت حركت كند و ۳۰۰ كيلو گرام بار را حمل نمايد. درين اتوموبيل هاى سوارى

جديد استفاده شده است.

منطقه سايبيريا واقع در اتحاد شوروى، چون در زمستان ها اكثرا از برف و يخ پوشيده است و همچگونه وسايل ارتباطى مناطق دور با نزديك سيبى از طريق زمين مىسر نيست، حكومت شوروى با استفاده از هلكو پتر ها براى موون دادن آن مناطق موا دخورا كوى غبره وسايل زمستانى را مىرساند.



## حافظه خوب

شخصى كه وظيفه داشت، داروى تقويت حافظه بفروشد، وارد يكى از مغازه ها شد، صاحب مغازه وقتى چشمش به آن مرد افتاد گفت: اوه! فكر مى كنم من شما را جابى ديده باشم! هان ياد م آمد، دو سال پيش بود كه در دستگاه سرويس وقتى انتظار سرويس را مى كشيدم، شما آنجا ديده ام، درست ساعت ۶ عصر بود و شما از من مو كردى خواستيد تا سگرت تا نراه رو شن كنيد و من معذرت

خواستم چون نداشتم. مرد دارو فروش وقتى اين سخنان را شنيد گفت: كاملا درست است و خواست از مغازه برون شود. صاحب مغازه گفت: خيريت بود، بامن كارى داشتند؟

آمرود جواب داد: خير، من دواى تقويت حافظه مىفروشم، متوجه شدم كه خوشبختانه شباهه آن احتياجى نداويد.

## بزرگترين دائره المعارف جهان

گفته ميشود بزرگترين دائره المعارف جهان بوسيله چينى ها در بين سالهاى ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ ميلادى، نوشته شده است. اين دائره المعارف توسط ۲۰ دانشمندان بزرگ و ورزيده در ۱۹۰۵ جلد تاليف و منتشر شده بود. ولى متاسفانه كه امروز بيش از ۳۷۰ جلد آن باقى نمانده است.

## سلايدهاى فوري

يك كميتى جاپان، درين اواخر كامره اى اختراع كرده كه ميتواند از روى عكسها و اسناد سلايدهاى را بصورت فوري چاپ و تهيه كند. اين آله كه «پاناكويى» نام دارد به يك دستگاه الكتريكي مجهز است كه در آن از «هلايد نقره» استفاده بعمل مى آيد. اين وسيله ميتواند عكسها را سبى رايكه بخردى ۳×۴ و بزرگى ۱۷×۱۲ باشد بصورت فوري، بزرگ ساخته تثبيت و چاپ نمايد.

## پلاستيك جديد

يك شركت پلاستيك سازى واقع در امريكا درين اواخر موفق بساختن پلاستيك جديدى گرديده كه در مقابل هر نوع فشارى ميتواند مقاومت كند. گفته ميشود كه تير و ميخ هم ميتوانند از اين نوع پلاستيك عبور كنند.

## عكس جالب



## براي حفظ سلامتى

يك داکتر آلمانى درين اواخر در مورد مفاد آب و مواقع نوشيدن آن نظرياتى ارائه كرده و گفته است كه: پس از برآمدن از حمام نبايد آب خورد و همچنان آب خوردن در شب زياد دارد، آب را نبايد پيچاى بسمه فسر و برد و ضمنا در هنگام تشنگى كاذب نبايد آب وافر نوشيد زيرا اين عمل زيان آورده است.

## معالجه مفيد

يك گروه از دانشمندان آلمانى كه كارشان معالجه بيماران از راه موسيقى است درين اواخر در نتيجه تحقيقات و تجربياتى كه درين زمينه نموده اند، اظهار داشته اند كه تاثير بعضى از انواع موسيقى هاى خواب آورنده مانند للولو هاى موتزارت، از تاثير قرصهاى خواب آور و مسكن خيلى بيشتر است، تجربه هاى كه بعمل آمده نشان مى دهد كه موسيقى آرام، در خواب نمودن خردسالان و بزرگسالان خيلى مفيد واقع مى شود و حتى اگر كسانى به خوردن قرصهاى خواب آور عادت دارند، مى توانند با استفاده از شنيدن موسيقى هاى پيشنهاد شده از طرف دكتور مو ثقف، از قرصهاى خواب آور استفاده نكنند.



# نوی کال، دهیلو او امیدو نو کال

دهر نوی کال پیل زمونږ وطنوالو به زپه پوری دی او زمونږ ولس پیلو تاریخی دواياتو سره سم لال لمړی ورځ اوپه تیره بیا لمړی ځمته ډیره لمانځې او دکال یی ورځ هغوی دکار او تحسینک پیلول او تنبه ده دهمدی لپاره زمونږ په هیواد کی کال لومړی شم ډیرو پر تمینو مرا سیمو او ښونو سره لمانځه کیږی او ګران پدغه ورځ کی ډیولې پامتانی ډارغونو لوبو سره نوی کال پیل یی دغویانو سینګارول اود هغوی ښکول یوه ډیره په زپه پوری لوبه ده چه ځنی بزرګران خپل غویان لوبی او دلوبی لپاره یی چمتو کوی ددشان هم دقچانو جنګول دکال لمړی ورځ یی له خونډورو او ډارونکو لوبو څخه ګڼل کیږی. ګران پدی ورځ کی هر ډول لوبی یی معنی هر هغه شی چه پدغه

کوی خو پخوا تردی چه جمهوری نظام په هیواد کی برکړاره شی نو دبزرګر دژوند لپاره دنورو طبقاتو او قشرونو په څیر هیواد څه تضمین نه وروم جوړ. هغوی دیوه اکثریت په حیث دژوند له ډیرو لومړنیو وسایلو اونعمتونو څخه بی برخه وو، که څه هم چه هغوی دټولو وطنوالو لپاره دخاوری له زړه نه ډوډی پستله خو خپله برخه یی ولرله وه، په بیلا بیلو ناروغیو کی ډوبو او په نابوهی کی یی لاس او پښی وهلی. خو نن اوسن کال، ۱۳۵۳ میمون او نیکمرغ کال داسی ندی. دا کال د جمهوری نظام له هیلو او زیرو سره ملګری دی. دا کال ټولو وطنوالو ته دا هیله ورکوی چه دغلامی او مر ښتوب له زغ نه خلاص شویدی. دا کال پد ټولو وطنوالو او په تیره بیا بزرګرته ډیرله هیلو نه ډک دی

میمونی ورځی کی ورته په زپه پوری وی او هغوی مشغولولی شید هغوی دلوبو وپ ګرځی. خو مهمه خبره داده چه دکال لومړی ورځ دکار ورځ ده. پدی ورځ کی زر غوند نک دژوند او هستی سمبول دی. هغوی دنیا لګیو په کیښینولو سره کال پیل کوی. او کال ددغه له برکت اوخیرنه په ډګر کاوونو شروع کوی. له ډول اوسرنا او اتنو نو سره دکار اونیا لګیو په کیښینولو میلی پیل کیږی. مون وویل چه نوی کال لومړی ورځ له کار اود کار په ترڅ کی له لوبو سره پیل کیږی لازمه ده چه پدی موضوع باندی یو څو خبری سره وکړو. خبری داچه کار دڅه لپاره داځونو ښکاره ده چه دهیوادودانی لپاره، اود ولس دسوا کالی اوآرامی لپاره. زمونږ دهیواد بزرګران چه عمده مؤلدين دی هرکال له کار سره پیل

دهر نوی کال پیل زمونږ وطنوالو به زپه پوری دی او زمونږ ولس پیلو تاریخی دواياتو سره سم لال لمړی ورځ اوپه تیره بیا لمړی ځمته ډیره لمانځې او دکال یی ورځ هغوی دکار او تحسینک پیلول او تنبه ده دهمدی لپاره زمونږ په هیواد کی کال لومړی شم ډیرو پر تمینو مرا سیمو او ښونو سره لمانځه کیږی او ګران پدغه ورځ کی ډیولې پامتانی ډارغونو لوبو سره نوی کال پیل یی دغویانو سینګارول اود هغوی ښکول یوه ډیره په زپه پوری لوبه ده چه ځنی بزرګران خپل غویان لوبی او دلوبی لپاره یی چمتو کوی ددشان هم دقچانو جنګول دکال لمړی ورځ یی له خونډورو او ډارونکو لوبو څخه ګڼل کیږی. ګران پدی ورځ کی هر ډول لوبی یی معنی هر هغه شی چه پدغه





# در سرزمین سوارکاران دلیز

توجهی به پایه های تلفون ندارد. ولی نکته را نیز میدانستیم که آنان محتاج نیستند و راه را خیلی خوب میباشند. کاروانیان، همانند دریا نوردان، برای راه شان از خورشید و ستاره ها کارمیکر با ۱۰ یسکه این منطقه سه سال با خشکسالی بزرگی روبه رو شد، مالک موسفت را دیدیم که اینجا وانجا سری چریدن هستند.

پسرم «رومین» خواست از دنبال گوسپا بدود. ولی به خاطر سگهای نگهبان به اوام ندادیم این کار را بکنند این سگهای نگهبان خطرناک هستند.

سر انجام وقتی از درک سگهای نگهبان مطمئن شدیم، نزدیک يك گله استادیم. گله همه گوسپندان قره قل بود که پور معروف قره قل از آنان به دست می آید. گوسفند قره قل در قسمت دشت چربی بزر دارند. در تابستان ها هنگامی که در زم خوراک کمتر به دست می آید، گوسپندان بامصرف همین چربی زندگی میکنند.

## سرزمین خشک و حاصل فراوان

به راه خود ادامه دادیم. خیل زاغان آب را سیاه ساخته بود. از دهکده بی میگذشت اولین درگل بند ماندیم. بعدمونی مان در درو رفت. سپس بازهم در گل بند ماندیم. و هر بار مردم به کمک مان می آمدند و را می کشیدند.

بخشهای جنوب دریای آمو، که در زمان باستان «یاکتر یا» نامیده میشد، با وجود تابستانهای خشک و زمستان های گل آلود از لحاظ حاصلخیزی معروف بوده است. در منطقه ها گندم، پنبه، میوه و ترکاری فراوانی پیدا میشود. عمر بعضی از اقوام قرن ها میروند. اگر چه توت، بادام، زرد و انار این مناطق خوب است. ولی اکثر و خربوژه آن خیلی شهرت دارد. گفته میشود که انگور این مناطق شاه میوه به شمار می آید. ولی خر بوزه سلطان است. همچنان میشود که نمونه خاصی از خربوژه در بخشها میرود که چون به پختگی کامل برسد از آواز سم آسمی میترکد.

ترکمنان به این منطقه سیاهی خاص داده اند. این ترکمنان برخی از اوقات خا شانرا «قره هلقه» یعنی «مردم سیاه» میخواندند. زیرا رنگ سیاه در حیات آنان نقش عمده و بازی میکند.

بر سر راهمان در دهکده کوچکی نوشیدن جای توقف گردید. هنگام نوشیدن جای از مردم چیزهایی پرسیدیم. خیلی با ما یار بود، و یار در میافتم که یک نروتمندان منطقه تا سه روز دیگر به خا ختنه پسرانش یک مسابقه بزرگتری میدهند. اگرچه آسمان گرفته و هوا سرد است.

این خبر به دلها یما گرمی بخشید. بزرگتری مسابقه بیست که برای ما از چیز دیگر جالب تر بود اصلا بزرگتری شد که هنگام زمستان در ترکستان با به مسافرت ببر داریم، این مسابقه با طاقت فرم است که به سختی میتوان در تابستان اجراء کرد.

بزرگتری مسابقه سوارکاران و خصوصیتهای جنگهای سواره نظام را میگیرد. این بازی مسابقه بیست که خشونت و حتی سنگدلی را نیازمند است. میگویند که در گذشته ها بزرگتری با مرکباری بوده است. در بازیهای رسمی که در شهر ج جمله کابل، برگزار میشود، بازیکنان به تقسیم میگردند، ولی در دوستانه ها تنها برای خودش و به سود خودش میکنند.

## پروورش اسب بزرگش

«توپ» ی که در بزرگتری به کار می رفت یا گوساله بی سر بریده است. در مسابقه جانور را میکشند و در آب میگذارند. جسد سراسر شب در آب میماند تا سفت شوند.

چپهای تیره رنگ میپوشند و مردم آنچه چپهای سرخ رنگ دارند. پرنده بی که دو قفسی آویزان بود، به زبان ددی چیزی میگفت. این پرنده را مینا میگویند.

ما آرام آرام جای میخوردیم (رواند) جای سیاه هندی میخورد و من جای سبز چینیای میخوردم. جملی میان مشتریان میگردید و ما می شنیدیم که آنان با هم احوالپرسی میکردند، یکی از آنان از دیگری پرسید: - باذرات گرم است یا نی؟ و منظورش این بود که آیا کارو باوشی خوب است.

آنان مدت درازی در باره قیمت گندم ابریشم و پوست قره قل گفت و گسو کردند.

یکی از آنان از ما پرسید که از کجا آمده ایم و به (رومین) پادام شکر آلوده تعارف کرد. (رومین) به زبان ددی اذاد تشکر نمود. مرد خیلی خوشحال شد. مشتریان دیگر نیز خوشحال شدند. آنان از (رومین) خواستند تا به ددی حساب کند او توانست تا عدد ده به زبان ددی حساب کند. این برای «رومین» تازه نبود زیرا در ترکستان افغانی هر جا که میرویم کسی پیدا میشد تا حساب کردن را به او بیاموزد.

## درس زمین سواز کاران دلاور

شب فرا رسید. دکانهای بازار بسته شد. نگهبانان، درحالی که همدگر را صدا میزدند، درسرها به گردش درآمدند. در برابر هر سه یا چار دکان یک هریکین روشن بود. این چراغها نور زیادی نمیدادند ولی هر بار که در اثر آواز سگی بیدار میشدند و از بچره اتاق به بیرون نظر میانداختیم، شعله های لوزان این چراغها به من آرامش میدادند.

صبح روز بعد، با موتر تیز و قاتر به سوی «تبرغان» به حرکت درآمدیم. در مسیر حرکت ما پا به های تلفون صف کشیده بودند. اینجا زمستان برف میبارد، ولی غالباً نور خورشید برفها را آب میسازد و در نتیجه زمین نرم میشود. لاریها در گل فرو میروند و شبهای عمیقی به وجود میآورند. دگرگون شدن سریع هوا در ترکستان افغانی انگیزه آن شده تا مردم به این منطقه نام «سر زمین یکه و پوستین» را بدهند. ما با دقت متوجه پایه های تلفون بودیم، زیرا هر آن ممکن بود نشان تازی لاریها را فریب دهد و به راه غلطی بیروند.

پسرم بزرگتری چیزی زمزمه کرد. چشمهای تیز بین جوانش کاروانی را در پیش روی ما دیده بود و با این زمزمه اش ما را ازین کاروان خبر میداد.

غالباً کاروانیان به گردن آخرین اشتر کاروان زنگی می بندند. بدینصورت هرگاه کسی بکوشد این آخرین اشتر را که به اسمانی به اشتران پیش رو بسته شده است، برباید خاموش شدن ناگهانی زنگ کاروانیان را از موضوع آگاه میسازد.

کاروان گذشته و ما دیدیم که آنان هرگز



سوار کار





تر بیت و پرورش اسب بزکشی گادی  
دشوار است . اسب بزکشی ، در حقیقت ،  
بیش از آنکه به جهان بیاید ، زیر تربیت قرار  
میگیرد . مادرش دوازده بیشتر از ده تاقم  
میخورد تا کره اش نیرومند به بار آید .  
هنگام تولد هم کره اسب را نمیگذارند به  
زمین بیفتد ، زیرا این کار دانههای او را  
خراب میسازد . تا سه سالگی کره اسب را آزاد  
نمیگذارند . درینوقت ، اگر برای بزکشی  
مناسب تشخیص داده شود ، او را زمین میکنند  
و به او قواعد بازی و شکیبایی و تحمل را  
میآموزند .

پس از دوسال دیگر ، که اسب به پنج  
سالگی میرسد ، به او مقداری نمک میدهند  
تا درعمل هضم کمکش کند . چواری و خربوزه  
میدهند تا وزن و توانایی پیدا کند و آماده  
سهم گیری در مسابقه شود .

با فرا رسیدن تابستان داغ ، زمان سخت  
ترین آزمایش اسب بزکشی نیز فرا میرسد .  
او ناگزیر است دشتهای فراخ را زیر پا گذارد  
تا به حرارت و گرمای عادت کند .

وقتی تابستان به پایان برسد ، فصل  
بزکشی آغاز میشود . مسابقات در روز های  
جمعه ، روزهای رخصتی عمومی و عروسیها  
برگزار میگردند .

حالا دیگر اسب بزکشی پس از پنجشش  
سال آماده است با به میدان مسابقه گذارد .  
حالا دیگر سو جو دیست دوست داشتنی  
و ارزشمند و پوشاک گرانبهایی به پشت دارد .

## سوج غر و رویبماکی

وقتی بزکشی آغاز شد ، مادران دهکده  
بودیم . ناگهان فریاد ها بلند شد و گروهی  
از سواران در میان گردو خاك طلائی رنگ به  
جولان در آمدند . تازیانه ها در هوا به صدا  
در آمد و زمین زیر پای سواران لرزیدن گرفت  
ناگهان سواران چنان به موتی ما نزدیک  
شدند که چشمهای درخشان و لبهای کف آلود  
اسبان را به خو بی میتوانستیم دید . بعضی  
از اسبها با موتی ما تماس کردند . دوتیچه چند  
تا از چرا غیا شکست . کماشا گران تیت  
وبرگ شدند .

یکی از چاپ اندازان از اسب به زمین  
افتاد . وی خودش را روی زمین لولاید تا  
از سم اسبان در آمان بماند . اسبهای  
ایستاد و او بار دیگر سوار اسبش شد . ما  
چهره او را دیدیم که خون آلود و خاک پر بود .  
ولی در دین چهره بیباکی و غرور موج میزد .  
درینحال خودش را به حلقه سواران رسانید  
تا راهی برای خودش باز کند و به بز پرسد ،  
منظره بی عالی بود .

من از « مردان قل » پرسیدم :

— این سوار کی بود ؟

گفت :

بقیه در صفحه ۷۴



در مرکز میدان مسابقه دایره بی رسم  
میشود که آن را « دایره حلال » میگویند . کپتان  
علامه میدهد و سواران به سوی دایره هجوم  
میرند . سواران از دوی زمین به پایین خم  
میشوند . تابز را به چنگ آورند . و آن را با خود  
شان ببرند و فاصله معینی را طی کنند . درین  
حال سواران دیگر در تلاش هستند تا او را  
ازین کار باز دارند غالباً وسعت میدانهای  
بزکشی معلوم نیست هرگاه کسی نتواند بز  
را بگیرد ، مردی که آن را بر داشته است ،  
فاصله همین را طی میکند و بز را به دایره  
حلال می اندازد — او برنده میشود .  
جایزه بی که به برنده داده میشود ، یا  
پول است ، یا اشتهر و یا اسب . مردان  
نیرومند اسبان نیرومند و آموزش دیده بی  
را برای بزکشی نگهداری میکنند و برای این  
اسبان سوار گما ران ورزیده بی وابه کار  
میگمارند .





سوالات را به اصطلاح « دست کاری » کردم بخاطر سپردن معادلات را به گونه ای که نشاناش دادم. حفظ کرد، طفلک چه حافظه ای خوبی داشت، الحوس که به گیر معلم هیچ ندانی» افتاده بود !!

یک هفته پس از آنکه که رنگ پریده و پارچه امتحان الجبر ساغر را دیدیم، بی گفتگو همه چیز را فهمیدیم، شاید پارچه امتحان ساغر به شدت معلمش را عصبانی کرده بود، زیرا در گوشه پارچه اش نوشته بود، (صفر-آفرین) عجب، این معلم هم صفر داده بود و هم آفرین.

اگرچه ساغر دانسته بود که معلمش او را تعذیر کرده است، اما من بصورت مسخره ای توضیح دادم که معلم از یک قسمت کارش

کلمات شمرده ای که ازان بدر میشد، نظر میدوخت چالب این بود که هنوز هم او نمیدانست که من نمیدانم.

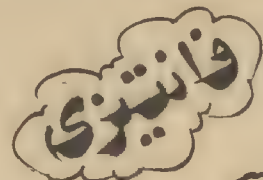
روزی دیگر ساغر تمرینات و سوالات را بدستم داد تاحل شان سازم، دخترک از زبان معلمش گفت که سر توشت شا گردان به همین سوالات پیوسته است یعنی تقریباً این تمرینات با سوالات امتحان چار و نیم ماه تفاوتی ندارد مگر اندک.

باخو شروی ساختگی گفتم، تو که مراداری چه غم داری، یک لحظه دیگر مانند ما نشین جل شان می سازم و ترا برای تمام سال از غمه رها می کنم، گفتم قسماً نمره عالی خواهی گرفت و بر دیگران فخر خواهی کرد ساغر بیثنا، همان روش وطرقی را که من

یاد دارم که باید «طالس» به دست نوشته شود نه به خط، چه (ط) از حروف «دری نیست»!! دفعات متعدد، تمرین کردم که بهتر از خودش یک (دایره) رسم کنم اما هر بار چیزی از کار درمی آمد که نه بیضوی و نه دایره.

مفحکتر این بود که هر بار ساغر تذکر میداد، خلاف توضیحات معلم او تشریح می-کنم، بر افروخته میشدم و معلم بیچاره و راهبه نحوی تحقیر میکردم که گویی دشمن پدر و پدرکلان من است، میگفتم، اصلاً گناه همین معلمهای تنبل و بیسواد است که شاگردان شان بیسواد و تالایق بار می آیند، اگر من در راس امور باشم، یک نفر از این معلمهای از علم بی خبر را به مکتب نمی گزارم !!

ساغر به لب و دهان من خیره میشد و به



# ساغر من شگفت است

نوشته یاران

واضی بوده و از آن آفرین داده است و از قسمت دوم کارش بوی صفر داده است که چندان قابل اعتنا نیست !!

یکبار به کلام زده که این قصه را تا تمام بگزارم و از سود این سودا بگزارم، دلم میخواست هندسه و الجبر را به ساغر و ساغرا به خدا بپسایم و ازین معرکه بگریزم، تازه دانستم که چیزی در درونم جوانه زده است، دیدم ساغرا به شور و شوقی معجون دوست دادم، بدون او نمیتوانم زنده باشم ...

دربین همه گیر و دار، پدر ساغر حتی بکجا هم بمن و دخترش سرور، نژده بود که احوال ما را پیوسته عجب آثم دلسوزی!!

کم کم، تابو توان از گفتم رفته بود، به ساغر اطمینان دادم که هندسه و الجبر پس است، من معلم این مضامین را می بینم هر طوری بشون، برای تونره میگیرم، بیا که کتاب عشق بکشایم و شاگرد معجون شویم.

ساغر سن و سالش نداشت، آب جوانی تازه به گونه های دلفریبی کل انداخته بود، پستان های گزجش تازه بوسیده گاهش تازه برجستگی آورده بود آنگار من نقشستین گسی بودم که به حرم د نیای کو چک آورده یا فته بودم لحنات تنهایی او را پر میکردم.

شبی در گرداب حسرت نشستم و این نامه را به نام سحر آغاز کردم:

«آخرین امید زندگی به غارت رفته من، تو با این چشمان شهر آفرین، حیف است که هندسه و الجبر بقوانی، تو باید دخترشمر باشی و بر چمن ادبیات دامن بکشی، تو باید مایه الهام هنر متدین مردمی و بجای ماه و ستاره بر پیشانی آسمان بدوخی

خاک بر لرق معلمت که حدن آشو بگر ترا قصبینه و از تو هندسه و الجبر می خواهد، خاک بر سر همه کس ...»

اما، از بخت بد، نامه عاشقانه من، بجای ساغر بدست پدرش افتید، مردک سود پرست که سواد چندان نداشت، نامه را پیش یک گسردیگر خواند و به فتنه افروزی افتی و آن بصورت غیر مستقیم جوابم داد، یعنی خدمه منزل ساغر به من خالی گرد که دیگر دخترک هندسه و الجبر نمی خواند و راضی به زحمت من نیستند !!

ومن بدینال این رسوائی از شهر گریختم، و عشق ساغر را به سفتی از یاد بردم، اکنون که این قصه را می نویسم، از ساغر خبر درستی ندارم، شنیده ام که بخانه بخت رفته و یک پسر سه ساله هم دارد، نام این پسرانو روز گذشته دوست نام خود من !!



و فتی سرش به کتاب گرم می شد، فرصت تماشايش را می یافت.

مژگان بلند برگشته، چشمان قهوه ای، روی گرد و مو های دراز گم می اش می رایی بوی بخشیده بود که کمتر به گیسوان یک دختر نرومند شهری شیاخت داشت.

من، معلم خانگی او شده بودم، تا هندسه و الجبر درستی پیدم، با اینکه کلاس هم را از پوهنتون گرفته بودم، وادش این است که حساب و هندسه صنف هفتم مکتب نیز یادم رفته بود، حق این بود که در آغاز این حادثه، ماجرای تدریس من میا ساینس بیک شاگرد صنف نهم، مصدرت میخواستیم، میگریختم و پشت سرم راهم نگاه نمیکردم، اما بریدن از یک دختر چارده ساله شیرینکار به مصلحت دلم نبود.

اصلاً نمیدانم، چرا پدر دخترک مرابه اینکار گماشته بود، خیلی کسان بودند که با حق الزحمه اندک حاضر بودند، «ساغر» وادرس بدهند، اما شاید یگانه انگیزه گماشتن من برای تدریس ساغر این بود که من پول نمی گرفتم، چون دوست فامیلشان بودم، اساساً فامیلان با خانواده ساغر رفت و آمد داشت. پدر تاجر پیشه ساغر باز هم از خست کار گرفته بود و اینکه من از هندسه و الجبر چیزی نمی دانستم، برای اطمینان نداشت، او برای دخترش معلم خانگی گرفته بود تا به دیگران نشان بدهد که روشنفکر و با ذوق و دلسوز است.

هر روز حلقه تدریس من در خانه ساغر مضحکتر میشد، اگرچه خودش در باره من فکر به نمیکرد، اما من از وجود هرزه خود در خانه او شر ساز میبرد، از خوشستن منظر بودم که چرا نمیتوانم، سوالات حسابی ساغر را پاسخ درست بدهم.

انکار وظیفه من تدریس و کمک ساغر نبود، بلکه تماشايش چهره خوش ترکیب او بود، وظیفه من این بود که از هر فر صحت استفاده کنم، و برای دخترک یک خاطره شود انگیز یک طنز کوتاه و یک شعر قوی بقوانم، اگرچه هیچکدام اینها موردی نداشت، شاید بجای تدریس هندسه و الجبر، میخواستیم لطافتی و نورا خوش نگه داریم تا برای او قابل تفنن باشم و او من خسته نشود.

یکروز کتابچه اش را پیش زوق حسین کشود و ازان در مورد خطه طالس، کمک خواست، خطم بود، قوی تفریقتانستم جز اینکه پس از قیوای بیقرار، بساغر



## غبرگ پسرلی

د پسرلي په راتلو پوه شوم  
چينگو راوپه په اور بل کي سره گلونه

پسرلي د حرکت او برکت موسم دی ، پسرلي د ژوند واقعی معنا تمیلوی هره خوا ښکلی او د ښکلا له مظاهرو څخه ډکه ښکاري ، ښکلا او مینه سره نژدی رابطه لری او د دوی نه شلیدو نکی اړیکي د سعادت هسته او زړی د ژوند په مزعه کی کښینوی چی نتیجه یی طبعاً په زړه پوری او تر هر څه پورته او ښاغلی گڼل کیږی . د پسرلي معطره هوا او زړه تازه کوونکی نسیم په موجوداتو کی نوی ساه پو کوی د انسان احساس وښوی او په وجود کی دنوی وینی جریان په حرکت راولی ، واقعا چی دا وخت د خوشالی او میلی ورځی دی .

سپن کال زمونږ خوشالی پدی موسم کی له نورو گلو نونه ډیره زیاته ده ځکه چی مونږ ته لیوی خدای د جمهوریت ستر نعمت رایه برخه کړی ، داسی لوی موهبت چی دهغه له برکته انسانی کرامت خوندي وی او د ملت اکثریت د برخی او فعالیتی او موجودیت شپوت سولی شی دولس سوکالی آزامی د هیواد اعتلا او آبادی پدی چوکات کی په ډاډه توگه ممکن لیدی شی څرنگه چی دا د ملی گټو ساتندوی دی نو د ولس دخوشالی په څرگنده سولی چی په حقیقت کی د ملی خوشالی او احساساتو څرگندونی دی ، بی خایه به نه وی چی د پته ملی خوشالی یا د جمهوریت پسرلي او یاخو واقعی پسرلي ووايو یا ورته د غبرگ پسرلي عنوان ورکړو .

همدغسې چی پسرلي د خوشالی میلی او سات تیږی ورځی دی ، د کار فعالیت او زیار ایستلو ورځی

هم دی چی د همدی ښه آغاز په انکا دښه انجام او ښو گټور نتیجیو لپاره هیله من او ډاډه کیدی شو . سپرنی پسرلي مونږ ته زبیری را کوی چی د جمهوري نظام په وړاندی لکه چی نباتات اود طبیعت موجودیت د تکامل طبیعی حرکت د زما نسیم شراطلون دښو مساعدتوانو له امله به گرځیدونکې سره مخ پر وړاندی شی ، مونږ هم د دغو مناسبو فرصتونو څخه په استفاده د دغو طبیعی مرستو څخه د گټی اخیستلو په ترڅ کی د خپلو ټولنیزو چارودو تکاملي مراحلو د پاره په پیره سره مخ پر وړاندی لار شو ، مخ په به خلاصو او اتوسگترگو ، وینو ترقی او نیکمرغی .

چی د دی موسم له فیصله د طبیعت دارتی او بی پایانی سینی هره خوا ښکلی ده ، په هره څیځه کی د ښکلا فلسفه په سر ده ، گلان خاندی ، او دوتو نازکی پاڼی د نیمزالو بیغلو په شان له ډیره شوقه ناخی .

د پسرلنی نسیم به موجوداتو کی پخپه مسجیاتی او ژوند ښوونکی وږمو سره انسان کی د حرکت وسوس او د برکت تلوسس بیدار وی ، په خپله خوږه مگر ل موزه ژبه د طبیعت له اسرارو ، او ټو رازو نو څخه ورو ورو پوری لیری کوی پدی ترتیب انسان ته د ژوند لمسه او معنا په علمی ډول ښیښی او هغه ته لارښوونه کوی بېلادن ، مرغان او ډول ډول الوتکی د پسرلنی سندرو ایه ویاو سره د طبیعت ښکلا ستایي او هر زیږوج په دی لمانځنه کی برخه آخی . ښکلی نجونی ، نوی او یاکی جامی آغوندی لکه د پریښتو سیلی



گل دی بر زلفو ، باندی کنار دی  
رواډه چشمان به مجوسا گسل دی .  
آثار دی توبه ، توبه ...

په رښتیا چه پسرلي د حسن او ښکلا موسمی ، دغه بهشتی څمیری چه پسرلی کی د کورونو په ډیوالونو بندوی ، دغه حوری چی د زړه رازونه به یی دریبار په اعتبار مگلرو سره کولی ، طبیعت د مساعدت په مرسته ډلی ډلی د گودر خراکه څی اوهغه شاعرانه ، مستانه اود پیغلتوب په عشق مسته منظره رگور په غاډه جوړوی چی د طبیعت ښکلا ورته په غاښ کیږی .

میتان په ډول ډول چمونو د گودر دلاری د مجاوزاتو په څی . د پسرلی درابو څی او انتظار کوی څو د دیدن په کی دسترگه به اشتهار بائی به ٦٦ مخ کی

به شان ډلی ډلی د دامان خواته څی . به خپلو سیخلو ، پولی درر المټوکی شونلی . ازخک او نور سازه ټولوی ، په خپلو تکو سپینو نازکو لاسو نو ، تازه خندید لی گلان شکوی اود گلالي مخوتو داسه یی په نور اوربل کی یی ټومبی ددوی له نظره د اوربل گل ډیر قهرمن او خوږوی ، نوڅکه دغه ارزو ښه څرگندیږی .

سپن سوغات دپار لپاره د تحفی به نوب ساتی پدی لنډی کښی دغه پسرلي راغی گلان ډیر شول داوربل گل په خپل آشنالره ساتمه باداچه میر من مېوش پدی فلکلو ری سندرې کی داوربل دگل اود زلفو لمانځناری نه حیرانه شوی اوحتی د لیدلو تاب طاقت یی نلری نوڅکه توبی هم کوی :





همانطوریکه مردان از خانمهایشان توقع دوستی دارند، خانمها نیز می خواهند، مرد زندگی آنها دوست با گذشت و رفیق فدا کار بوده رویه اش صمیمانه باشد. واضح است که زن تمام وقت و انرژی خود را صرف کارهای خانه و تربیت اطفال می نماید. و سرو صدای بچه ها و کارهای طاقت فرسا او را جسم و روح کسل و ناراحت می سازد که فقط رویه دوستانه شوهر می تواند کسالت او را رفع و رنگ خستگی را از آئینه قلبش بزداید. زنان توقع دارند همسرشان مرد ایدéal باشد، خانم ساخت.



### خوش رفتار باشید

کسانیکه در خوش رفتاری و سلوک مهابت نشان میدهند بیشتر مورد دوستی قرار میگیرند و این مرچون نواختن پیانوست. برخی بدون تعلیم می توانند خوب پیانو بنوازند. اما در صد نفر صرف یکتا دیگران باید سالها درس بگیرند و تمرین کنند تا نواختن پیانو را بدانند. آیا شما آرزو کرده اید که دوستان بیشتری می داشتید و علاقه مردم را نسبت به خود جلب میکردید؟ اگر شما اینطور می اندیشیدید صفحه ۵۴

حتما تنها نیستید بسیاری از دختران و پسران حتی بزرگتران نیز بدین فکر اند. پس اگر می خواهید دیگران شما را دوست داشته باشند باید شما هم آنها را دوست بدارید. زیرا تا وقتی که با مردم آمیزش نداشته باشید نمی توانید آنها را دوست بدارید یا به آشنایی شان توفیق یابید. آمیزش با دیگران نخستین گام در جاده معاشرت و سلوک نیک به شمار می رود شما نباید منتظر شوید که دیگران به طرف شما بیایند بلکه در گرویدن با دیگران خودپیش قدم گردید.



## مکرونی بآبادنجان رومی



بادنجان رومی را نصف نموده روی آتش در آب مخلوط نمایید. و برای آنکه پوست و تخم آن گرفته شود از ایلک یا چلو صاف گذشتانده آبش را در ظرفی بریزید و بجوشانید تا سفید رنگ شود. سپس بقدر یک چار مغز مسکه و یک کیلا سی یخنی و یا شوربای گوشت گوسفند یا مرغ در آن علاوه کرده مکرونی را در بینش اضافه کنید وقتی که مکرونی خوب پخته شد در یک یا ظرف دیگری ورقه ای از سوس ریخته و مکرونی و سوس را برگ برگ روی هم گذاشته بر سرش ورقه ی چند پنیر بمانید و ظرف را روی آتش بگذارید و آهسته آهسته با قاشق بهم بزنید.

بعد از پنج دقیقه آنرا از روی آتش برداشته صرف نمایید.

## زن از هرنگاه

زنان به مراتب موقع شناسی تر از مردانند.

بزرگترین آژانس خبر گزاری زن «زن» است. زیرا دستگاه های گیرنده «گوش» و یخس کنند. «زبان» دایم کار میکند.

«ه - ول»

چیزیکه زن می خواهد، همان چیزی است که از دستر سشس خارج است. زن چیز های را که کمیاب است، بیش از هر چیز دیگر مایل است که داشته باشد.

«اوهنری»

با اینکه مینای استدلالات زنان قلبشان است معذالك خیلی کمتر از مردان (که از طریق سه استدلال میکنند) اشتباه می نمایند.

«م . پولسکو»

## مودوفیشن



## غسل آفتاب برای اطفال

مترجم : محمدحکیم ناهض

تابش مستقیم آفتاب دارای اشعه ماوراء بنفش می باشد که در جلد ویتامین (دی) بوجود می آورد. از روی پر نسپ عمومی برای اطفال معقول است برای مدتی در زیر روشنی آفتاب قرار داده شوند در مورد معرض آن قرار دادن جلد طفل در سه حال باید محتاط باشید: در معرض آفتاب قرار داد نطفل باید به تد ریح صورت بگیرد تا از سوختگی جسم طفل اجتناب شده باشد مخصوصا در جاییکه آفتاب گرم و هوا صاف باشد.

ثانیا در معرض آفتاب قرار دادن طفل به صورت مفرط معتقول نیست حتی چنگه جلد تدریجا خرمایی رنگ می شود دلیل اینکه جلد خرمایی رنگ میشود اینست تا جسم از اثرات آفتاب زیاد محافظت شود. بعبارة دیگر، جسم نسبت بمقدار معتدل نمی تواند مقدار بیشتر (آفتاب) را جذب نماید. مقدار زیاد حرارت آفتاب ممکن است به جلد خطر ناك باشد.

ثالثا، آفتاب سوختگی شدید عینا

شماره اول

بقیه در صفحه ۷۰



# روانشناسی

## انکشاف اجتماعی

دوره جوانی از همه بیشتر يك دور انكشاف و توافق اجتماعی است شك نیست كه در دوره ماقبل عمل اجتماعی شدن جوانان آغاز یافته و جوان پاره از مهارت های اساسی و عمده جمعی شدن را فرا گرفته است . طفل در صنوف ابتدایی در چنان زمینه های اجتماعی كه خاصه محیط مكتب و محیط بیرون مكتب (در میدان بازی وغيره) سازش با همصنفان و همسالان یاد گرفته میتواند و همچنین یاد از روابط مفید و علمی را با والدین و معلمین خود می آموزند . این توافقات طفلا نه حلی ضروری و مهم اند زیرا اساس و تپداپ توافقات اجتماعی طفل را در سالهای ما بعد زندگانش فراهم میسازد . کسانیكه در دوره طفولیت همچو توافقات را نیا موخته اند در مرحله جوانی با مشکلات زیاد وارد میشوند اما توافقات اجتماعی دوره طفولیت از دل و لحاظ محدود است :

اول آنكه اطفال از نقطه نظر انكشاف ذهنی خام اند . دوم آنكه با انگیزه های اجتماعی حساس نیستند .

در جدول ذیل میلان نموی اجتماعی از طفولیت تا كلانی خلاصه شده است .

**دو طفولیت :**

- (۱) دلچسپی ها امیال متنوع و غیر ثابت .
- (۲) پر گویی در همه گونه فعالیت ها با حسارت .
- (۳) تلاش مشابهت با اقران و همسالان .
- (۴) وابستگی زیاد به ارزش های آنها .
- (۵) آرزو متمایل بودن با گروه و جمعیت اطفال .
- (۶) حیثیت و شان فامیلی در تعین رواب
- آفتور هامیم نیست
- (۷) اجتماعات بر تکلیف
- (۸) رفاقت ها بیشتر موقت .
- (۹) تعداد رفاقت زیاد .
- (۱۰) درباره کردار خود و دیگران بی پروا و کمتر فهم درباره کردار خود و دیگران
- (۱۱) مقررات قوانین منطقی جمعیت مهم و پایدار
- (۱۲) در قبول صلاحیت و افتدادر كلا نها بدین و خوشبین

### دوجوانی

- (۱) دلچسپی ها محدود و ثابت .
- (۲) بیشتر موقت کردار و رفتار زیر کنترل .
- (۳) تمكس ساختن كلتور كلانها .
- (۴) آذری تمایل بودن به يك گروه و منتخب
- (۵) حیثیت اجتماعی و اقتصادی ذا میل در تعین روابط اجتماعی خیلی مهم است .
- (۶) اجتماعات با تکلیف و رسمی .
- (۷) رفاقت ها بیشتر دایمی .
- (۸) تعداد رفاقت محدود اما صمیمی تر .
- (۹) فهم بیشتر درباره کردار دیگران .
- (۱۰) استقلال بیشتر از كلانها و در مو در فیصله ها و تصمیمات بیشتر برخود ا تكل نمودن
- (۱۱) تلاش روابط با كلانها به ا ساس مساوات .

## تبريك برای سانو . . .

بسیار دیده شده كه عده از جوانان ما موضوعات را فراموش میکنند و یا ناچیز می خوانند كه اصلا نباید آنرا نادیده گرفت زیرا اهمیت تلقی كرد زیرا این سلسله مسائل مربوط میشود به آداب اجتماعی كه انسان همیشه با آن روبرو بوده و جزء از مسایل زندگی است .

برای اینکه این مسایل را فراموش نکرده باشیم این مجله دو هر هفته یکی از این مسایل اجتماعی را كه لازمه همه جوانان است برای شما ن تقدیم مینماید .

### یاد داشت اول :

جوانان عزیز چون سال جدید تازه فرارسیده برای اینکه به والدین آذری ما سعادت و موفقیت شماست .

## مینی ژوب بار اول چطور بوجود آمد و طراح آن کیست؟



طراح مینی ژوب خانمی است بنام (مری کوانت) كه در ابتدا ع پیشه كلاه دوزی را داشت و زندگانی اش را با يك هزارو يكصد افغانی عاید در ماه به سختی میگذشتا ند . ولی حالا او يك میلیونر است . او با پوشاندن لباس بچه ها به برگها صاحب این همه ثروت شده است (مری) سی و سه سال دارد لباس های طرح (مری کوانت) به بیست و پنج كشور صادر میگردد ، حتی به كهشور هاییكه خودشان صادر كننده لباس برای جوانان بوده است .

بیشتر مشتریان (مری کوانت) دختران جوان بوده اما بعد ها خانم های جوان و خانم های .... نیز از مشتریان دایمی او گردیدند .



## گل شکوفه

فراموش شده است آن روزهای بهار که میگفتی تو بهار را دوست داری ولی من خزان را میخواهم . میخندیدی و شاخه های شکوفه های سیب را بطرف خود کشیده و خواستی گلپای آنرا پرپر کنی ، و یزمرده سازی گفتم ای گل من ، ای شاخه زیبای شبنام و زیبایی چرا آرزو نداری در کنارت گل لطیفی را بگیر . ولی توبه من نگاه نموده بهار بی هم گذشته دسته گل شکوفه را بدست دارم که به هزار تسو میگذازم .

(فرستنده م، ر، ا)

گل پیخار وجود ندارد دستت را بطرف من پیش نمودی آنرا بوسیدم

تفاهم در امور زندگی جوانان مخصوصاً جوانانیکه ازدواج نموده اند شرط اساسی زندگی آنها محسوب میگردد .

زن و شوهر جوانیکه در همه امور ندگی باهم اشتراك مساعی داشته و در تمام شئون زندگی با هم توافق نظر دارند مسلماً زندگی آرام و موفقی خواهند داشت . زیرا اشتراك مساعی در امور زندگی یگانه راه حل خواهد بود که غبار مشکلات زندگی خانواده های جوان را که بعضاً در خانواده ها دیده میشود وایسن مشکلات در برخی مواقع سبب جدایی و دوری هم میگردد از بین برده و زندگی آرام و خالی از هرگونه مشکلات را برای آنها ارمغان میدهد .



و بدون امتیاز بین فامیل های جوانان است زیرا سهم گرفتن در امور منزل بقیه در صفحه ۶۶

## چگونه از چاقی جلوگیری کنیم

چاقی ، علاوه بر اینکه برای يك زن امروزی عیب شمرده میشود ، از نظر سلامتی و بهداشتی و چالاکي بدن نیز زیان بخش است . در بین روش های که برای جلوگیری از چاق شدن ، تاکنون بوسیله متخصصین امر یکار پرده شده توجه به حفظ تناسب اندام از زمان بلوغ بعنوان بهترین طریق و روش تشخیص داده شده است . بدین ترتیب اگر علت چاقی مربوط به اختلالات هورمون های داخلی بدن باشد بوسیله ورزش و رژیم غذایی میتوان از همان سنین خوردی از چاق شدن بدن جلوگیری کرد .

بقیه در صفحه ۶۳



شماره اول

از تازه ترین مود هاییکه برای پسران جوان انتخاب کرده ایم



این مدل لباس را برای دختران جوان از تازه ترین کتلاک های امسال انتخاب کرده ایم





# بدتر از مرگ

مدرست است و لی این برای تو ا قلا دو هزار پوند خرج بر میدارد چك هم قبول نمیشود .  
گریج گفت:  
سوا فقم .  
و بعدگوشی را گذاشت و به گاریسون نگریسته گفت: در هر حال شیبیل با یسد فیلیپا را به قرارگاه خودشان برده باشد .  
گاریسون به اشاره سر تصدیق کرد و گریج ادامه داد:  
و هم اکنون غالباً در انتظار ما نشسته است .

امکان دارد .  
گریج دست خود را میان موها پیش فرو برد خود را خیلی خسته احساس میکرد می خواست بگاریسون توضیح بدهد که دیر نخواهند رسید ولی میس از آنها نخواهد گذشت و شیبیل هم بجای آنکه حاضر به تسلیم دادن فلیپا شود، آژون را خواهد کشت ولی لازم ندید زیرا یقین داشت این چیزها را گاریسون نمیتواند بفرد او حس زده میتواند .  
لاجرم گفت:

مکی بخوابم بهتر خواهد شد هر وقت لو میس آمد بیدارم کن .  
و گاریسون را پهلوی خود دید . روی چای خود نشست و برای شنیدن فریاد ها کفروبی و عصیان شنیدن لو میس منتظر ماند و لی بعد از اندک مدت معلمی و نگاه کردن به سوی مرد چاق چنان احساس کرد که ویلیش خیلی پیر، ضعیف و در مانده شده است .  
لومیس گفت:

پسرم ، کارها فئاد پر باداست . بدتر ازین امکان ندارد . شیبیل سوی و ن و خانواده اش را قتل عام کرده و بدتر ازین را هم میتوان شمرده . اردوی ژاپب بهرگرت در آمده و بطرف غرب روانه شده است یعنی بسوی خرم .

ناکوس از اعضای موافقت نامه با ما انکار میکند و ژنرال دو چنگال آ لیس اسیر است تو هر چه از قدرتت ساخته بود انجام داده ای حتی سیلنا را هم آوردی اما اینهم دیگر فایده یی ندارد .  
در موقع صدای زنگ تیلو ن هر سه نفر را بسوی خود جلب کرد .

گاریسون گوش را برداشته به لو میس داد . لو میس بعد از یک دو چنگال و لاجول فظن گوش را نهاده ، بسوی همکارانش برگشت و گفت : ( تنها این یکی را گم داشتیم آژون یار که اطلاع داده اند که قرار است نماینده ژاپب فردا در منزل متحد سفرانی کند و در این سفرانی تقاضا کند که هائی تعیین شود تا جلیل با قیما نسد ن ساسکر انگلیسی را در حرم تحقیق و واپس آورد . آژون به موسسه ملل متحد ارائه گذشت با گرفتن این آمادگی بسویه بین المللی بسوی به منطقه اردوی خود امر حرکت داده اند در چنین

گریج عضو باز نشسته سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان اندر اکر رفته نزد پدر خوانده اش سوافینو منزوی میشود . در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا با خطر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر لغت خیز خاور میانه ماموریت جدیدی را بپذیرد و از چان ناکوس میلیون یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده و به وسیله فریفتن آنان نظمانی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

در غیر آن بدون آگاهی قبلی و بدون امید رفتن و مردن چه دردی وادوا میکند .  
گاریسون گفت: من به باتومی روم .  
گریج اظهار داشت: اینهم کافی نیست گریج که هر دو آنجا رفتیم چه بدست خوا هیسم آورد ؟  
چه کاری انجام داده میتوانیم ؟ شیبیل همینکه اراده کرد مارا خواهد کشت و اگر هم بخواند در اسارت نگه خواهد داشت . زیرا چسبون فلیپدر اختیار اوست لاجرم تمام ورقهای برنده در اختیار اوست .  
تولکر میگوید فلیپا را کاری نخواهد کرد ؟  
شاید ولی اگر چنین اقدامی بکنند ، او را خواهم کشت .  
لومیس نگاهی به گاریسون افکند و گریج ادامه داد :  
اما یک چشم باید نگران دست منبسم باشد .  
کم کم چهره رنگ پریده و افسرده لومیس رنگ می گرفت . دست خود را بشکل مخالفه آمیزی بالا برده فریاد زد:  
بسیار خوب فرزند . من این ورق برنده را به تو میدهم . قول میدهم .  
تلفون باد دیگری بزرگ زدن آغاز کرده بود . لومیس بهجمله گوش را بر داشت چند لحظه به صحبت تیلو ن کننده گوش داد نگاه گوسی را بجای آن قرار داده گفت:  
گوسا گشتی ناکوس بهجمله لنگر بر میدارد .

گریج پرسید :  
آیا از حرکت آن جلوگیری نمی کنید ؟  
اگر به آژون برویم ، بدخواه شد .  
بعد گوش را برداشته چند لحظه به آواز بسیار آهسته دران صحبت کرد .  
گریج و گاریسون به وقت هدایات او را گوش میدادند تا چیزی فراموش نشود .  
لومیس مجدداً گوش را روی تیلو ن گذاشت و دنبال جمله اول خود گفت: و بعد هم چانه خواهیم زد . خود را جمع وجود کنید

چند لحظه بعد يك هیلی کوپتر برای بردن ما می رسد .

هیلی کوپتر در تاریکی عمیق شب پرواز میکرد . زیر پای شان لندن با هلیوپتها چراغ خون می درخشید . در میان رود تایمز که مثل ماری سیاه لندن را دو نیمه میکرد ، چراغهای گشتی هایکه آنجا لنگر انداخته بود ، مبرقعه کرد . کوپتر بالاخره در میان آنها گشتی زیبایی فلیپا را شناخت و به لومیس نشان داد .  
هیلی کوپتر ارتفاع خود را کم کرد و در محلی نزدیک به آتیه کاندیش بزمین نشست . کوپتر لومیس را آنجا ترک گفته خودش به عجله بدرین کاندیش شتافت .  
کاندیش تمام آمادگیها را گرفته بود . هر دو با هم به وسیله موتی قراضه کاندیش بسوی بندرگاه سوازیرو شدند . آنجا یکساعت و نیمه بود کوچک و جدید در انتظار آن شان بود . در آنجا کاندیش آنها را سوار قایق موتوری نموده خود از ایشان جدا شد . گریج موتور را بکار انداخت . نخست فکر هدایات لومیس افتاد و بعد هم این را که چگونه او را در محلی که فلیپا لنگر انداخته بسود ، بشود ، تصمیم گرفت .

در پرتو اولین اشعات شفق صبح گاهی رود تایمز زیبایی خاصی بخود گرفته بود . آنها به آهستگی نزدیک گشتی فلیپا که لنگر برداشته و در حال غزیمت بود ، رسیدند ، کوپتر نگاهی دقیق به افرادی که به گشتی برای کمک های قبل از حرکت وارد می شدند افکند . و کاندیشی وادار ایمان شتافت . اولین قایق بزرگ که بسوی فلیپا نزدیک میشد و با آلتسیه سرعتی هم داشت یکباره برای اینکه با فلیپا تصادم نکند خواست مسیر خود را عوض کند ولی بیفایده بود زیرا جریان آب رودخانه آن قایق را به سرعت زیادی پیش رانده به بدنه چپ فلیپا کوفت . قایق دومی نیز نتوانست خود را کنترل کند به پهلوی دیگر گشتی تفریحی ناکوس خود و سومی مثل اینکه هدف گرفته باشد در آفر فشار جریان آب به سکان فلیپا خورده آنرا از کار انداخت . شدت تصادم سبب شد که هرسه قایق کم کم طعمه آب شوند .  
لومیس نفسی غرور آمیز گرفته رو به گریج کرد و گفت محتوی قایقها چه بود ؟ گریج جواب داد مقداری فضلات آهن و پارچه های خورده و بزرگ کانگرتی . می ترسم آ قای ناکوس مجبور شود برای جندی دوباره لنگر بیاورد .

لومیس گفت: حالا برویم سیاحتی مان را بخوریم و بعد برمیگردیم تا با او مذاکره کنیم . بعد هم موضوع قلع الطریقی دامود بحث قرار میدهم .  
ناکوس مثل يك بیمار می نمود . از پس راجع به همسرش فلیپ فکر میکرد خواب و خود را از دست داده بود . با نگاهی خسته



و در عین حال خشمگین به لومیس و کریج  
مینگریست. لومیس فوراً داخل صحبت شد و  
گفت: مایندایم که مسر تر شیبیل فرار داده  
است. آنچه ما اینجا که بنی آموخته اند که از  
دندان ما پرهیز کنی، فراموش کن. حقیقت  
اینست که ما نمی خواهیم تو بازیچه‌ها عی  
سیل شوی. بهتر است همینجا بمانی و از  
رفتن بپوشه محل دیگری مضایقه کنی.  
ناکسوس از سو-پاجات گفت:  
قرار داد را امضا میکنم.  
نه عجله لازم نیست. منتظر باش تا  
عسرت را دوباره بتو برگردانیم.  
به او باز هم هیروئین خواهد داد. آیا  
میدانید معنی این کار چیست؟  
اگر او دوباره معتاد شود اینبار زنده می  
خود را از دست خواهد داد.  
از کجا اینقدر اطمینان داری؟  
بایسیم صحبت کردیم. بمن شرح  
داد که با سووی و خانواده اش چه کرده  
است. سوگند خورد که فردا صبح عین  
معامله را با فلپیا دروغ نخواهد کرد.  
تو احمق استی. اینجا بنشین و مثل  
یک بوم در انتظار فلپیا باش. تا ما او را  
برگردانیم. از آن به بعد مذاکره خواهد  
کرد ولی هوش کن با کسی برای فرار مادر هم  
افکنده نکنی. همه تا آن میان کشتی  
نمانید.

فلپیا دچار کابوسهای موناگون بسود  
چار چایش را اسپهای رنگارنگ احاطه  
کرده شبیه کشتان اینسو و آنسو میدویدند  
و گاهی هم مستقیماً بسوی او می تاختند و  
همیشه او آرام می شد، اسپها نیز آرام  
می گرفتند. لاجرم خود را مجبور میدید که مکرر  
حرکتی نکند تا اسپها بغیر و جست در نیانند.  
ولی اشتیاق به هیروئین آرام و قرار از او  
گرفته بود.

شیبیل یکبار نزدیک او آمد میخواست  
برایش هیروئین بدهد ولی او مقاومت کرده  
از قبول آن سر باز زده بود. بسیار مشتاق  
بود ولی میدانست احتیاط دوباره به آن ماده  
چیزی که دمازی از روزگار او می کشد...  
ولی چند ساعت بعد پشیمان شده بخود گفته  
بود چه حماقتی را باری کردن پشیمان شیبیل  
مرتکب شده است. مصداق بخود دلدادی  
میداد که او برخواید گشت اعتبار مقام  
نخواهد کرد. دست است که ناکسوس را  
دوست می داشت ولی حاضر نبود با او دیگر  
هیروئین وارد کند.

همینکه شیبیل او را بنام صدا میزند،  
چشمان خود را به سنگینی کشور شیبیل روی  
او خم شده بود. فلپیا بیدار بود و لومیس  
از پیش نظرش هنوز هم دور نمی شدند.  
همینکه خواست دهان باز کرده فریاد بزند  
شیبیل سیلی سختی به گونه او خات  
اما فلپیا درد را احساس نکرد. اسپها  
پراکنده شده و جای آنها را یکی از تما ویر  
روی دیوار گرفته بود. شیبیل گفت:  
خواست را آورده ام. حال می خوا می  
استعمال کنی؟  
این را گفته پاکت کوچک مورد سینه را به او  
نشان داد. فلپیا خواست فریاد بزند:  
از اینجا خارج شو. ولی حرفی از  
دهانش بیرون نیامد. شیبیل اصرار کرد:  
من منتظر جواب استم.  
آری... آری خیلی تشنگم می شود  
قبول.  
ولی قبل از آنکه آنرا بتو بدهم باید  
کاغذی را امضا کنی.  
خواهش میکنم مرا شکنجه نده.  
شیبیل پاکت هیروئین را گذاشته از جیب

خود دفتر چه و قلمی بیرون آ و رد  
و گفت:  
تو خودت موجب شکنجه خود میشوی.  
اگر تو آنچه را میگویم بنام آقای ناکسوس  
نوشته و امضا کنی، از من بدی نخواهی دید.  
بگیر اینها را...  
این را گفته قلم و کاغذ را در دست او  
گذاشت و فرمان داد: اکنون بنویس فلپیا  
انگشتانش حرکت نمیکرد. نالهید: پس اول  
هیروئین را بده تا نیروی نوشتن به انگشتان  
من برگردد.  
نه، در آخر. و تو قبل از آنکه آنرا استعمال  
کنی باید خیلی کار ها انجام بدهی.  
فلپیا به ناچار آنچه را شیبیل دیکته کرد  
روی کاغذ آورد:  
«عزیزم هری!  
باشبیل یکجا استم. همه چیز رو برآه است.  
بخاطر من غصه نخور. اگر قرار داد را به  
انگلیسها امضا نکنی هیچ چیزی واقع نخواهد  
شد. ولی اگر امضا کنی در حقیقت حکم  
قتل مرا امضا کردی. بی.  
ترا دوست دارم هری. خواهش می کنم  
بمن کمک کن...»  
فلپیا میدانست که این نامه از تکاپ  
یک نوع پستی است ولی چه چاره بزمست  
آنرا تا انجام نوشت ولی امضا نکرد. دوباره  
دستش به لرزش در آمده بود. چند لحظه بعد  
به علت آن پی برد. آنچه نوشته بود خیلی  
مدت هس بود دستش از انجبت به لرزه در آمده  
بود. کاغذ را از هم دریاه سبک افکند شیبیل  
شاهه خود را بآبی اعتنایی بالا افکند گفت  
بغودت مر بخواست بزودی خودم بادست  
خود آنرا برایت آماده میکنم و در آینده هم  
مقدار کافی در اختیار خواهی داشت. فعلاً از  
بودن آن شروغ میکنم این را گفته به طرف فلپیا  
نزد بکتر رفت.  
فصل بیست سوم.  
سلینا راهم بجایی که خود موضع گرفته

بودند، برده بودند دختر در آنجا عما رتی را که  
شیبیل در آن اقامت داشت با تمام جزئیات که  
از آن بخاطر سپرده بود. نشان داد و تعریف  
کرد و قیمت زینته ها اتالی که ویرا در آن  
محسوس کرده بودند، عمارت پهلویی و فاصله  
اندکی که در اخیر زینته ها قرار داشت و بایک  
جست میشد به مارت مجاور ساختمان اصلی  
عبور کرد، بیک باز گفت: دو دست و دو  
همکار کریج و گاریو سون بعد از آنکه تاریکتری  
نقاط عمارت را دور زدند و خوب بخاطر سپردند  
پرواز خود برگشته وارد دیو اسلحه شدند و تا  
وقتی که مقدور بود خود را به طرز استعمال  
سلاحهای انتخاب کرده بودند. مشغول  
ساختمن. کار بر سول که متوجه چه کریج بود  
و حتی دید سنگین ترین و کشنده تر یسن  
اسلحه را انتخاب میکند علت آنرا سوال کرد  
و کریج در جواب او گفت:  
اینجا یک جنگ کوچکی رخ خواهد داد.  
اگر طرف را با اولین فیر از بین نبردی، بدان  
که آخرین روز زندگی ات طعی شده است.  
از انجبت این سلاحها را بر گزیدم که میتوان  
حتی به شکار کردن رفت و با اولین فیر بکاف  
هلاکش انداخت.  
گاریو سون از دیدن آن سلاحها و تفریقی  
که کریج از آن میکرد، چشمانش بیش از حد  
باز مانده بود ولی در حال کریج راحق بجانب  
میدانست. چند لحظه بعد دیووی اسلحه را  
ترک گفته و کنار سلینا برگشتند.  
دختر سوال کرد:  
آیا امروز آنجا خواهید رفت؟  
وقتی کریج به اشاره سون تایید کرد دوباره  
پرسید: آیا من با شما نه خواهیم بود  
آخر راه را خوب بلدیم.  
خیر، سلینا، نمیتوانم تو را برای دو مین  
مرتبه در مضطر قرار دهم.  
این مرد شکم گنده همیشه کار های  
شاق را بتو حواله میکند. فقط باین دلیل که  
بتو اعتماد دارد.

او به هیچکس و به هیچ چیز اعتماد ندا رد  
ولی چرا مرا انتخاب می کنی؟ بخاطر اینکه  
میدانم در آدم کشی مهارت کافی دارم. در  
اوایل وقتی مرا پیدا کردی ما مورت بر گزید،  
بمن وظیفه داد یک زندانجات بدهم و یک مرد  
را بکشم. اکنون او میداند که غیر از من کس  
دیگری نمیتواند حرف شیبیل شود.  
حق الباب شد و متعاقباً لومیس او را گردید.  
زیر بغلش یک لوله کاغذ بزرگ درید.  
می شد. بادی سلینا ابرو هارا بالا برده  
به طرف در نگاه کرد. دختر ملتفت مطلب شده با  
وقار و طمانیه از چابکند شد و از در بیرون رفت.  
لومیس بکریج گفت:  
تو هیچگاه بایک دختر بسد رو آشنا  
نمی شوی؟  
کریج جواب داد:  
برای پدر و هاروت ندارم.  
لومیس یک نگاه معنی دار به او افکند.  
بعد کاغذ های خود را روی میز نهاد و گفت:  
مشغول این ها بودم. چیز های خیلی قدیمی  
است اما در حال میتوانم یک ایده خوب  
بدهم. عمارتی را نشان میدهم که سفا رت  
زراپ پنجاه سال قبل در آن اقامت  
داشت. ایا تو مان متعلق بیکی از تو تهندا  
محل بوده است.  
بعد نقشه تعمیر را روی میز هوا کرد و  
گفت: (اینست) موقع گفتن این کلمه  
چشمش به اسلحه ای دوخته ماند که کریج  
و گاریو سون از دیو بیرون آورده بودند و بلا  
فاصله پرسید: «آیا چیت؟ مگر با کدام  
کشور خارجی داخل جنگ استیم؟»  
داخل شدند و آنجا آسان است اما  
موضوع اصلی اینست که چگونه خارج شویم؟  
این ها بدید آموغ می خورد.  
لومیس مستقیماً بچشمان او نگر یسته  
گفت:  
بقیه در صفحه ۶۲





# هردی با نقاب بقیه

## تاینجای داستان :

گفتار مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد.  
 الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسا با اتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلز بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پو لیس هاکن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاکن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرد در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشود و اینک بقیه داستان.

خود نشان دهد ایلا مجددا بصورت پدرش دیده با خود اندیشید که آیا می تواند به او اعتماد کند و مطلبی را در دل دارد با او در میان نهد سر انجام تصمیم به گفتن گرفت : پدر میخواستم بتو بگویم که من در همین آواخر آقای مایتلند را دیده و با او صحبت کرده ام .

توقیلا هم این مطلب را بمن گفته بودی که او را در دفترش ملاقات کرده ای . بنی، پدر آن روز صبح را بخاطر داری که کلونل گاردون آنقدر وقت به دیدن ما آمده بود؟

آن صبح زودی را که من به بهانه گردش به جنگل رفته بودم بخاطر داری ؟ من آن روز به جنگل رفته ام تا آقای مایتلند را ببینم . بنت کارد و پنجه را از دستش گذاشت ، بصورت دخترش خیره شد.

ایلا اظهار کرد : من اطلاع نداشتم که با او روبرو می شوم ، اما در شب یک نفر مرا از خواب بیدار کرد و - سنگی به پنجره اتاق خواب من انداخت ، تصور می کنم رای بود که در آن ناوقت شب آمده مرا بیدار

ایلا بنت سرگرم آماده ساختن غذای چاشت بود، که پدرش وارد منزل شد، کمره عکاسی سنگین را از دوش خود فرود آورده در اتاق نشیمن گذاشت و بکس دستی را - طبق معمول به اتاق خوابش برد.

برای ایلا مدت ها پیش این رفتار پدر عادی شده بود و اکنون تعجبی نمی کرد که میدید پدرش بکس دستی را به اتاق خواب خود می برد، وقتی او از اتاق خواب بر گشت، بسیار مانده و خسته معلوم میشد و در عین زمان خیلی پیر تر از سابق جلوه مینمود ، زیر چشمایش حلقه های سیاهی پدید آمده پزیده گی رنگ نسبت به گذشته غیر عادی می نمود. ایلا پرسید: پدر توفیق نصیب شد ؟ این سوال همیشگی ایلا بود و جان بنت هم همیشه در جواب دختر خود سرش را می شوراند.

امروز یک فاصله را پیدا کردم که کاملا وحشی افتیده و راستی عکاسی های جالبی کرده ام .

در اطراف هور سهام امکانات محدودی برای من وجود دارد.

جان بنت روی چوکی قدیمی خود در کنار بخاری دیواری نشست، بایشش را به آرامی دود می کرد .

ایلا می رفت و می آمد ، روی میزی را آورده همواره کرد و وقتی پشقاب هارا مقابل پدرش می چید موضوعی را که آزارش میداد به پدر خود فاش کرد و اظهار داشت : «امروز یک نامه از رای رسیده است .» در طول چند روز آخر این نخستین باری که از برادرش نام می برد .

بنت در حالیکه سرش را هم از روی پشقاب بالا نکرد گفت : «بلی؟» پدر او می خواهد مطمئن شود که تو مکتوب او را گرفته ای؟

بلی گرفته ام ، اما جوابی ندارم که به آن بدهم اگر رای خواسته باشد مرا ببیند ، میدانم که مراد کجا پیدا کند با آرامش حیران کننده حرف میزد ایلا از عکس العملی می ترسید که از بردن نام برادر پدرش ممکن بود از

ملتسمانه بمن گفت: مادمو زل ! من بشما چیزی گفتمی دارم ! اما هر دفعه که می خواست چیزی بگوید، وحشت زده به اطرافش می نگریست و از من خواهش کرد بمو ترش بالا شوم طبعاً تقاضایش را رد کردم تا اینکه معلوم شد ، راننده مو ترش یک زن بود یک زن بسیار پیر، خواهرش بود ماجرای فوق العاده عجیبی بود تصور می کنم ، در حدود هفتاد سال از عمر آن زن می گذرد این خانم پیر لباس راننده ها را به تن کرده بود، یک چنین صحنه مضحک را نمیشود در تخیل خود گنجانید - باهم به طرف جنگل رفتیم و از او پرسیدم بخاطر رای آمده ای؟ اما او بهیچ وجه بخاطر رای نیامده بود، او طوری پراکنده و بی ربط حرف می زد ، - سخنانش آنقدر عجیب مینمود که من به راستی عصبی شدم .

و درست وقتی او بر خودش مسلط شده چند کلمه بهم مربوط اظهار کرد من سوار مو ترش شدم .

او سخت ترسیده بود و تمام بدنش می لرزید، از من خواهش کرد، بروم او تقریباً به زانو افتیده التماس مینمود که نباید از ملاقات مان به کسی حرفی بزنم و به احدی نگویم که او به دیدن من آمده بود.

جان با عصبانیت چوکی را کنار زده گفت : چی ؟ و توهیچ نفهمیدی که...؟ ایلا سرش را بعلافت نفی تکان داد.

من نیمی از آنچه را که او گفت نتوانستم بفهمم او بصدای نیم بلند حرف می زد و من بتو گفتم که چه صدای خشک و بیروحی داشت .

بنت لختی با چشمهای خسته و نگاه به زمین دوخته بی حرکت نشسته بود و به آنچه از دخترش شنیده بود فکر کرد پس به ایلا گفت.

اگر بار دیگر این مرد به اینجا آمد، در آنصورت بهتر خواهد بود که بگذری من با او حرف بزنم.

ایلا بالحن آرامی پاسخ داد: پدر بقیه در صفحه ۷۰



# د زړه خبری

# بدتر از مرگ

د ملی ارادو او تصمیمونو د عملی کولو دپاره چی په هغه کی ملی گتیی شاملی دی پوره پوره مرستی کیږی یقین دی چی زمونږ پوه وطنوال د ولس پالنې ذروحیی په مطابق د گران هیواد دآبادی او اعتلا لپاره لدی ټولو پسر لنیو او ټو لنیو مناسبو فرصتونو څخه کامله اوبه زړه پوری گتیی آخلی .

د خپل کار او زحمت نتیجه په قوی هیله په خپلو سترگو وینس موږ خپلی دیندن ته خوشبین څه چه متیقن یو، زمونږ ژوند مخ په ښه کیږد دی هغه ستونزی او مشکلات چی له کلونو راهیسې زمونږ ډېر مختکه په لاره کی موجود و، د ملی عزم تر شعار لاندی دخلکو دخو اړخیزو همکاریو له برکته یوږ بل پسو له منځه ځی مونږ د هوسا، پسیا او نیکمرغه افغانستان د جوړولو په مقصد د زړه له کومې دژوندانه له هری شیبی څخه کار آخلو، د پسرلی له ساه بڼوونکی موسم څخه داوړی د ټوډوخی له انرژۍ څخه، ذمین دطلاپی موقع څخه اود ژمی د سپینو زریڼو واوړو اوبه زړه پوری لحظاتو څخه .... دژوند هره سلگی د رنگینو سره غاړه غړی ده مونږ دهری سلگی له رنگینیو څخه د گران هیواد د پرمختک لپاره گټه اخلو اود طبیعت سرشاری منابع او شتمنی د ځان او هیواد د نیکمرغه کولو د پاره استفاده او دغه جبری جریان په خپل اختیار کی ساتو، همدغه دجبر او اختیار یرالی مبارزه ده، او همدغه د ژوند اصلی معنا او هدف .

«دی» د همدغو سپیڅلو هدفونو د سرته رسولو په تکل څو په زړه پوری لنډی تاسوته د پسرلی د زحمتی په ډول وړاندی کوو :

۱. د پسرلی هوا لگیری  
ستادیکي په نسیم زړونه تازه شونه به گل کی ستا پشیره ښکار پری  
لاسی می د مات شۍ چی یو گل به پری کو مه خوله دی غوټی د گل گلاب ده  
شونئ دی بیس ته کره چی وسپری گلونه ځایا جانان د گلونه لهری  
ځانگی بی خولی گلونه وږمه  
د پسرلی راغی گلان ډیر شول  
هیله به خپلو سترگو وینی، مونږ خپلی آیندی څو شیبین او متیقن

د زړه خبری یو بل سره وکړی .  
هغه وخت چی گل څیری پیغلی دنورو گلانو دلیدلو لپاره باغ ته د تلو عزم کوی نو مین حسادت کوی وایی چی :

باغ ته دی تگ مناسب ندی  
گلان شومیري، مخ په پانو پتوینه  
خو باغوان هم د گلایو پیغلو د راتلو هر کلی نکوی دهغی (رخی) له امله چی دخپلو گلانو د ښکلا لپاره بی لری دوی ته دراتلو ځنډ پیښوی نو د باغ په دروازه کی دوی د باغوان سره خبری کوی پدی وخت کی بی اختیاره د مین له خولی نه په ډیر سوز سره دالندی وخی چی :

د گل گلاب د گل دپاره !!  
نجونی سرتوری د باغوان سلام کوینه  
خو واقعیت دادی چی پدی وخت کی طبیعت په ټولو موجوداتو کی د ښکلا څیریکی له لورایه ځلیری په هره خوا کی ذخوینی او خوشالی نغمی او سندرې ویلی کیږی، دغم او خپگان احساس تر پښو لاندی کیږی او هر څوک دنوی هیلو او ارزو گانو سره په خوشبینانه ډول مخ پروړاندی ځی د قوی عزم اوزیات کونښن په اتکا د پښوونکی قلمونه آخلی .

هر څوک د وصال په تکل د هجریو خنډونه او اغزی له منځه وړی او ددی موسم له مزایاوو څخه اعظمی استفاده کوی .

سږ کال افغان ولس ددی طبیعی مساعدا تونو څخه څکله اوچته استفاده کولی شی چی د ټولنیزو چارو د سمون دپاره په زړه پوری زمینه مساعده شوی اود جمهور ری نظام په وړاندی د ولس اکثریت منفعت آخستلی شی اوبه عظیم جریان سره

بی خاوند هغوی اوکار به پری کوی  
سږ کال زمونږ خوارو بزگرانو ته د به زړه پوری هیلو کال دی . سږ کال چه د ژمی واوړو او اوږښت دښه فصل زیری ورکوی زمونږ بزگرانو و ډیر دامیدونو وې کال دی .  
او داد یوه وینښ او میرنی ولس دهیواد دودانی هغه سریزه ده چه د جمهوری بیرغ بکنښی رپیږی اوله هروار رپیږو سره بی وطنوال دویار او سږ لوړی احساس کوی .

بطرف بالای خیابان پیشی می آمد ند • بزورگ رتبه ترین شان يك ساتنن بود و لودی هر حال از همان جنس خونسرد و جدی پولیس انگلستان بشمار میرفتند • منسوب به افراد دسته لیتون مفتش بودند • او میش آ نهاد انتخاب کرده بود • بدون آنکه در ترا فیک سنگین آن خیابان دچار زحمتی شوند بسه آسانی برای خود راه می گشودند ز سیرا موتور سیکلت سواران وقتی آنها میر سید ند توقف میکردند وبانگاه های غرور و افتخار آمیز به تماشا می پرداختند • کریچ با همان صوری عجیب خود انتظار کشید تا موتور سیکلت سواران مورد اگر مدخل بنا ، یک نیم دایره راتشکیل دادند • سپس چارنفر از آنها جدا شده به درب سفارت نژ د یک شردند • در حالیکه دوفقر در دوجانب در به حال تیارسی ایستادند بکنفر شان دگمه زنگ خبر را فشار داد • و نفر چارمی چکش آهنی دروا بصدا درآورد • ولی در حقیقت این چارنفر از افراد گاندیش بودند که مطابق تعلیمات گرفته از کریچ حرکت میکردند • و لسی با همه این ذقالباب دوجانبه از داخل عمارت صدایی برنمی خواست • اما در پایان یکنوع بگوگو بوجو د آمده و پولیسها بارعایت نظم و ترتیب اندکی پیشتر آمدند • کریچ بسوی ماریرسون بر گشته گفت : اکنون لازم است من پایین بروم • و بسوی ماریرسون باشاره سر تصدیق کرد • یک لحظه چشم در چشم هم دوختند وبعد کریچ اذان جادو شد • درپایین یکی از چاندنری

که نزدیک در بودند از سوراخ دریافت مکتوب ساکنان عمارت را صدا زد وبعد دسته کاغذی را که در دست داشت از آن سوراخ بدرون افکند • درپای ماریرسون پنجره را کشوده سلاخی را آماده داشت تا سر موقع بتواند اقدام کند •

در میان آن کاغذ ها نوع مخصوص از کاغذ که تولید حریق میکند، دیده می شد ایسن از همان نوع کاغذی بود که برای نفسستن باد در جنگ عمومی دوم مورد استفاده قرار گرفت • ماریرسون در دل دعا کرد که خدا کند آن ها که این کاغذ ها را بدخل افکندند ، مریق استفاده آن فراموشی شان نشده باشد • یکی از پولیسها نیز در حالیکه چوب مخصوص پولیس را در دست داشت به در نزدیک آمد و این بیتون بود • او بلا فاصله چوب خود را بروی یکی از افرادیکه نزدیک در ایستاده بودند حواله کرد و لی آن فرد بجایکی خود را کنار زد و نتیجه چوب لیتون شیشه رو شکست • سایرین نیز از اینسو و آنسو باشکستی شیشه پنجره ها را افکندند کاغذ های خاص حریق سبب شدند که در یک لحظه از در در پنجره های عمارت دود و آتش با لا شود • ماریرسون یک لمعه دیگر صبر کرد وبعد در مگروفون نیرو مندی که به بلند گو اتصال داشت، فریاد زد:

«یا قیاد»

## نوی کال دهیلو . . .

پدی پوهیږی چه پدی نوی اوله برکت نه ځ کال کی بهد هغه ژوند دهوساینی خواته ځی . هغه بهد جمهوري دولت په پاملرنه هر څه ور په گوټو کړی . او هغه ځمکی چه نږد دولت په لاس کی دی ، سبا به

• خوب است ، شما خانم ناکسوس را نجات بدهید اگر خواسته باشید تا آنکه هم در اختیار شما می گذارم •  
کریچ گفت :  
• نه به تا آنکه احتیاجی نیست در حال حاضر فقط يك پایپ افغانی پیدا کنیم كف یت می کند •

\*\*\*

دو ږوی سفارت ژاپر از دحامی از جوانان دیده می شد که همه لباسهای چرمی در پسو داشتند و موتور سیکلت های شان پس عت دیوانه کننده در خیابان اینسو و آنسو غرش کنان حرکت میکرد • ماریرسون از بلند ترین پنجره عمارت آنها را بارضایت تما شا میکرد • موتور سیکلتها از خیابان اصلی خارج شده از یک زاویه دور میزدند ، بسوی چپ میرفتند و باز داخل خیابان اصلی می شدند •

در حالیکه دران بلاکها حتی رفت و آمد بایسکل هم بشوادی صورت میگیفت • ناچاریکه دیده می شد دران حوالی حتی یکنفر پولیس وجود نداشت • در دست کار یو سون يك بکس دستی کار جلب توجه میکرد و در پهلویش کریچ در لباس کارگری سر یک پایپ افغانی را در دست و در شان اش طبراق مخصوص ابزار آلات بنظر میرسید • گاز آتش خاموش کن، زنده می را سخت میکرد • کریچ و همکارش بترجمت توا نبسته بودند ساکنان عمارت را قانع کنند که پایسد خاوج شوند تا گرفتار تسیم دود و فتنه ن هوا نگردند •

یکدختر زیبا نیز در میان آنها دیده میشد که تصور میرفت از کارکنان شرکت تسو کید گاز باشد • هرسه نفر تا موقعی که سکر تر هانیز بیرون رفتند منتظر شدند • همینکه تنها شدند از میان طبراق های خود لباس افغانی سه کلاه خود ها و سلاحهای سنگینی را که با خود داشتند ، بیرون آوردند •

کریچ پهلو ی ماریرسون ایستاده یکبار دیگر سلاحها را بدقت می نگریست • ماریرسون وقتی بسوی کریچ نگاه کرد يك لحظه ادوا کریچ دومی تصور کرد: یکی کو ریچ نیرومند ذکی ، دوست داشتنی و مودب در برابر خانمها و دیگر ی پر انرژی ، با جرئت و آتارس و هر لحظه آماده برای گشتار ، آتش زن و خراب کاری • در این لحظه کریچ دومی در برابرش قرار داشت واژ وضع او پیدا بود که مثل همیشه به موقعیت خود اطمینان کافی دادن و او هر چه حادثه دشوار تر باشد زیرا خود دش همیشه میگفت : هرگز حتی به ذهن خود هم چانمیدم که ممکن است ناکام شوم • فکر میکنم عاقبت مرگ است آدی کر ریچ جلادی ازین قبیل بود • مجبور بود هر وقت و در برابر هر پیشی آمدی بخودش اطمینان واعتماد بیحد داشته باشد • عکس آنرا هرگز قبول نداشت و شاید هم به همین دلیل او همیشه موفق می شد •

\*\*\*

کریچ د چسبای خود يك يك تپانچه قرار داد و وقتی ماسک ضد دود را برو می کشید ، بسوی ماریرسون تبسم کنان گفت :  
• همه چیز را باید بدقت کنترل کرد •  
در گمرش یک تپچه آویزان بود و در دهانه موزه اش يك گارد بزرگ جا داده شده بود • کاسکت مخصوص افغانی اش هم مثل خود يك مالدیا تور بود • خطاب به ماریرسون گفت :  
اینک زمان حرکت فرا رسیده است در ان موقع يك دسته افراد پولیس از پاین



# ورزش

## در سال گذشته از ورزش در کشور

### چه خبر بود؟

با طلیعه نظام جدید در کشور روح تازه ای در جسم ورزشکاران مانیز دمیده همچنانکه در همه امور، جوانان جمهوریت را همراهی نموده و با جدیت تام برای تحقق اهداف جمهوری جوان در کشور گام های مثمر برداشته اند در ساحة ورزش نیز خواستند استعداد خود را مورد آزمون قرار دهند و برای مبارزه با ورزشکاران دیگر به تمرینات خستگی ناپذیر پرداختند.

گرچه یاد آوری از همه جر یا نات ورزشی سال گذشته درین دو صفحه مقدور نیست با آنهم ما شمه ای از همه آنها را با عکس های آن تقدیم میداریم تا با شد سال پاز با همه زیبایی اش مجسم گردیده و ورزشکاران ما سر از همین حالا که بهترین فرصت برای تمرینات است به آن سعی را آغاز نمایند.

#### تورنمنت فوتبال پوهنتون کابل:

بتاریخ ۱۲ عقرب بین تیم های کلب های آزاد، پامیر، اتفاق، خیبر، باختری، یما، دافغانستان پانک، آریا، تاج و تیم های ژاندارم و پولیس و پوهنتون کابل برگزار گردید که روی عواملی به پایا ن نرسید.

#### تورنمنت فوتبال دیا ست المیک:

بتاریخ ۸ قوس میان تیم های کلب های آزاد، پامیر، اتفاق، تاج، یما، پوهنتون اول، تیم آبی پوهنتون دوم و تیم ج معارف سوم گردیدند. پاس، پامیکا، دافغانستان پانک و نوانی برگزار گردیده و بتاریخ ۲۴ قوس ختم گردید که در نتیجه، تیم های اتفاق، پامیر و تاج اول، دوم و سوم گردیدند.

#### تورنمنت فوتبال کلب ورزشی

پامیر:

بتاریخ ۱۵ سنبله میان تیم های معارف، اتفاق، پامیر، یما، دافغانستان پانک، تاج، پاس، آریا، باختری، میوند، لمر، پامیکا، میهن نوانی، خیبر، پیران و اتحاد مکروریان برگزار گردیده و بتاریخ ۱۲ میزان ختم گردید که در آن تیم فوتبال منتخبه معارف مقام اول و تیم فوتبال کلب اتفاق مقام دوم و تیم فوتبال کلب تاج مقام سوم را اجراء کردند.

#### تورنمنت آزاد فوتبال کودکان:

بتاریخ دوم میزان میان تیم های کودکان شهر کابل آغاز گردید ولی به پایا ن نرسید.



تورنمنت بسکتبال دختران پوهنتون و معارف بتاریخ ۱۹ سنبله میان تیم های الف، ب، ج معارف و تیم های آبی و سرخ پوهنتون کابل برگزار گردیده و بتاریخ دوم میزان خاتمه یافت که در نتیجه تیم سرخ





## نقش پوهنتون وپولی تخنیک در تربیه ورزشکاران

پوهنتون کابل و پولی تخنیک که سالها برای تربیه ورزشکاران در کشور رول داشته باز هم تورنمنت های را دایر نموده و هم در میان پوهنځی ها و هم میان کلب ها این تورنمنت ها را برگزار نموده و کپ های قهرمانی را برای مستحقین توزیع نموده و جشن ورزشکاران را نیز به افتخار ورزشکاران جمهوریت برگزار نمودند.



## بایستگبال

دین اواخر سپورت باستگبال نسبت به سایر سپورت هادورشمبرهادرین جوانان اعم از دختر و پسر گسترش وسیعی پیدا نموده است . در سالیکه گذشته مسابقات باستگبال در مکاتب مختلف دخترانه و پسرانه و بخصوصی پوهنتون کابل برگزار گردید جوانان افغان در مسابقاتیکه باتیم های خارجی مقیم کابل اشتراک کرده اند همیشه بر به آنها بویه است .

## پهلوانی

در زمستان سال گذشته تورنمنت پهلوانان نیز دایر گردیده که او لا مسابقات میان ورزشکاران هرکلب وبعد میان کلب ها مسابقات دایر گردید که در نتیجه کلب میوند تحت سرپرستی قهرمان شپیر پهلوانی در کشور خلیفه ابراهیم مقام قهرمانی را تصاحب نمود





- شما گفتید که میتوانید برای من چای بیاورید همینطور نیست :  
- درست همینطور که فرمودید . - و شما میتوانید برای من لیمو بیاورید .  
- کاملاً درست است .

- شما میتوانید که چای پیاورید لیمونه تنها خواهش میکنم که در باسج دادن عجله نکنید . لطفاً کمی فکر کنید ...

او صادقانه تاملی کرد و کلیسایین و چروکچهره اش را بالا کشید پشیمانی اش چمک شده خیلی سعی رد چیزی بگوید ولی بلاخره سرش را با علامت نفی چند بار حرکت داد .

- نخیر ، نمیتوانم .  
- یعنی چرا ؟  
- مطابق مینو !

هر دو خاموش ماندیم . و بعداً لیموسانه از کف آمنتین سفیدش گرفتم :

- شما بفرمائید بنشینید ، وارخطانشوید ، بیانید مکرراً قدری تفکر کنی یعنی ... شما چای دارید ؟ بلی ؟ - بلی !  
- و لیمو هم دارید ؟  
- بلی !

- حالا دیگر تمام مسایل حل است و برای اینکه چای بی لیموبه دست آورد فقط بطور بسیار ساده ای عمل کرد و آن اینکه لیمو رادر جای نیندازید .

- غیر ممکن است .  
- یعنی چرا عزیزم ؟  
- مطابق مینو .

او را در آغوش کشیدم نوازش دادم و در حالیکه بطرف قلبم نزدیکش میساختم به نجوا گفتمش :

- دوستم ، عزیزم ، برادرم ، جانم - از قهر تان پائین شوید ، فکر کنید ...

هیچ امکان ندارد که چای بی لیمو نداشته باشید . از نقطه نظر ثوری وقتیکه هم چای باشد و هم لیمو ممکن است چای را بطور علیحده از لیمو فراهم ساخت بین عزیزم آیا همینطور نیست .

- نخیر - در حالیکه آهسته ، آهسته حوصله اش سر میرفت گفت :

- ممکن نیست - همه چیز مطابق مینو ...

نزدیک بود گریه سردهد فوراً دو ناپلیت مسکن از جیبم برون آوردم

هم به او تعارف کردم و هم خودم

نزدیکم .

- رفیق مهربانم - يك بار رزمایش کنید این آنقدر کار مشکل نیست .

يك بار به مطبخ بروید يك گیلایس چای بریز و لیمو را در بین گیلایس نینداز . این قطعا هراسی

درین هفته دو فانتیزی جالب را که دوست عزیز و همکار صمیمی ما آقای ژرف بین تر جمه کرده اند تقدیم خوانندگان عزیز می نمائیم.  
مترجم ژرف بین

## چای بالیمو

رستوران واتون روی خطوط آهن پدنبال سایر واتونها تکان میخورد و کش میشد ...

گارسون مثل ملاحی که روی عرشه کشتی راه میرود با لباس سفید رنگش در حالیکه سعی میکرد تعادلش بر هم نخورد بمن نزدیک شد .

از او خواهش کردم :  
- لطفاً برایم يك چای تعارف کنید .

گارسون برای اینکه مقصدم را بهتر بداند محترمانه پرسید :  
- با لیمو ؟

- نخیر - بی لیمو .  
- بی لیمو - نداریم .

و او با نزاکت با پنسل روی مینو خطی کشید و بمن نشان داد . آنجا نوشته شده بود :

(چای با لیمو - هفت کپیک)  
من تعجب کردم .

- چرا میگوئید نداریم - چای بالیمو هست .  
- بلی هست .

- چرا بی لیمو میگوئید نداریم ؟  
گارسون بادی در گلو انداخت در حالیکه سرش را بعقب می کشید گفت :

- مطابق مینو !  
- او برادر بیانید کمی فکر کنیم .

- بفرمائید فکر میکنیم .  
او این جمله اش را با مهربانی ادا کرد و فوراً چنان قیافه ای بخود گرفت گویا روی موضوع بفرنجی تعمق میکند .



بدون شرح



بدون شرح



# همه راضی اند

نکده داشت .

در ختم روز رئیس سکر ترش را احضار کرد و با علاقمندی خاصی پرسید :

روز شنبه هیچ کسی پرسانی از من نکرد ؟

سکر تر جوابداد :

نخیر ، روز شنبه بصورت عمومی هیچ کسی از هیچ کسی پرسانی نکرده است .



کاغذی را به مضمون ذیل نوشت : (روز شنبه مادر جانم ترشی می اندازد .

فدري معطل خواهيم شد . آب معدنی را در یخچال گذاشته ام

کامله جان کاغذش را بلا لای

یخچال گذاشت در لحظه ایکه رو ز

کار «پنجشنبه» اختتام می یافت و

فشار دادن دکمه زنگ سکر تر

رئیس صاحب را بجان آورده بود

کاغذ به سکر تر خود نوشت :

(روز شنبه ناوقت تر میایم . اگر

کسی از بالا دستان پوسان کرد ،

بگو امور زیر دستان را بررسی می

کنم و اگر زیر دستان پرسیدند بگو

که مرا بالا دستان احضار کرده) .

رئیس اداره بصیر .

رئیس کاغذش را بین یخچال

و گردن یکی از بوتلهای آب معدنی

آویخت .

روز یکشنبه انجنیر سخی پوزه

اش را روی میز خودش یافت دوست

همان جاییکه او گذاشته بود . آنرا

گرفت و پاره کرد .

مدیر شعبه احمد نامه اش را در

حالیکه چمک هم شده بود از دهن

دروازه سر انجنیر فابریکه یافت او

نیز نامه خود را در تکراری کثافت

انداخت .

سر انجنیر فابریکه مکتو بش را

عنوانی رئیس نوشته بود بدون اینکه

دستی خورده باشد و یا باز شده

لحظه ای قبل از ختم روز کار

(پنجشنبه) سکر تر روی ماشین تایپ او آن پاکت را برای پنجشنبه آینده

روز پنجشنبه اول صبح انجنیر سخی پروژه ای عنوانی مدیر شعبه روی میز کارش گذاشت .

(روز شنبه از حبشه شوهر خاله

خشویم می آید ، نرفتن به تر مینل

هوایی جهت استقبال او کاریست

دور از نزاکت . بنا بر آن ممکن است

قدری دیر تر بالای وظیفه بیایم) .

باعرض حرمت . سخی .

سا عتی پس از ربع اول روز کار

مدیر شعبه عنوانی سر انجنیر

فابریکه رقعۀ ای نوشت :

(روز شنبه خانم رساله علمی

خود را دفاع میکند . فکر میکنم

وجود من در محفل دفاع از رساله

علمی زحم حکمیست حتمی ازین لحاظ

قدری معطل خواهم شد .

احترامات عمیقانه و صمیمانه ام را

پیشبرید . احمد مدیر شعبه

مدیر شعبه رقعۀ اش را در پاکت

رسمی ای گذاشت و از زیر دروازه

به اتاق کار سر انجنیر پرتاب نمود .

در اواخر روز و پنجشنبه سر

انجنیر فابریکه فرید کادتی از جیب

بیرون آورد و روی آن عنوانی رئیس

نوشت .

جناب محترم رئیس ا برادر

زاده ام دو شیزه ای را فریب داده

با خود به ده برده ، میروم تا از

عواقب وخیمی که این حادثه بدنبال

خود خواهد آورد جلو گیری کنم روز

شنبه کمی ممکن نا وقت تر برسم )

با احترام . فرید سر انجنیر

فرید نامه اش را روی میز

سکر تر رئیس گذاشت و رفت .

لحظه ای قبل از ختم روز کار

(پنجشنبه) سکر تر روی ماشین تایپ او آن پاکت را برای پنجشنبه آینده

ازد فقط از لیمو صرف نظر کنید خلاص .

بفرمائید یکبار امتحان کنید .

از پس اختیار را از دست داده

ن فوراً بر خواست و میخوا ست

یک خطر را بصدا در آورد که

مجلس دستش را گرفتم و ما نعلش

بدم او با عصا نیت در حالیکه از

نار میز محکم گرفته بود دستش

از دستم رهانید و رفت .

بعد ابرایم جای آورد . جای بدون

لیمو .

مثل اینکه در مسابقه و پهلوانی

بروز شده باشم با تبسم نمکینی

رایش گفتم :

دیدی عزیزم . در زندگی هیچ

بیزی نیست که نا ممکن باشد .

او هم لبخند شیرینی روی لبانش

شش بست و از من هفت کبیگ

رفت و رفت .

واضح است که قیمت جای بالیمو

مابق مینو .



مسابقه دوش



زن: معلوم میشه که خوب شکم  
بگد شدی .





کبیر فریاد جوان هنرمند نیست که از سالها به اینطرف بکارهای هنری اشتغال دارد، او را از زمانی میشناسم که در پوهنی تئاتر علاوه بر تمثیل همراه با همسر خود ماموریت در افغانستان هنرمند خود برای نمایش درامها دیگر میساخت. گمان میکنم ده سال قبل بود، کبیر در پهلوی کارهای تئاتر بعضی کارهای فنی و موسیقی تیار او را رسانم و مشتمل بر آورد. او دوسه فیلم هنری که از طرف خارجی در افغانستان تهیه شده نقشهایی داشت. مثلا در فیلم ماموریت در کابل که از طرف هنرمندان اتحاد شوروی تهیه شده، در یک فیلم تلویزیونی که فرانسویها تهیه کردند و یک فیلم هنری دیگر، حتی در فیلم فرانسوی او یک ساعت و سیست دقیقه نقش داشت.

کبیر فریاد که جوان بلژند قد و گندمگون است محبوب و کم حرف بنظر میرسد او تپ هنرمندانه دارد ولی تا آنجا که در حرف هنرمندانه یعنی به اصطلاح از او کم نکند مشکل است پی برد که او چقدر کار هنری انجام داده زیرا او از خود کمتر حرف میزند. او را باز ما در آهریت آرت مطبعه دولتی دیده بودم حالا او بحث آمرانجا کار میکند.

رشته سخن را در دفتر کارش باوی گوشوم. راجع به کارهای هنری خود با من حرف میزند.

ماحال چند تابلو کشیده اید و کدام سبک را در نقاشی تعقیب میکنید؟ کبیر فریاد نکاهی به انگشتانش میاندازد و پاسخ میدهد:

تابلوهای زیادی نقاشی کرده ام. تعداد آنها را بخاطر ندارد من با خود این رسم در قسمت خطاطی، نقاشی و دیزاین همکاریهای فراوانی نموده ام و این کار هنوز هم ادامه دارد.

در مورد سبک نقاشی باید بگویم که خواسته ام از سبک کدام هنرمند بخصوص پیروی کنم اولاً ایده تابلو را نزد خود طرح میکنم و بعد به ترسیم آن آغاز میکنم. ایده

# کبیر فریاد

## هنرمند محبوب ما



# او تا حال در نقش

رسانم هم میتواند اثر

فریاد: میان

عمیق و ناگسسته

هنرمند باید این

بقوه تخیل هنرمند ایجاد میشود و تخیل اگر از واقعیتها منشعب گردد بهتر است.

میگویم:

خوبین مورد بیشتر توضیح بدهید، واقعاً ما چگونه برای هنرمند سوژه میشود؟ فریاد پاسخ میدهد:

به وقایع و برخوردهای اجتماعی هر کس ممکن است دقیق شود، منتصبی هنرمند به نازک بینی بیشتری به اجتماع دقیق میشود و در تخیل خود از موضوعات اجتماعی عکس برداری میکند، بعد ایده خود را که از اجتماع آب خورده است بروی کاغذ پیاده میکند. به شکل داستان، شعر یا یک آیه.

میگویم:

خطاطی هم هنر است؟

بله اگر طرافت هنرمندانه داشته باشد میتواند از شکل فن برآمده قالب هنری بگیرد می پرسیم:

بنظر شما میان هنر و مردم رابطه وجود هست یا نه؟

میگویم:

رابطه بین هنر هنرمند و اجتماع حساس است زیرا هنرمند مجبور است برای وجود آوردن اثر هنری خود برداشتی از اجتماع خود داشته باشد و بعد اثر خود را در معرض دید و قضاوت مردم بگذارد. من معتقدم که هنرمند باید در هنر خود حیات مردم را متجلی سازد، یعنی اگر گاهی یوسف یا تشریح طبیعت می پروراند باری در برابر مردم هم مسوولیت خود را فراموش نکند، بخوشه اند خود را هر چه است شکل بشری وانسان بدهد، گوشه از خصوصیت مردم خود را و برخورد های زندگی اجتماعی را تشریح نماید و چه بهتر که انتقاد کند. و من زیاده تر خواهان راهی هستم که چگونه باید رویه مردم در هنر پیدا نماید و تقاضای ایشان را در زمینه های هنری فراهم سازم البته هنرمند نیز لایتنک پدیده های اجتماعی که از اوضاع و چگونگی مردم نشئت می نماید است و زیاد

از انتقاد معقول و سالم مردم خوشم می آید این انتقاد سالم و منطقی خود دوی نایاب است که بخصوص هنرمند از درد جانسوز

اتحراف مداوم میتواند



# سه فلم هنری

## شته است

انتقادی بوجود آورد

دومردم رابطه

جود دارد و

طهرا احترام کند

می بوسم :

آیا يك نقاش هم میتواند انتقاد بکند؟

پاسخ میدهد:

سبلی... اگر يك تابلوی استاد غوث الدین

ا دیده باشید در آن زندگی گدایی نشان

داده شده که دست نیاز دراز کرده و در

کوشه تابلوی زن و مرد متغولی معلوم

میشود که بی اعتنا بحال آن زن از مقابلش

دیده اندمن این تابلو را بالاتر از يك

داستان یا شعر یا مضمون انتقادی میدانم، حتی

خیلی اگر ناک تر از آن.

در خفاطی چه سبکی دارید؟

در مورد خط های هنری که درجارید دیده

می شود چه سبکی را پیروی میکند.

در قسمت نوشتن خط های هنری که از من

درجارید و مجلات به نشر رسیده می توانم

بصراحت بگویم هنر هر کسی شیوه خاصی

دارد و من هم طرزی را در عناوین و سیمولها

بیش گرفته ام که زاده ذوق و تخیل خودم

بوده و تقلید اقتباس از خط کسی و سبکی

بخصوص نیست.

نظرت راجع به نقاشان و خطاطان ما چیست؟

من در قسمت خط قضاوت کرده نمیتوانم،

تاچانیکه معلومات دارم، در قسمت خطاطی

قلمی هنر استاد عزیزالدین و کیلی و هنرمندان

جوانهاشمی قابل قدراست، از نقاشان کشور

بیشتر به هنر استاد محترم سیدجلال الدین خان

استاد مرحوم برنشا، اساد کریمشاه خان و

استاد غوث الدین علاقه دارم

می پرسیم:

راجع به رویا و خطاطی او با مویک و توش

چه میگوئید؟

در رویا جوان پر استعداد و هنریند خوبی است

بخصوص خطاطی او با مویک شیوه خاصی

خود اوست که میتوان آنرا هنرمندانه ترین

شکل خطاطی قلمدار کرده هنر رویا در خارج

کشور هم سخت مورد توجه قرار گرفته است

رویا علاوه از خط چور نقاشی هم دسترس

شماره اول



کافی دارد خطاطی رویا با مویک نقاشی واقعا

استکاری و جالب است.

از کبیر فریدی پرسیم.

در خطاطی و نقاشی چه کسی را رهنمایی

خود میدانی

فریاد میگوید:

در مرحله اول من به تنهایی کار هنری

خود را آغاز نمودم درین اواخر نظر به علاقه ای که

به هنر استاد کریمشاه خان رسید جلال آغا

داشتم از ایده ها و مشوره های شان استفاده

وسعی کردم و از سبک مقبول و زیبایی شان

اکثرا میخواهم پیروی نمایم.

آیا خودت هم کسی را در نقاشی

خط هنری رهنمایی کرده ای؟

سخرین مورد حرفی نمیزنم زیرا نمیخواهم

قیافه يك استاد را بخود بگیرم ولی باصراحت

میگویم اگر کسی مایل باشد در قسمت خطوط

چیزی از من بیاموزد از کمک و رهنمایی

آیا در نمایشگاه های نقاشی هم اشتراک

نموده اید؟

وقتی این سوال را مطرح کردم، کبیر فریاد

قیافه اندوگینی بخود گرفت، چشمانش را به

سطح میز دوخت و آنگاه شمرده گفت:

تا بحال چون از طرف مراجع رسمی بغیر

وزارت اطلاعات و کلتور کدام نمایشگاهی دایر

نگردیده است که از هنر مندان دعوت کرده

باشند و من هم زیاده تر مقامات کلتوری

ورسمی را ترجیح داده اگر از من دعوت می شد

و بحال دعوت شو و به کمال افتخار حاضر

بودم و هستم البته در اثر توجه دولت جمهوری

به سایر امور در زمره مطبوعات درو شد

و پیشرفت آن سعی بلیفی نموده اند... که

احیای نمایش بزرگ کلتوری خرد نشانه

آنست که من هم علاقه مغرطی به این نمایش

دارم و البته به افتخار در آن اشتراک نموده ام

در قدم اول هیچ هنرمند از طرف خود نمایشگاه

دایر کرده نمیتواند تا در آن آثار خود را نمایش بدهد

بعلمت اینکه خود خواه جلوه ننمایند به اینکار

دست نمیزنند، ولی من طرفدار آنم با وزارت

محترم اطلاعات و کلتور نمایشگاه های نقاشی

را زود زود دایر نماید.

دفعتا می پرسیم:

آیا در نظر ندارید امسال در جوابز

مطبوعاتی شرکت نمایید...؟

چرا... من سه تابلوی خود را که در

تقویم سال ۱۳۵۳ نشر شده به اداره جوابز

مطبوعاتی سپرده ام.

می بینم که یکمده اشخاص منتظر فریاد

هستند، آنها فرمایشاتی دارند. برای رویی

که میخواهند چاپ کنند از فریاد استمداد

می جویند، فریاد مشغولیت زیادی دارند نمیتوانم

بازهم او را در مقابلم بنگهدارم. مشکلی دارد که

منکنم. از جا بلند شده با او جدا حافظی

میکنم. او بایبخت ارام و مخصوصش دستم را

می فشارد از هم جدا میشوند و ....



# داستان

## دوازدهم

مضمون از: ابو المعانی بیدل

سناریو از: شرف و شیدوف

و. ویتکو ویچ

ترجمه از: غ.ح. اونگوت

مودن اظهار میدارد:

- بیونادجی، عزیزم مصمم است درین زمینه با من یاری رساند.

شاعر سرای دریاسخ او میگوید:

- بیونادجی، باغبانی چیره دست و ماهری است، اما رساندن تو بدخل قصر و مساعد ساختن زمینه دیدار با آن ماهروی... جوان، باید اینرا بدانی که هرکه میخواهد تمام چیز هارا بدست آورد، سر انجام ممکن است از تمام چیز ها محروم بماند.

باغبان درین سخنان او میدود، - ایجان مانع در راه عاشق دور از انصاف است آنکه عاشق نشود، آدم نیست!

باغبان علی از به میگوید و به مودن تقدیم مینماید:

- بجز جوان، این گل از تاثیر تیرانه نو نسفت.

وسپس بسوی شاعر روی می آورد:

- ای شاعر عالیجناب محمد محسن، شما باطبع فرمانروای ما بهتر از همه آشنایی دارید و قصاید زیبا تر از دیگران در مدح وی میسر آیند. در حالیکه چنین است میتوانی برای رسیدن گل سرخ با گل سفید یساری برساند. هرگاه شما این لطف خود را از اهل محبت دریغ ندارید، بدون تردید نام شما جاودان خواهد ماند و نایستگی احترام و اعتماد مردم را خواهید یافت و طبعاً در آنصورت تمام دلدادگان شما را خواهند ستود و مدایحی در ستایش شما خواهند سرود.

شاعر سرای محمد محسن بنظر میرسد، او در حضور فرمانروای هند مشغول خواندن شعر است:

از مسامات او گشود د آغوش چون نی انبان، هزار رنگ خورش ساز ها سر کشید از آن پیکر هر یکی عالم نوای دگر از غنوں عرضه داد پهلویش چنگ گل کرد وضع زانویش مغزود از گدوی سر جوشید ر شته چنگ رابه مو پوشید پس به هر عضو آن جوتن پرواز بست سحر نفس بریشم ساز فرمانروا میبرد:

ژوندون

- ایدل خسته آواره که یکی دو لحظه برهان منی، باری دوحرف از لب لعل او بین بگو. - ای ماهروی زیبا که مودن را در زمره دلدادگان دیوانه خود پذیرفتی، بدان آگاه باش که او فقط ترا از میان پیری رویان برگزیده است. ملازمان سرای کامدی را بزور داخل قصر میبرند و در واژه بسته میشود. فرمانروا باخشم و غضب دستور میدهد: - برقص!

کامدی دستخوش هیجان واضطراب است. سازندگان همانطور میوازند. هیجان کامدی که در آتش درد و حسرت میسوزد، برقص «مرغ مجروح» میدل میگرد.

مودن در باغ با اهالی شهر و گروه هنرمندان صمیمانه غرق صحبت است. اوشو حال خود را چنین بیان می رساند: - .... همینکه تصویر او را دیدم، ترغیایر و دیار گفته براه افتادم. از آنروز تاکنون شباهت به ابر پیاده ای دارم که شمال در کرانه های آسمان آواره اش میسازد، و بر سوش میراند. یکی از هنر مندان با صدای معززون میگوید:

- دین کامدی امری معال است. هنر مند دومی: - او را از مار بودند، او حالا درسرای است، و قاصه فر مانراست. استاد تنبور ساز: - مایه سعادت مارا در چهار دیوار قصر زندانی ساختند. مودن با هیجان اظهار میدارد:

- من باید حتماً به قصر داخل شوم. من تحمل دوری او را ندارم، بگذار بساری سوز و گدازم را ببیند و لاف نگاه ای گوشه چشم بسویم افکند. و سوش عشق را و لو اندکی احساس نماید. محمد محسن فانی نقشی میگوید: - جوان، این هنر تو در حقیقت بسی خطرناک است.

آواز صف مردم جدا شده نزدیک مودن می نشیند و بسخن خود دوام میدهد: - هرگاه سبب برای فرمانروا ناخوشایند باشد آنرا میشکند و اگر گلم ناخوشایند باشد، طعمه حریقش میسازد، اما سرود را نمیتواند نابود سازد. سرود زبان بزبان میگردد و در جهان پخش میشود و سرانجام بخود هنر مند میرسد.

موسیقی علی هند مشغول نواختن آهنگی دلنشین اند. ناگهان یکی از صاحبان دروازه ایوان قصر را میکشاید. از فاصله ای دور صدای تنبور شنیده میشود و همزمان با آن صدای ساز های سرای خاموش میگردد و آواز وینا، بالودی، مرید نغمه، گپا تا و کنجیری، هیچگونه آوازی بر نمیخیزد و نوازنده ای لاغر اندام در حالیکه غرق حیرت است بسوی رفقای خود میگرود.

فر مانرا که از این وضع خشمگین شده است، از جا بر میخیزد و مشتبهای خود را که کرده نوازندگان را تهدید میکند. کامدی بسرعت روی ایوان می بر آید و از آنجا چشمش بکنار دریاه به باغ و بگریه آدمیایکه آنجا گرد آمده اند می افتد.

در آنجا بیونادجی باغبان از غریبی بتهلغل فراغت یافته است و مودن به قصر بدیوار های زیبای مرمرین و مناره های بلند چشم دوخته است. مودن از دور غزلی از نوابی حسب الحال میسراید: - تودلدو منی، تو جان منی، اگر خواهی بوفایم بنواز و حیاطم بخش و اگر خواهی در جفایم بسوز و هلاکم کن.

- تو سرو روان منی، خواهی باقی موزون و رعنا جلوه گنان از برم دور شو و خواهی نزد میا.

اهالی شهر تیرانه مودن را با شور و علاقه میشوند. شاعر محمد محسن نیز با ولع و اشتیاق به ترانه گوش نهاده است. کامدی نیز که از دور، روی ایوان قصر ناظر صحنه است، در تحت تاثیر این سرود پر جاذبه جهان را فراموش کرده است. - بگذار حدیث عشق و جمال دل بساتو گویم، زیرا فقط این تویی که بقلبم راه داری و معرم را ز نهان منی.

خود مگر، زیرا باعث آه و فغانم جز تو کسی نیست. هر لحظه جلوه گنان، بر آه و فغانم

گلی که در کنار مودن قد کشیده است در تحت تاثیر نفس حیات بخشوی برنگ زرد روشن میشود، و بهو نادی پیر از دیدن این واقعه شگفت انگیز غرق حیرت میشود. فرمانروا در سرای، در آتش خشم میسوزد و تهدید گنان را بلازمان و در بیان اشاره میکند. آنها به ایوان رفته دست کامدی را محکم میگیرند، اما کامدی خود را از آنها نجات داده به جبهی که ترانه از آنجا بگوش میرسد گوش مینهد. با ز هم صدای کامدی ترومند تر از پیش طنین انداز میگردد:

بازار پایتخت فرمانروای هند بنظر میرسد همه جا مملو از آدمها و پیر از جنب و جوش است.

آواز سوداگران، صدای شترها، بوزینه ها و مرکب ها بگوش میرسد. از کارگاه های آهنگران و گیلان صدای های ترق- ترق شنیده میشود. آهنگری آهن گداخته را روی سندان گذاشته با پتک روی آن میگوید، اما ناگهان صدای پتک بگوش نهی رسد. آهنگر ازین پیشامد بشگفت اندر شده بار دیگر پتک را بر میدارد و بشدت روی آهن میگوید اما باز هم صدایی بر نمیخیزد.

بازار پس از چار و پنجال، ناگهان بغاموشی میگریاید.

استاد هنر مندی که مصروف ساختن آلات موسیقی است، تار های ساز را با نخن امتحان میکند و چون آواز بر نمیخیزد نصبت گوشها و سپس سر خود را با شاکست لمس می نماید و بعد از آن به یکطرف خود را هایل ساخته بدور دستها گوش مینهد.

صدای المصو فکر تنبور از فاصله ای دور طنین می افکند و گوشها را نوازش میدهد. کلا لای و گلم با فانی یکی بعد دیگری وسایل کار خود را گذاشته آرام از جا بر میخیزند و به سمتیکه آهنگ دلنشین از آنجا شنیده میشود حرکت میکنند. تمام کسانی که در بازار مزدوم گرد آمده اند، شتابان بدان سمت روی می نهند.

مودن دریای نشسته و انگشتان هنر مندش با تار های تنبور بازی میکند. در عقب وی طاووسی روی شاخه درختان انار نشسته و باهنگ موزون ساز گوش فرا داده است. کشیده میخواست بیساری نوازه خود آنرا در گوشه ای غرس نماید.

تمام اهالی شهر و عموم هنر مندان گرد می آیند و در حالیکه هم در تحت تاثیر قرار گرفته اند باهنگ روح انگیز تنبور گوش میدهند.

در جملة حاضرین، شاعر سرای محمد محسن فانی نقشی نیز دیده میشود. او چنین ابریشمین دوبر و دستار بسی دارد.

سرای در برابر چشمان ما جلوه گرمیشود کامدی در تالاری نسبتاً کوچک بعضود فرمانروا میرقصد. سازندگان توسط آلات



- این فقط زاده تصور شاعرانه تو است و باینکه حقیقتا چنین سراینده ای وجود دارد؟  
- این يك حقیقت است ... جوانی که از سرزمین های دور دست دویچا رسیده چنان استادانه میسراید که می آرد سرا یند گان

دیگر بند گیش را بیدیرند . چاواز زیبا و لذت بخش ویر جاذبه ای ؟ ...

او باز هم بخواندن شعر ادامه میدهد:  
«ازه فلا ن گلشن بهشت قفس

عند لیبی فشانده بال هوس  
در طر بگاه ماز اوج قبول  
همجو و حیش فتاده بال نزل  
به جمال آرزوی اهل حضور  
به کمال انتخاب علم سرور

- عالم پناه! هرگاه بزمی بزرگ برپا داشته هنر کا مدی و مودن را در معرض نمایش علاقمندان قرار دهنده، به عظمت و اعتبار عالم پناهی یکبار نهصدبار افزوده خواهد شد وصیت شسرت شان درعالم خواهد پیچید

- «گر درینجای» کا مدی و مودن ورق صنع را د هند شکن  
«حاضران جمله و ر شکفت شوند  
زین سرا شادمان برون بروند»  
فرمانروا شعر او را قطع میکند:

- کافی است! ما بو غاداری و صداقت تو و دولت خواهی صمیمانه تو اطمینان کامل داریم. دهان او را پر از جواهرات سازید!

سیوی پراز جواهر نزد محمد محسن می آورند و او با حرص و آذیر جواهرات چشم میدوزد و مستی از آن گرفته بدندان می افکند و حیران بمبادب باد هان پراز مروارید چه بگند .

فرمانروا به ملازمان سرای دستور میدهد:  
- برای برپا کردن بزمی بزرگ آمادگی بگیرد! از هفت اقلیم مها نان فراخوانده شوند. باید بزم مادا انواع گلهای جهان بیارید و بوی انواع می شام حاضرین را نوازند!

صفحه جدیدی از کتاب خطی که باز میگردد و سطر های زیرین روی آن جلب توجه میکند:

گشت از شوق آن دوروزن هوش  
گو شپا چشم و چشمها همه گوش  
صحن وسیع و پشتا قهای سرای بزرگ  
بنظر میرسد. در ختان بانواع مسره ها و سنگپاره های گرانبهای موجدان و تار های

زیرین گو ناگون آواسته شده اند. فرمانروای هند برادریکه امارت تکیه داده و گلبونیدی دراز پراز مرجانهای قیاب گرانبها بر گردن آویخته است .

در کنار تخت ز یو سایبان خسروانه، امرا صف کشیده اند. مهمانانی که از هفت اقلیم فرا خوانده شده اند، روی فرشهای نرم نشسته اند . بر فراز تخت سایبانی بزرگ مزین بانقشهای گوناگون و با تار های زرین بسته اند . و بو پکهای زحل آن در هوا معلق است .

از لابای سایبان ، آسمان نیلگون دیده میشود و از سوی دیگر منظره کوشک پراز نقش و نگار جلوه گر است . دعوت پاوج خود میرسد ، مهمانان سر شار از نشسته میگردند و ساقیان پیوسته از سیوی در قفس میروند.

راجه ای که روی فرش نشسته از جا بر میخیزد و طوطی زیبایی را از قفس کشیده بر حلقه ای رنگین می نشاند. پیر مردی که کتابی بدست دارد باواچه از جا بر میخیزد. مودن در قفس مهمانان نشسته و تنبور خود را بدست دارد . او را چه و پیر مرد را بدقت از نظر میگرداند.

راجه دو حالیکه پیر مرد کوچک اندام را بادست نشان میدهد، میگوید:  
- عالم پناه! امیرزای خوشنویس و خطاط من کتاب طوطی نامه، را بنام نامی شما استنساخ کرده است.

میرزای خوشخط باقد خمیده تعظیم کنان یک دو قلم جلو میرود و کتابی را که بدست دارد، بیکی از ندیمان تقدیم میکند.  
راجه بسخن ادامه میدهد:

- و اینهم یگانه طوطی منحصر بفرد در جهان است که حرف میزند. این همان طوطی سخنگو است که آتیمه قصه هارابه «خجسته» حکایت نموده است.  
امیر یک سیم حلقه ای را که طوطی براونشسته است ، از دست راجه میگیرد. فرمانروا مفرورانه میپرسد:  
- چرا این طوطی خاموش نشسته و بما سلام نمیدهد؟

- سرور من! بعد از آنکه قصه های این طوطی بتمام السنه جهان ترجمه گردید، او خیلی از خود راضی شده و اکنون صد سال میگذرد که حتی يك کلمه هم حرف نمیزند. فرمانروا خنده ای حاکی از ممنونیت میکند:

- اکنون که نزد ما رسیده است، ناگزیر حرف خواهد زد! در سمت چپ تخت گذاشته شود.

کامدی که بر ایوان استاد بود چشم از طوطی بر نمیداشت . پره های این مرغ، زنگاری رنگ بود و پر دور گردنش حلقه های گلابی رنگ دیده میشد و چنگالهای خود را بر حلقه آهنین چسبانده بود. امیر یک چشم آنرا در سمت چپ تخت می آویزد.

شاعر محمد محسن باشاؤه فرمانروای هند مودن را به خاستن تکلیف مینماید.  
مودن از جابر خاسته بسوی فرمانروا تنظیم میکند .

کامدی از ایوان بسوی او چشم دوخته است.

مودن او را نمی بیند و بعد از آنکه تمام حاضرین را از نظر میگرداند بیالانظر می افکند. کامدی تکانی میخورد و خود را عقب میکشد اما مودن موفق میشود او را ببیند و باین قسمی سعادتمندانه زخمه پرتار میزند و بخواندن این این غزل عاشقانه آغاز میکند:

- نابود باد دلم اگر هوای دیگری جز تو کند و نیز هرا ن دلی که عشق تو دوسر پرورد.  
- نو میدی نصیب بان مرا اگر آرزوی وصل دیگری را در دل دهم واه دهم و نیز هرا ن کسی را که بوصال تو اندیشد.

سراینده لحظه ای خاموش میماند و نفس عمیق میکشد . سرود دلنشین مورد قبول اهل مجلس قرار میگیرد.

کامدی چهره خود را با گوشه ای از دستمال پنهان ساخته از گوشه ایوان نظر می افکند.

مودن بسروتن ادامه میدهد:

- کور باد چشم اگر جمال دیگری را تماشا کند و نیز هرا ن چشمی که سویت نظر افکند.

- لال باد زبانم اگر ذکر غیر بر آن رود، و نیز هرا ن زبانی که آشکار انامت را بگیرد.

او چاره ای جز نگر بستن بسوی کامدی ندارد و خطاب باین ماهروی زیبایزل معروف نوایی را میسراید . کا مدی خود را از نظر

حاضرین در عقب ایوان پنهان ساخته اما دستمال ابریشمین بر او کشیده و دزدانه سوی سراینده افسونگر مینگرد.

مودن باز هم میسراید .

«ای صنم گرم سوت مدهوش و حیرانت شوم در رهت جان بختم و هر لحظه قربانت شوم»  
«کاش چون خال لبت جان در تنم بخشد وصال مست از چشمان واز زلف پریشات شوم»

صداعای بر از التهاب و آواز های عیجان آمیز تحسین از هر طرف بگوش میرسد.  
صدای آهنگ ساز لاغر اندام دوتالار می پیچد:

- فرمانروایی که چنین سراینده ای در اختیار دارد، در اوج سعادت و شاد کامی خواهد بود .

نوازنده ای دیگر حرف او را تایید میکند:  
- نام نیک فر ما نروایی که چنین ترانه ای دل انگیزی در حضورش سروده شود، برای همیشه جاودان خواهد ماند.

«باقیاداره»





## غسل آفتاب برای اطفال

که طفل در آفتاب غسل آفتاب نباید  
 بسیار زیاد گرمی داده شود. روی  
 دشت چه بالای فرش یا روی زمین  
 طفل را به انداز پندر جاییکه هوای  
 را سرد خواهد ساخت، در بین  
 گهواره یا ریگشانه اندازید - اگر  
 طفل سرخ شد (رنگ چهره اش)  
 معلوم میشود که با اصطلاح بسیار  
 گرمی کرده است.  
 و تیکه گرمی شعاع آفتاب شدید  
 باشد طفل باید تمام وقت در زیر  
 سایه باشد - بکطفل نسبتا کلان که  
 چارغوک و یا بنشیند در جا های گرم  
 یک کلاه ضرورت میداشته باشد.  
 بخاطر باید داشته باشید سرخی  
 که از اثر سوختگی آفتاب به میان  
 می آید دفعتا معلوم نمی گردد بلکه  
 چندین ساعت بعد از آنکه ضرر و  
 صدمه به کلی وارد گردد ظاهر می-  
 شود.

بقیه صفحه ۴۵

## افغان ننداری

نمایش موجود است هنر مندان افغان  
 ننداری نمایش هارا انجام دهند و -  
 این موضوع شامل کار و پلان پیش  
 بینی شده ما میباشد که امید وار -  
 استیم اینکار با مساعدت شما بط  
 و امکانات تخنیکی هر چه زود تر  
 صورت گیرد.

۷- توقع شما از مردم چیست ؟  
 ج - از مردم توقع داریم با جهان  
 بینی کامل در کمال بیطرفی در مورد  
 نمایشنا مه های ماقضاوت کنند و با  
 علاقمندی خود ما را در برابر وظایف  
 ما دلگرم و در همه موارد ما را از  
 پشتیبانی و تشویق بی شائبه خود  
 مستفیض بسازند تا ما هم در آزادی  
 تشویق و ترغیب آنان عا ملانه تر  
 برای انجام خدمات هنری خود تلاش  
 نمایم و موفق بانجام خدماتی شویم  
 که مردم از ما توقع دارند.

۸ - پیام شما به هنر مندان کشور  
 چیست؟

من با مذاقه تجارب گذشته باین  
 حقیقت اعتراف میکنم که هنر در کشور  
 وقتی بسر حد ارتقا خواهد رسید که  
 هنرمندان بانیت پاک بکمال صداقت  
 و صمیمیت - با همدلی و یگر نگری  
 تمام برای انجام وظایف خود که در  
 واقع خدمت ب مردم خدمت به مملکت  
 و خدمت به اجتماع است بکوشند

صفحه ۷۰

## مردی با نقاب بقیه

باورم نمی آید تا جاییکه احساس  
 نموده ام میخواست از من کمک بگیرد.  
 یک میلیونر از تو تقاضای کمک  
 می کند ایلا؟ باورم نمی شود این  
 بسیار عجیب است ؟  
 ایلا در پاسخ گفت : و هم عجیب  
 است که سخت از کسی یا از یک  
 ناحیه خاصی هراسی داشت.  
 تصور می کنم حادثه غم انگیزی -  
 برایش روی داده باشد یک اتفاق  
 غم آلود برای او پیش آمده است ،  
 امشب ممکن است باز بدین من  
 بیاید ، من وعده کرده ام که با او حرف  
 بزنم تو بمن اجازه صحبت کردن با  
 مایلند را میدهی ؟ پدر به فکر فرو  
 رفت .  
 بلی تو میتوانی با او حرف بزنی  
 اما اجازه نداری از محیط باغ با او  
 بیرون بروی ، بتو وعده میکنم دخترم  
 که خودم را به او نشان ندهم اما حتما  
 در نزدیکی شما خواهم بود.  
 و تو باور نداری که موضوع صحبت  
 او درباره رای باشد ؟

پدر ، نی باور نمی کنم پدر، برای  
 مایلند ، وجود رای و احیاناً هراتفاقی  
 برای رای بیفتد بی ارزش تر از آن  
 است که درباره اش پامن صحبت  
 کند ولی من می خواهم بفهمم که  
 اجازه خواهم داشت با دیگران هم در  
 باره آن حرف بزنم یا خیر ؟  
 پدرش با لحن خشکی به ایلا گفت  
 با کلونل گاردون می خواهی موضوع  
 را در میان بگذاری ؟ ایلا؟ تو به او -

بقیه صفحه ۴۴

## آمریت صنایع

مقبول طبع تماشا چنان عزیز قرا ر  
 بگیرد.

در اخیر از یناغلی کهزاد خواهش  
 می نمایم آرزو خود را و پیا می را  
 که به هنرمندان دارند تشریح نمایند  
 یناغلی کهزاد میگوید :

- من از تمام هنر مندان افغانستان  
 خواهش میکنم که بایک نیت پاک و  
 بی آرایش گرد هم جمع شوند و یک  
 سندیکای هنرمندان را برای اولین  
 بار تشکیل بدهند و مسیر خدمت  
 خود را در راه اعتلای وطن عزیز  
 و نظام نوین ما صادقانه بصورت  
 دسته جمعی تعیین نمایند، البته آمریت  
 صنایع مستظرفه از نقطه نظر ارتباط  
 موضوع برای عملی ساختن این  
 مفکوره از تمام هنر مندانی و صاحبان  
 ذوق صمیمانه استقبال میکند.

ژوئنون

## بهترین آواز خوان ما کیست

(بیانید تا بهترین آواز خوان سال را انتخاب نمایم).

بیانید تا به منظور تشویق هنر و هنر مندان نظریطرفانه و بیغرضانه

خود را ابراز نمایم شما میتوانید طی نامه ای کاندید مورد نظر را  
 انتخاب و نامه را ضمیمه یک تکت پستی پنجاه پولی افغانی با طبل  
 نشسته رایج به اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری و زارت اطلاعات و کلتور  
 ارسال دارید .

عواید بصندوق هنر مندان انتقال دیابد .

باین ترتیب شما میتوانید هم خواننده مورد نظر را انتخاب کنید  
 و هم کمکی بصندوق هنر مندان نمایم.

اداره جوایز مطبوعاتی و کلتوری نظر بنون تکت پوستی باطل نشده  
 را نهمی پذیرد .

برای معلومات مزید به تلیفون ۲۰۸۵۳ و نمره ارتباطی ۹۳ -  
 ۲۰۴۵۱ مراجعه نمایند .



# سوار کاران



مردم سرزمین شمال به کشت وکار علاقه فراوان دارند.

## پاداش

بودند، بزرا به دایره حلال برسانند. باردیگر فریاد های ستایش آمیز به هوا بلند شد. دریا یان او جایزه اش را بیک سکه طلا قدیم بخارایی بود، دریافت کرد و ختم بازی اعلام شد. چاپ اندازان به سوی قرارگاه هایشان رهسپار گشتند خسته بودند. شوهرم به سوی من دید و بیتی از «گیلنگ» خواند:

«فریاد ها و صدا ها خاموش میشود شاهان و سرگردان از هم جدا میگردند... دو آسمان پرنده بی تشها در پرواز بود و مادر میان میدان قرار داشتیم ختم



- حکیم نام داد و از بهترین چاپ اندازان آچه است.

در دلم آرزو کردم که حکیم برنده شود. بعدتر، یکی از سواران بز را برداشت و باشتاب به راه افتاد. سواران دیگر دنبالش کردند. حکیم از همه جلو تر بود. هر دو چار بفل میافتند. حکیم درکنار حریفش قرار گرفت. خودش را چنان به سوی حریف خم کرد که به چوبک پادر و کاب، دیگری گاهی نداشت و در یثقال بزرا از حریف بر بود و به سوی هدف بنای تاخت را گذاشت. او بز را به دا یوه حلال افکند و آوازی بر آورد. تماشاگران یگا نه زن بودند. از فرار موتی تایید کردند.

تما شا گران کلبه و شیرینی میخوردند و با شان مانی میخند یدند من در میان تماشاگران یگانه زن بودم. از فرار موتی عکسبر داری میکردم و چشمهای همه متوجه من بود.

چار ساعت بازی ادامه یافت. بزچندین بار پارچه، پارچه شد و بز های تازه یی آوردند. اسب ها چنان آموزش دیده اند که وقتی بز بر زمین افتاده باشد، روی آن مایستند و فقط به سوار خود شان اجازه میدهند که آن را بردارد.

زنان نیز در بهلو ی مردان به موسیقی عشق می ورزند.



# نوروز باستانی و برخی ...

دعا :

خلاصه اینکه آداب و مراسم نو روز بسیار است که در هر شهر و دیار وطن ما به ترتیب خاصی اجرا میشود ولی رسم عمومی که در همه جا بیک صورت اجرا میشود، مصافحه و بغل کشی و تبریک گفتن به یکدیگر است .

اما ازین هم مهمتر توجهی است که همه در آن روز به آفریننده جهان و پدید آورنده بهار و خزان دارند و به زبان حال برکت و سعادت و صحت و توفیق میخواهند تا سال نو را با همه یاران و دوستان بخوشی بگذرانند و در طی سال عمل خیری انجام دهند که مقرون به رضای خالق و مخلوق باشد . خدا قسمت کند عیشی چنین ر عموم مومنان و مومنین را ...

بقیه صفحه ۲۵

## ساعت عروسی ...

نوعیم سادگی و مصرف کم در عروسیها انگیزه بزرگ را بدو افغانستان را درین قسمت تشکیل میدهد .

برو گرام فوق العاده نور رودی رادیو افغانستان را اجرای بخش های متنوع و اشکال جدید مسابقات ذهنی توافق نظر ، من کیستم ، من کیستم ، آنچه که نه بلی و نه خیر را میپذیرد و هر چه دلت خواست بپرس «و گروبی» رنگینی خاصی بخشیده و مانند نسیم جانان و بازی برای عروسها و داماد ها و همچنان سایر اشتراک کنندگان رادیو افغانستان دل انگیز و خواستنی بود . و خاطره آن همچون برکهای ناز بهاری بدرجای سال در ذهن و روح سمو انداخته باقی خواهد ماند .

بخطر همه رنگینی و علاقه پیوند کان و سمو بد تاب است . کرام بود که آنرا در ردیف انار یکه برای جوانی مطبوعانی نظر گرفته شده کاندید نموده اند .

ژوئنون

که برای افزایش قشنگی آن نواری سرخ بدور گردن صراحی میدوزند . سبزه را در ساعت تحویل آفتاب به برج حمل در محلی که اهل خانه نشسته اند قرار میدهند تا سال نو را با دیدن سبزه آغاز کنند و مدت ۱۳ روز بعد که سبزه های آن رو به زری میکند ، از خوا بیرون میکنند و در کوچه می اندازند .

### خانه تکانی :

رسم دیگری که آنهم جز شریفات استقبال نوروز است ، خانه تکانی است که وقت آن از یک هفته قبل از نوروز تا روز آخر حوت است ، در این روزها به رفت و روب اطافها و گرد گیری از در و دیوار و شستن لباسها و ظرفها و سفید کردن مس های پودازند تا در آغاز سال نو ، سیاهی و چرک و کثافت در خانه نباشد .

### هفت میوه :

هفت میوه عبارتست از تپیه یک نوع نوشیدنی مطبوع که از خیسانیدن کشمش و مغز بادام و اشتق و دیگر میوه های خشکبار در آب خالص تهیه میشود که از نظر طبی هم یک نوشابه مقوی بشمار میرود و تهیه آن از هفت تا پنج روز به نوروز مانده آغاز میشود ، در روز نهم روز هر کس از اهل خانه یکی دو پیاله از آب هفت میوه می نوشد و بعضی از خانواده ها کاسه ای از آن برای همسا یگان و اقارب خود نیز مفرسند .

### سمنک :

سمنک غذایی است که از گندم تیج زده بدست می آید ، هنگامی که گندم تیج میزند ، طعمی شیرین پیدا میکند که بعضی از خانواده ها با استفاره از شیرینی طبیعی آن ، با تشریفات مخصوصی به طبخ سمنک میورازند و پس از آنکه تهیه شد ، مقداری به رسم تحفه برای همسا یگان و اقارب خود نیز مفرسند تا در روز نوروز صرف نمایند .

### سوهان :

سوهان یا حلوی سوهان یک نوع شیرینی نازک و لذیذ است که آنهم از گندم تیج زده تهیه میشود ، بعضی از خانواده ها در وقت تهیه آن که ترتیب مخصوصی دارد مقداری

شکر و روغن هم با آن می افزایند و چند دانه مغز پسته روی هر قرص آن می پاشند تا مطبو عتر شود حلوی سوهان سابقا شیرینی مخصوص روز نو روز بود ولی اکنون علاوه بر نو روز در سایر فصول سال هم بعضی ها تهیه می نمایند .

### کلیچه نو روزی :

کلیچه نو روزی ، کلیچه هایی از نان قندی است که مخصوصا برای نو روز می بزند و بقدر توانایی مای خود روغن و شکر با خمیر آن می آمیزند .

### ماهی و جلیبی :

از جمله خوراکی هایی که علاوه بر سایر فصول سال ، خوردن آن در شب و روز نو روز بسیار رایج است ماهی و جلیبی است که بعضی از عوام عقیده دارند خوردن ماهی در شب نو روز ، برای تصفیه دستگاه ها ضمه از امراض مفید است و جلیبی را هم از خوراکی های مخصوص شب و روز نو روز می پندارند بدون اینکه برای آن خاصیتی قائل باشند .

### مرغ سفید و سبزی :

بعضی از خانواده ها حتی اگر در تمام سال از خوردن گوشت و پلو محروم باشند ، به هر قیمتی که در شب نو روز سفره ایشان از پلو و گوشت مرغ آنهم مرغ سفید و سبزی رنگین باشد ، مقداری از آن را هم ذخیره میکنند تا در ساعت تحویل سال خانه ایشان از روزی خالی نباشد و آنرا در روز نو روز یا شب دوم حمل صرف میکنند .

### شب مرده ها

شب آخر سال را برای یاد آوری از اموات تخصیص میدهند ، حلوا میوزند و فاتحه و اخلاص میخوانند و برای اموات طلب مغفرت میکنند .

### هفت سین :

مقصود از هفت سین ، هفت چیز اعم از خوردنی و غیره آن است که قبل از تحویل آفتاب به برج حمل در سفره ای چیده میشود و اهل خانه در ساعت تحویل سال گرد آن حلقه

میزنند و بعد از روز نو روز آن سفره را جمع می کنند . این هفت چیز باید با حرف سین شروع شده باشد مثلا سیب ، سنجید ، سرکه ، سبزه ، سیاهدانه ( تخمهای سیاهی که روی نان می پاشند ) سمنک و سوهان ، در سفره های هفت سین آیینیه ، عدس ، پیس ، گلبدان ، گل ، نمک هم گذاشته میشود .

### بوی خوش :

بعضی از خانواده ها بخور بوی خوش را نیز در ساعت تحویل سال لازم میدانند و چیز های معطر مانند عود را در آن ساعت می سو زانند و اگر تپیه عود مشکل باشد اسپند دود میکند .

### هفت سلام :

از جمله آداب نو روز که در بعضی فامیله ها مرسوم است نکی عزم نوشیدنی آبی است که بوسیله هفت سلام تبریک شده است . قبل از تحویل سال بر کاسه چینی به مشک و زعفران و عرق گلاب هفت آیه از قرآن کریم را که با کلمه سلام شروع شده است می نو یسند و بعد در آن کاسه آب میریزند پس از تحویل سال هر یک از افراد خانواده ، جرعه ای از آن به نیت تبریک می نوشند .

### نور :

در بسیاری از فامیله ها قبل از تحویل سال ، چراغی را روشن میکنند و آنرا در محلی که از دسترس اطفال دور باشد می گذارند تا به خاموشی کردن آن مبادرت ننمایند ، این چراغ را تا وقتی که خودش به علت تمام شدن فلیته ( پلته ) یا تیل خاموش نشود هیچکس خاموش نمیکند و عقیده دارند سالی که با نور آغاز شود ، تا پایان سال ، بخوشی خواهد گذشت .

### تخم رنگ کرده :

بعضی از خانواده ها به تعداد فرزندان خود ، تخم مرغ جوشان داده و رنگ کرده را قبل از شب نو روز آماده میکنند و بعد از تحویل سال به هر یک از آنها یک دانه میدهند و توصیه میکنند که آنرا



## نامه‌ای از لیلا

و آن نامه ها که بدفتر مجله رسیده است ، هر کدام چون گنجی برای من ارزش دارد . همه آنها اگر انباشته از همدردی و راهنمایی است و یا مملو از نکو هشی و ملامت . دوستان خوب من ! من از شما متشکرم . من از شما سپاسگذارم که در روز های یخزده و سرد و در شب های طولانی و پایان نا پذیر زمستان روی تخت شفا خانه تنهایی نگذاشتید و در خلال یاد داشت هایم با من بودید و با من حرف زدید . در این سه ،

چهار سال اخیر این خوشحال کننده ترین چیزی است که با آن بر خوردم و با خواندن هر نامه ای از شما دوستان ، برای مانی درخسله و آرامش فرو رفتم ، آوا مشی که مدتی است از من گریخته و از من رو بر گردانده ست .

دوستان خوب من ! آرزوی من این است که هر گز در زندگی رنجی نبینید و هر گز چون من سعادتی و کامگاری از شما نگریزد . آقای دیدبان ! نو روز بدید نم آمدید . انتظار داشتیم که بیا یید ، اما آن دسته گل و آن قطی چاکلیت اضافی بود .

همان آمدن تان دنیایی برای من- آرزید ، دیگر گل و چاکلیت برای چه ؟

می بینید من چه دختر ناسپاسی هستم ، عوض اینکه از شما تشکر کنم اعتراض میکنم . اما ، مطمئنم که شما مرا می بخشید . همینطور نیست ؟

بگذرم . شما با نوشتن دوباره یاد داشت های من ، که نامش را گذاشته اید «تنظیم» ، دچار گرفتاری یی شده اید ، علاوه بر گرفتار یهای معمول مجله . وقتی من آن دفترچه را در اختیار تان گذاشتم ، خیال نمیکردم ، قصه زندگی من رنگی رستان به خود بگیرد ، رستانی که انسجام و پیوستگی و یکرنگی داشته باشد . و اگر دیگران ندانند ،

شماره ول .

## بناغلی خیال ...

موصوف کوشیده اند تا اولتر از همه بمبادی موسیقی آشنائی کامل پیدا نموده یعنی به شناخت سر ها و - اشکال راگ ها و سبک غزل سرانی موفق گردند تعداد شاگردانی که درین کورس به مشق می پردازند در حدود پانزده نفر است .

شاگردان کورس های تر بیوی سه پروگرام از طریق رادیو افغانستان بسمع شنوندگان رسانیده اند که موداتقدیر شنوندگان واقع شده است همچنان فلم پنج دقیقه ئی از فعالیت های آمریت موسیقی توسط افسان فلم تهیه و به سینماهای کشور نمایش داده شده است .

برعلاوه کورس آمریت موسیقی تمام جوانانی را که استعداد آواز خوانی داشته باشند تحت تربیه گرفته و بعد از آشناسا ختن آنها به سر لی و تال ، کمپوز های جدید به آنها یاد داده و آواز شان را از طریق رادیو افغانستان به سمع شنوندگان میرساند ، امتحان گرفتن از هنر - مندانی که میخواهند جواز هنری بگیرند به کمک هیئت فنی رادیو افغانستان نیز از وظایف آمریت موسیقی بوده و این آمریت در آینده فعالیت های موسیقی را در سرا سر کشور مراقبت و کنترول خواهد کرد .

ه : - آمریت موسیقی بر علاوه کورس آواز خوانی کورس رباب نوازی هم دارد که بکتهدار از شاگردان راتحت رهبری و رهنمایی استاد محمد عمر رباب نواز معروف کشور تربیه نموده است که تعداد این شاگردان به هشت نفر میرسد نیست که از کورس آواز کمتر است ، استاد به کورس آواز کمتر است که استاد مجبور است ناخواختن وتر تیب گرفتن ساز را به شاگردان به طور انفرادی بیاموزد این شعبه نیز متعلمین را اول تراز هبه به اصول نواختن رباب و مبادی موسیقی و - شناخت سرها و راگ ها آشنا ساخته است این شاگردان بر علاوه نواختن راگ ها آهنگها و نغمات ملی و محلی را نیز موفقانه می نوازند .

و : - آمریت موسیقی در پهلوی کورس های آواز خوانی و رباب نوازی

بقیه در صفحه ۷۷

از جمله هنر پیشه گانیکه از او شان نامبرده شد سوما ، بناغلی رحیم غفاری ، بناغلی وحید خلانند بناغلی رحیم مهریار ، بناغلی محمد نعیم ، بناغلی احمد مرید جمشید در همین آمریت تحت تربیه گرفته شده اند .

ج : - آمریت موسیقی در پهلوی پروگرام های موسیقی هفته وار - خویش پروگرام يك ساعته خاص جمهری را که به افتخار روز بزرگ تاریخی ترتیب شده و شامل آهنگهای جمهری بود به آواز محبوب ترین هنر متدان کشور بتاریخ ۲۷/۵/۵۲ از طریق رادیو افغانستان به نشر سپرد که پروگرام مذکور مورد علاقه و دلچسپی شنوندگان رادیو افغانستان قرار گرفت و هم در روزهای جشن استقلال پروگرام يك ساعته در باره استقلال و جمهریت از رادیو افغانستان پخش نمود .

د : - آمریت موسیقی بر علاوه مکلفیت های موسیقی خویش در تربیه و پرورش استعداد های هنری نیز توجه خویش را مبذول داشته و برای تربیه همین استعداد ها کورس های آواز ، رباب و دلربا راهم دایر نموده است که تربیه و آموختن برای بکتهدار از شاگردان در کورس آواز خوانی به عهده استاد رحیم بخش میا شد این شاگردان تحت رهنمایی استاد

بقیه صفحه ۵۷

## صحت و زیبایی

دختر های جوان توجه کنند که خسودن نوشیدنی های سرد ، شیرینی و میوه خشک و همچنین غذاهای از قبیل کچالو استعداد رجاتی آنان را افزایش میدهد و لازم است که در خوردن این مواد نهایت صرفه جویی و پرهیز بعمل آید . توجه به ورزش فوق العاده واجد اهمیت است . يك دختر جوان در عرض یک ساعت آبیازی معادل ۷۰۰ کالری انرژی صرف میکند و یک ساعت تنیس به ۵۰۰ و یک ساعت بایسکل سواری به ۴۰۰ کالری احتیاج دارد . و این به ورزش ها کاملاً برای تناسب اندام مفید است ، خاصه اگر با رژیم مناسب توام باشد که در آن صوت هرگونه استعداد جدی چاق شدن بدن را از بین خواهد برد و اندامی متناسب و زیبا بوجود خواهد آورد .

بقیه صفحه ۵۷

## روابط خانوادگی

از منزل دارند شرط اساسی زندگی آرام آنها ست . مثلاً شوهر جوانی که از وظیفه خویش عصر به خانه بر میگردد نباید خستگی های روز را بر سر همسرش کشیده و خود را در امور منزل بکلی بی اعتنا نشان داده و تنها زن را مکلف به امور اداره منزل دانسته و خود را بی مسئولیت نشان دهد و یا بر عکس اگر خانم خانه از وظیفه خویش بر میگردد مانند گی از کار ربابها نه قرار نداده و امور منزل خود را بی اعتنا نشان ندهد و هر دو مشترکاً در پیشبرد امور منزل سهم بگیرند .

# «مادام سن» جلوه‌اشگفتی‌های

«لاورنس» به ربودن فرمانده موثق  
میشود و در آخرین لحظه‌های  
پیروزی (مادام سن) صفحه برمیگردد  
و فرمانده که در کاخ (مادام سن)  
نشست و شوی مغزی دیده است ،  
گره‌نثار می‌گردد .

## سخر گمراه

چنین فلمی اثر ناک نمی‌تواند بود  
مگر اینکه از صحنه آفرینی خاص و  
تکنیک‌های فلمبرداری استفاده شود.  
و در فلم مورد نظر ما از هر دو عامل  
خوب کار گرفته شده است . در  
صحنه‌ها و سکو نیستیم بیکیه  
و وضعیت غیرعادی و خارق‌العاده‌ری  
صحنه‌ها می‌آید ، کمره حساستر  
میشود و تکنیک‌های پیچیده فضای  
مساعدی برای اثر آفرینی ایجاد  
می‌کند . در این صحنه‌ها و سکون‌ها  
کمره در کار خودش پیروز است و با  
قدرت سحرانگیزی بر پرده نقش‌های  
اشگفتی انگیز رسم می‌کند ، نقش‌هایی  
که با همه عجیب بودن شان جانبور  
پذیرفتنیست .

از : نان

می‌بایندش .

«لاورنس» که چشم باز می‌کند ،  
در میا بد که اسیر پنجه «مادام سن»  
شده است . «مادام سن» با نشان  
دادن فلمی به «لاورنس» می‌گوید که  
معشوقه اش به دست يك سازمان  
جاسوسی در پاریس به قتل رسیده  
است . فلمی که «مادام سن» نشان  
میدهد ، بیانگر شکنجه‌های بیست‌گه  
معشوقه «لاورنس» متخلف شده است .

«لاورنس» در آغاز نمی‌داند برای  
چندین سال «مادام سن» آورده شده  
است و این زن ترس آفرین از او  
چه می‌خواهد سر انجام ، «مادام سن»  
حقیقت را با او در میان می‌گذارد و  
از او می‌خواهد که فرمانده يك زیر  
دریایی اتومبیل را که حامل راکت‌های  
«یو لاریس» است ، بر باید . چرا او  
برای این کار انتخاب شده است ؟  
برای اینکه «لاورنس» این فرمانده‌را  
میشناسد و روزگاری با او هم‌کار  
بوده است .

ساخته اند ، خواسته اند به این  
قهر مان تازگی دیگری هم بدهند  
«مادام سن» زن است .  
این قهرمان زکیست سخت قدرتمند  
که مردان و زنان بسیاری را در خدمت  
خودش گماشته است . افزون برین ،  
مغز های دانشمندان بزرگ در اختیار  
اوست . این مغز ها که از خود  
اختیاری ندارند ، با نهایت از خود  
گذری به «مادام سن» خدمت می‌کنند  
و این قهرمان قدرتمند به قدرتی‌که  
دارد ، پسند نمی‌کند ، خواستار  
قدرت بیشتر است . و همین‌انگیزه  
مانجاری رابه میان‌می‌آورد که رویداد  
های فلم بران استوار است .

## در تلاش «یو لاریس»

مرزی به نام (لاورنس) پس از  
آنکه معشوقه‌اش زایل شده می‌شود  
کارش را رها می‌کند . اصرار سودی  
ندارد و او غمزه و غصه ناک اینسو  
و آنسو می‌گردد . و یکروز در میان  
بارگی حوزن تارک دنیا وی را می‌پوش  
می‌سازند و به کمک چند مرد دیگری

من هنگام بر رسی فلم «فرانکیشتین»  
باید ناپود شده ، در روز نامه  
«انیس» نوشتم که «فرانکیشتین»  
محصول دوره بیست گنه دانش  
پشری ، در هر زمینه یی ، به‌رشد  
پر شتاب آغاز کرده بود . اکنون  
باهمان پر داشت فلسفی - اجتماعی  
میخوا هم بگویم که «مادام سن»  
محصول دورا بیست که دانش و  
تکنالوجی بافرآورده های اشگفتی  
انگیز ، اندیشه و تخیل آدمیان را  
بیشتر از پیش قدرت پرواز داده  
است . «مادام سن» زاده تخیل انسان  
است در شرایطی که دانش و تکنالوجی  
در نیمه دوم سده بیستم فراهم آورده  
است .

## زن قدرتمند

آدم‌های داستانی اشگفتی انگیز  
قرن ما بیشتر مردان بوده اند .  
چنانکه «دراکولا» مرده‌بوده . «تارزن»  
مرد بوده ، «فرانکیشتین» مرد بوده  
همینطور دیگران ولی (لومور هنیم)  
و «باری شیر» که (مادام سن) را  
بر رسی فلم

# «دو کهلاری» و بیچاره «شتر»

سنها .

شاید بگویید :

«چرا بیچاره «شتر» گن سنها»  
پاسخ من این است :

برای اینکه درین فلم از (شتر و گن  
سنها) ازین بازیگر خوب ، يك  
گدی کوکی ساخته اند . و او با تمام  
قدرتش تلاش می‌کند که ازین حالت  
خودش را بیرون بکشد ، زننده  
شود ، تنفس کند ، بازی کند ، ولی  
تلاش او نتیجه‌ی بزرگی به بار نمی‌آورد  
و او همچنان يك گدی کوکی باقی  
می‌ماند و ناگزیر است «بازی» را  
با گدی‌های کوکی دیگر ، که شماره  
شان خیلی زیاد است ، ادامه بدهد .

## خط افقی و پینه‌ها

جریان فلم مثل يك خط افقیست  
مثل آببست که آهسته و بدون توج  
به پیش‌می‌رود ، یا ظاهراً معلوم می‌شود  
که به پیش‌می‌رود . از نظر ساختمان  
این فلم پینه‌ها بیست که بهم‌وصل

شاید بگویید :

«در آنچه تو گفتی ، شوری ،  
هیجانی و کششی سراغ نمیتوان  
کرد .

من در جواب می‌گویم :

در فلم «دو کهلاری» هم شوری ،  
هیجانی و کششی سراغ نمیتوان کرد  
شاید بگویید :

در آنچه تو گفتی عمقی وجود  
ندارد .

من جواب می‌دهم :

در فلم «دو کهلاری» هم عمقی  
وجود ندارد .

شاید بگویید :

پس دیدن این فلم ضیاع وقت  
است .

من جواب می‌دهم :

«کا ملا دوست من ، کاملاً ضیاع  
وقت است .  
و با همه اینها ، بیچاره «پشتر و گن

و به هر سو بفرانده . آنوقت معلوم  
است دیگر که این گدی‌های کوکی  
هستی خود شان را تثبیت نمیتوانند  
کرد و کاری هم برای اثبات وجود  
حیات در خود شان از دست شان  
ساخته نیست .

این‌که قصه نبود و قصه فلمی  
شاید بگویید :

این‌که قصه نبود دو قصه فلمی  
نمود .

من در جواب می‌گویم :

فلم «دو کهلاری» هم قصه‌ی  
نداشت و قصه فلمی نداشت .

شاید بگو یید :

از آنچه گفته شد ، چیزی نمیتوان  
فهمید . اصلاً چیزی برای فهمیدن  
در آن وجود نداشت .

من در جواب می‌گویم :

از فلم «دو کهلاری» هم چیزی  
نمیتوان فهمید . اصلاً چیزی برای  
فهمیدن درین فلم وجود نداشت .

چراغها روشن شد و تماشاگران  
پس از آنکه تقریباً سه ساعت رادر  
تاریکی به تصویر های روی پرده  
خیره شده بودند ، بر خاستند که  
بیرون بروند . چهره‌هایشان خسته  
بود نوعی بلا تکلیفی در آن‌ها  
خوانده میشد .

تصویر هایی که این تماشاگران  
در درازای سه ساعت دیده بودند ،  
تصویر هایی بود متحرک . این تصویر  
ها می‌خندیدند ، می‌گریستند ، می  
رقصیدند ، و می‌جنگیدند . ولی این  
جنبیدنها ، این خندیدنها ، این

گریستن‌ها ، این رقصیدنها و این  
جنگیدنها دلالت پدین نمی‌کرد که  
این تصویر ها آدم‌های زنده یی  
هستند . یا کم از کم تصویر های  
آدم‌های زنده هستند .

برای اینکه این تصویر ها به  
گدی‌های کوکی می‌مانند که کودکی  
بدون هیچ هدفی آنها را کوک کند



# انش

و همینطور صحنه آرای محکم  
داستوار است . فلم قصه عجایت  
دانش و تکنولوژیست و در آرایش  
صحنه ها از دانش و تکنولوژی  
خوب به کار گرفته شده است .

## ارزیابی موضوع

موضوعی چون موضوع فلم  
«مادام سن» به نظر من ، برای  
تماشاگر ما سودمند میتواند بود .  
نماشاگر ما که از فراورده های  
علم دوران ما خیلی کم دیده است ،  
با تماشای این فلم ، نظر خودش را  
و جنسیت خودش را درباره پدیده  
های علمی گسترش بدهد شاید هم  
بتواند امید خودش را به قدرت  
فزونی بخشد و شاید هم دلبستگی  
او به رشته های گوناگون دانش  
زیادت پذیرد و شاید هم از خرافه ها  
بیشتر روی گردان شود . و این  
همان اثریست که داستانهای علمی  
(اسکیمکه فیکوم) بر مردم به جا  
میگذارد .



هفتز های دانشمندان بزرگ «خدمت» «مادام سن» است .



شمار آدمهای کوکی درین فلم زیاد است

# رگن سهنا

بداند - منظورم ترکیب نیست -  
منظورم وصل شدن است . برای  
این میگویم «وصل» نه ترکیب که  
بداد ها در گونه یی از خلا ظاهر  
شوند و در همین خلاء ناپدید  
میگردند .

بینه ها یی که گفتم ، باهم پیوند  
مطلق ندارند . حادثه ها نیز پیوند  
مطلق ندارند . همه چیز با همه چیز  
همه کس با همه کس پیگانه است ،  
مانوس است . درست جوش  
میخورد ، حادثه ها خلعت میخانیک  
ازند و آدمها کوکی هستند ، همان  
شبه گیری ول بدست میاید

و باز هم (شتر و گن منهای) بیچاره  
که تمام زورش را به کار میبرد تا  
آن خلعت میخانیک رویدار ها  
از میان بر دارد ، تا همه چیز را  
همه چیز ، و همه کس را با همه  
کس آشتی دهد . ولی باز هم تلاش  
بیپوده است .

# هزار و یک

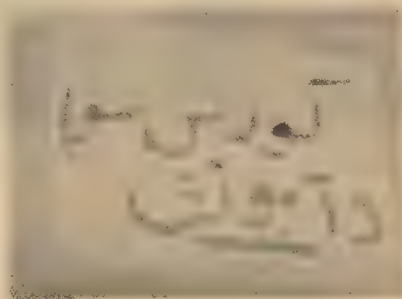
ترس اینکه مبارانوبت من برسد و کدام لبت بخورم خانه واترك گفتم. لاله كو گفت: خي همي گپ بودكه ننگو هم يك چوب كلا نه گرفته بود و خانه ده چوب كاري ميگردد؟ گفتم شايد اما شماره كه غرض نگرنت؟ آهي كشيديو گفتم ني پاپا حالي نئي گلو كت مه چندان داد و طلب نداره و ميگه كه ريش سفيد شد يم. لاله كو گفت ديروز رفته بودم به سرويس نسايي شفاخانه مستورات ايزاخايريكه يك كسي مريض بود پرسينم كه رويه و پيش آمدد كتودان ونرس ها مقابل ايشان چطور است آ نسيم بدون اينكه به سوال مه جواب پته گفت كه در شفاخانه چند دانه پشك است كه شبهاي آمده بر علاوه اينكه ميوميو ميكنند و مريض هاره به خواب نمي گذارند به الماري هاييكه پهلوي مريض ها است بالا شده و خورا كسه و ميوه ها ايشانرا ميخورند و يك شب پشك در بين الماري قيد مانده نمي دانم از بس خورده بود خسته شده بود كه نتوانسته از الماري بر آيد يه کدام گپاگر بود بهر حال پشيك در گفت: اگري ميخواهند مريضان سرويس نسايي الماري قيد مانده و صبح وقتيكه نرس موظف آمده و ميخواست الماري را باز كنند كه پشيك ميو گفته خيز ز دو نرس بيچاره چيفي كشيده و از ترس از حال رفت.

گفتم لاله كو تقريباً عين قصه شما يسك گپ يادم آمد : روز گذشته به عيادت يكي از رفقا كه به سرويس صلري اين صبا بستري است رفته بودم وي از مو شبهاي آنجا ياد آورشد و گفت كه آنها از دست مو شهاروز ندارند. لاله كو خنديده گفت شكل هوش و پشك در همه جا است همين نئي گلو تليك ها خنديده و ده به شيز خانه و تحويلخانه و چاهاي دكه نصب كده ولي هر چه ميكنيم كه موش كم شوه زياد شده ميره. لاله كو گفت گوش كويك قصه ديكر را وايظور گفت: يكي از رفقايم كه شمع به كار شان در مكروريان است از دست بعضي مردم گله كرد و گفت كه بعضي ها به بلاك ها بالا شده و سري به يك شمع مي زنند و چيزي ميگو يند بعدا كه به اصطلاح وقتي كه شرمك شان پريد از تشناب هاي آنجا استفاده ميكنند و وقتيكه هم ميبرايند دروازه تشناب را باز ميگذارند گفتم لاله كو اين عجيب ترك است لاله كو گفتم آن بچيم حال مام فهميدم كه چه كنم اگه تصادفاً از آنجا هاميكشتم و به تشناب ضرورت پيدا كردم همان كار را ميكنم. گفتم لاله كو بايد شما اينطور نفر هارا نصيحت كنيد در حا ليكه ... گفت شو خي كردم بچيم حال از يخن ما نكي در اخير لاله كو گفت خي بخي كه برويم بيرون از موي خوشايند كمی هوا خوري كنيم با تي صحبت ما باشد براي رز دگر .



بدون شرح

همكار دايمي اين صفحه بنفلي احمد غوث زلمي عكس چاپي بوايم آورد كه در همين صفحه بنظر تان ميرسد.  
او علاوه از عكس مضمون ديگري بنسنامه صحبت هاي لاله كو نوشته بمن سپرده كه انرا هم در همين صفحه ميخوانيد ، در مورد اين عكس نميدانم چه بنويسم ، عكس لوحه يك كورس سواد آموزي است اما چه سواد آموزي پس ، بهر حال عكس چاپي است، حال من با كار هاي ديگر كاري ندارم صرف ميخواهم بدانم حال واحوال سواد آموزان اين كورس چگونه خواهد بود، زيرا طوريكه مي بينيم «سواد دريك سطر و «درس سطر ديگر است» خوب از تبصره ميگذريم خود عكس همه چيز را نشان ميدهد يا بقول معروف عكسي است گويي .



## صحبت های لاله كو

لاله كو براي من گفته بود كه هر وقت خوا نه ايشان رفتم چون كسي از من رو كير نيست بايد بدون حق الباب داخل شوم صبح وقتيكه به منزل شان رسيدم در واژه حو يلى باز بود اما با آنها ميخواستم كه تك تك كنم زيرا بداخل حويلي زني راديدم كه موهاي خود را با يك روي پاك بيچانيد بود همينكه مراديد طرفم آمد خواستم من از ش رو بگيرم كه نزد يك آمد سرم رادور رادم ديدم گلو بچه لاله كو است موهاي خود را بيگدي ها بسته نموده گفتم گلو چان اين چه حال است زنها راديدده بودم اما مرد هارانه كه بيگدي يزنه گفت توبه اي گپ هاني فسي لاله كو را كه پاپا منتظر تاست پيدا به طرف پايي گلو يعني لاله كو شدم شتافتم لاله كو را مشغول مطالعه مجله يافتم بعد از احوال پرسى بساط گفتگوي ما طبق معمول شروع شد . لاله كو گفت: گلورا ديدني گفتم بلي اما ... نگذاشت حرفم را تمام كنم گفت: حال موهاي خود را هم بيگدي ميزنه و هم مرا گاهي پاپا چون و گاهي په په گل صدا ميزنه و نني خود هم از همي گپ ها فر نكي ميزنه . ميخواستم چيزي بگويم اما لاله كو براي من گفت كه شكو بچيم ايناره خدا اصلاح كنه چقدر بگويم ، چقدر مردم نوشتند و گفتند اما فايده نكرد . از بيرون قصه كه كه چه ديدني ، چه كدي باز نوبت مه است كه چشم ديدهاي خود بهرت قصه كنم . گفتم:

بسيار خوب نو بت اول از من شد شروع نمودم و گفتم لاله كو چان کدام چيز جالب نديدم اما يروز خانه ما عجب و قسم لت خورد گفت چطور ؟ گفتم اين قسم كه روز بيخته صفر بود و مادرم هم بنابه پيروي از رسم و رواج قديم شروع كرد به خانه تكاني عجيب ، يعني كه نه چتهامانده و نه دره و نه ديواره ، قالين و بالشت و توشك و خلاصه تمام اسباب خانه ره همراه يك چوب كلان زده ميرفت و ميگفت ، غم هستي ، درد هستي ، سرگرداني هستي هر چه هستي براي وقتيكه برسيدم مادر چرا اينطور ميكنيد گفت بچيم شما به اين چيز ها نئي فهميد گفتم درست است كه نمي فهمم اما اين گفتار و زمزمه و چوب كاري شما چه معني دارد . گفتم اين خاطر يكه عيال اينده غم و درد وغيره و خانه تالير نكند . من هم ز



## ممیزات مساوات اسلامی

اجتماعی و کمک های اجتماعی ای که ملحدت عمومی مردم، متقاضی باشد، بصورت یکسان و برابر، و جایبی دارند که با بستن آنرا در برابر شمع خویشی انجام بدهند و هر یک در حدود یک تان و استعدادی اش اجازه بدهد در راه فراهمی برای اسباب رفاه افراد اجتماع بدانند تلاش کنند و سهمی را که در نصرت وی در اجتماع تو قع شود و یا این عنصریت، آن سهم بردوش او میگذارد، پیروز بدانند ایضا نمایند.

ج: برقراری مساوات در قوای عدالت اسلامی و احترام به آن قواعد، تاکیدات دیگری است که اسلام بر مبنای تطبیق مساوات همه جانبه، ترتیب زیر بعمل می آورد:

اول - هیچ برادر را نمیتوان در سهم و استحقاق میراث، بر برادر دیگر ترجیح داد و حق یکی را در برابر آن دیگرش یا بکلی سلب نمود.

دوم - اسلام هیچگاه نمیخواهد حقوق میراث یک فرد انا ثد را بر برابر یک فرد ذکور، سلب ساخته شده. بلکه انا ث را در برابر طبقه ذکور چنانچه این وضع در میان مردم جاهلیت وضع در میان مردم جاهلیت بود، رائج بود، ولی هنگامیکه دین اسلام بحیث قانونی نجات بخشی

سوم - قانون مساوات اسلام

بر هیچکس اجازه نمی دهد تا با سفارشی ها ویا وصیت ها حقوق یک فرد از افراد مستحق میراث محروم سازد و به اسم پیروی از خواہشات خاص خویش این یکی را مستحق و آن دیگری را محروم وانمود کند.

## سباغلی خیال

درس دلربا نوازی نیز دارد که اگر دان مذکور تحت نظر و عنای محمد سلیم به فرا گرفتن - ری می پردازند که نتیجه این درس نیز اطمینان بخش میباشد. از - آمریت موسیقی گذشته از کورسها در آینده قریب چهار درس موسیقی دیگری را افتتاح خواهد نمود این کورس ها را چهار استاد که عنقریب از یکی از ممالک است باآلات موسیقی آن میرسد تقدیم گردید.

## مردی بانقاب بقیه

ایلا با احساس وحشت پرسید: پدر منظورت ازین حرفها چیست؟  
بنت لختی به تفکر پرداخته پاسخ داد: شاید ... شاید بتوانم از روی فیلمی که دیروز برداشته ام به نتیجه ی برسم من امروز این مطلب را تکرار متذکر شده ام و از روی بسیاری کارهای که کرده ام برایم به تجربه ثابت شده و اکنون باور میکنم مردی که عکسها را می خرد، صاحب مغازه ای در - خیابان ورود می باشد، او بمن گفت که عکسهای بر داشتگی من از لحاظ کیفیت در هر بار عکاسی نسبت به سابق بهتر می شود.

من یک مرغ آبی ماده را در آشیانه اش عکاسی کرده ام این فیلمبر داری درست زمانی صورت گرفته که چوچه ها از تخم بیرون می آیند، هنوز نمی دانم که عکسها از شستن چگونه می برآیند، زیرا هنگام عکاسی فاصله من از لانه مرغابی یک کمی دور بود...

ایلا بیش ازین نخواست بحث را ادامه دهد.

عصر یک مرد بیگانه را به روی خیابان دید که مقابل دروازه ورودی ایستاده عمارت مائتری را تماشا می کرد، او مردی بود که لباس مناسبی به تن داشت و از روی شیشه های گرد عینکش بیشتر به امریکائی ها میماند و وقتی او با ایلا داخل صحبت شد از روی لجه اش در امریکا بودن برای ایلا هیچ جای تریذید باقی نماند.

آن مرد پرسید: اگر سهو نکنم شما ماد مازل بنت هستید؟ و وقتی ایلا با اشاره سر حرفش را تصدیق کرد، او به معرفی خود پرداخت: اسم من براد است من به حسب اتفاق در همین نواحی گردش می کردم و - تصادفاً پیادم آمد که شما در همین نزدیکی ها سکونت دارید، برادر شما این حرف را بمن گفته بود.

ایلا پرسید: شما دوست را ی - هستید؟  
براد بالبخندی پاسخ داد: اصلانی من با او در کلویی که هر دو یمان عضویت داریم آشنا شده ایم و لهذا آشنایی ما محدود به چهار دیوار کلپ است.

او هیچگونه کوششی برای نزدیک آمدن نکرد، و غالباً هم انتظار نداشت پس از تذکر آشنایی خود برای به

داخل عمارت دعوت شود، برخلاف پس از تذکر درباره وضع هوا که نشان میداد به آداب انگلیسی خوب وارد است، او راه جنگل را پیش گرفت این محل برای موتر داران محل بسیار مطلوب برای گردش و تفریح بشمار می رفت و از همین جهت وقتی چند لحظه بعد ایلا آن مرد را سوار یک موتر در حال عبور از آن محل دید هیچ تعجب نکرد.

آقای براد کلاهش را بعنوان تعظیم از سر برداشت ولی ایلا طرف مقابل براد را ندید و همین موضوع حس کنجکاوی وی را بیدار ساخت ایلا دروازه را باز کرده به روی خیابان قدم گذاشت به روی تنه یک درخت شخصی نشسته غرق مطالعه روز - نامه بود پایبی بزرگی هم میان دولتش گذاشته بهم دود می کرد.

یک ساعت بعد وقتی ایلا بار دیگر از عمارت خارج شد، آن مرد هنوز هم آنجا نشسته بود، اما این بار سر جایش ایستاده بود.

مردی بود قوی الجثه که بیشتر - بیک فرد نظامی شباهت داشت وقتی ایلا بطرف او دید، آن مرد رویش را بیک طرف بر گرداند از لحاظ خاصی عمارت مائتری تحت مراقبت گرفته شده بود.

ایلا نخست دچار وحشت شد، اما پس از آن با خوشحالی جانب دهکده روان شد تا از آنجا به الک تیلیفونی گزارش داده از او علت نظارت را جویا شود.

او در سر موقع به بستر رفت و وزنگ ساعت را درست به سه برابر کرد.

ایلا بیش از آنکه ساعت بصدا درآید از خواب بیدار شد.

فورا لباس پوشیده فرود آمد تا برای خود قهوه درست کند وقتی از برای دروازه اتاق پدرش میگشت، پدرش او را صدا زد: ایلا اگر بمن ضرورت پیدا کردی، من بیدارم.

ایلا صمیمانه جواب داد: پدر از لطفت متشکرم، که وقتی وجود پدر را در کنار خود احساس نمود خوشحال شد.



# پریه های هنری

تهیه و نوشته ی محمد اسرائیل رویا

## (کمپوزسیون و تحریر)

درین تابلو از خط بانفیر  
شکل استفاده شده، به گونه ای  
که کشش های خط نستعلیق و  
شکسته «کمپوزسیون» را  
تکمیل مینماید.

تابلوی مذکور گدشته از  
اینکه يك کمپوزیسیون  
است از نظر «بصری»  
اوپ آرت می باشد.

در مورد اوپ آرت در شماره  
های آینده سخن خواهم  
گفت.



بر چهره گل نسیم تو ز رخسار  
برطر فچمن روی دل افروز خوش است  
ازدی که گشته در هر چه گوئی خوش نیست  
خوشی باری وزی مگو که امروز خوش نیست  
(خیام)

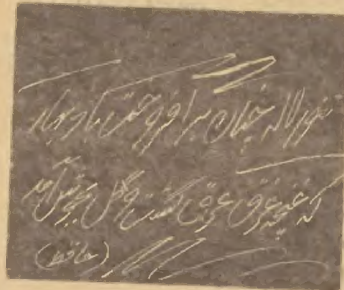
این تابلوی خط که شباهت  
زیادی به نقاشی استریه دارد،  
سیاه مشق نستعلیق است.  
سیاه مشق چنانکه از ناهاش  
پیدا ست سیاه کردن فضای  
کاغذ است بطوریکه کلمات  
و حروف يك شعر یا يك مطلب  
طوری روی هم به تکرار نوشته  
شود که در عین حال يك  
«هارمونی» قشنگ را  
بوجود آورد بنیب همین است  
که سیاه مشق علاوه از اینکه  
ورق تمرین خطا میباشد يك  
تابلوی از زنده نیز هست.  
دوسیه مشق بالا گدشته  
از هارمونی دلدیری گد  
دارد تمام حروف و کلمات تیکر  
بتکرار آمده از هم فرقی  
نمی شود و این بهترین شبون  
چیره دستی خطاط می توانا  
باشد.

این «قطعه» اثر  
عبدالرحمن خطاط بزرگ  
افغانستان متوفی ۱۳۶۸ هجری  
قمری است.

میر عبدالرحمن مو ج  
شیوه نو خط نستعلیق در عصر  
نیمه و شاه سلو زان  
میزبسته و نام وی مثل  
عماد با خط نستعلیق همرا  
است.

## غزل دل انگیزی از سعدی :

بامدادن که تفاو تنگدل لیل و نهار  
خوش بود دا من صحرای و تماشای بهار  
صوفی از صومعه گوی، خیمه بزن در گلزار  
وقت آن نیست که در خانه نشینی بیکبار  
بلبلان وقت گل آمد که بنالند ز شوق  
نه کم از بلبل مستی تو بنالای هشیار  
این همه نقش عجیب بر درو دیوار وجود  
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار  
آفرینش همه تسبیح خداوند دل است  
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار  
کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند  
نه همه مستمعان فهم کنند این اسرار  
تاکی آخر جو بنفشه سر غفلت در پیش  
حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدار  
آدمی زاده گر در طرب آید چه عجب  
سود در باغ به رقص آمو بیه و خیال  
زاله بر لاله فروز آملهنگا سحر  
راست چون عارض گلگون غرق کرده یار  
بادبوی سمن آورد و گل و شلیل و بید  
در دکان بچه رونق بگشاید عصار



از اشعار در خوشحال ختک:

## جای من نیست

از و دل برگزین کار من نیست  
که از جان سپر گشتن کار من نیست  
چمن را اگر چه گلپایش شکوف است  
ولی همچون رخت گل دو چمن نیست  
مرا گوئی بگو وصف دعا نسیم  
چه گویم چون درو جای سخن نیست  
من و سودای رویت تا که هستم  
اگر چه خود ترا پروای من نیست  
چرا گو شعل را گوئی که چون نی  
مگر از چیره او هر هن نیست

گفتم: رخ تو بهار خندان هست  
گفت: آن تو ز باغ و بستان هست  
گفتم: لب شکرین تو آن هست  
گفت: از تو دو بخ نیست گرجان هست  
(فرخی)



## تابلو ای از پیکاسو



در اوایل سالهای ۳۰ پیکاسو نقاشی هسپانوی آناری بوجود آورد که هرچند متشکل از خطوط منحنی آزاد بودند ولی بعلمت سطوح مستوی و کمیوز سیو نه های متداخل، کوپیزم محسوب میشدند، آثار مهم این دوره نظیر (دختر با آینه) دارای رنگ های درخشان و سطوح مزین هستند ولی در عین حال داخل تصرف و تغییر شکلی که در اندام هاسورت، گرفته وابستگی به «هو ضوع» و بیانی است که حالات و سنگات آنرا عیان میسازد. (خواب) که در سال ۱۹۳۲ نقاشی شده نمونه بارزی از این شیوه است این تابلو تصویر زنی را در حال خواب نشان میدهد که با اشکال منحنی و گلابی رنگ های شدید، نقاشی شده است.

نمایش وجه مختلف یک شی که از خواص کوپیزم است در اینجا نیز به نحوی خود بخود در ترکیب رنگ و نیم رخ دختر که با چشمها بسته و لبخند مختصری برش نه اش تکیه کرده و به خواب رفته اعمال شده است.

این تصویر حالات نفسانی بعضی از فیگور

پابلو پیکاسو

### «معماری اصیل افغانی»

تا بلوی مقابل باز گویای از معماری اصیل افغانی است.

شیوه نقاشی این تا بلو گرافیکی، متمایل به پاپ آرت بوده و کمیوز سیو نه و طرز بیانش تا اندازه ای به کوپیزم

شباهت دارد.

هدف از ارائه چنین یک تابلوی احیای پدیده های اصیل هنری ایست که میشود باروش تازه تبارز د هیمشان و یا بگفته ای مدرن اش سازیم.

یعنی می توانیم در معماری امروزی خویش مو تیف ها، نقش ها ارسک ها (نقوش اسلیمی) و طرح های کاملاً افغانی را بکار ببریم.

اگر از مطلب دور نرویم گفته می توانیم که بسیاری از پدیده های فرهنگی: چه شعر یا موسیقی، چه نقاشی و مجسمه سازی و بالاخره حتی معماری اگر از مایه های اصیل فرهنگی ما بارور گردد و دامنه آن به عصر کنونی گسترش داده شود بدون شک فرهنگ



ما تحول نموده و اصیل خواهد ماند. کوتاه سخن: تقلید ناآگاهانه از دیگران به مفهوم نوآوری به فر هنگ ملی ما

سخت لطمه می زند.

ایستاد

ژوندون

مسئول مدیر:

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلیفون: ۲۶۸۴۹

کور تلیفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته: انصاری واپ

داشته اند بیه

به باندنیو هیوادو کبزی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

به کابل کبزی ۴۰۰ افغانی

دولتی مطبعه



دینی و ملی تعلیم  
دینی و ملی تعلیم  
کتاب پر لپی شجرہ

